

اقتصاد سیاسی

به زبان ساده

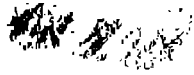


محمد رضا قربانی

اقتصاد سیاسی

بزبان ساده

محمد رضا قربانی



موضوع: اقتصاد سیاسی بزبان ساده

نویسنده: محمد رضا قربانی

ناشر: انتشارات پیوند

قیمت: ۲۳۰ ریال

چاپ اول

فهرست

صفحه	عنوان
بخش اول: فصل اول	
۵	انسانها بیکدیگر نیاز دارند
۸	تولید
۱۴	ماده خام
۱۸	نیروهای مولده
۱۹	روابط تولید یا مناسبات تولید چیست؟
۲۳	رابطه میان نیروهای مولده و روابط تولید
۲۷	توزیع یعنی چه؟
۲۹	متصرف چیست؟
۳۱	اقتصاد سیاسی چیست؟
فصل دوم: شیوه‌های تولید قبل از سرمایه‌داری	
۳۳	نیروهای مولد در جامعه اشتراکی اولیه
۳۸	مناسبات تولید در جامعه اولیه
۴۱	اقتصاد طبیعی یا اقتصاد جنسی
۴۲	جامعه اشتراکی بسوی نابودی
۴۶	برده‌داری
۴۷	نیروهای مولده در نظام برده‌داری
۴۹	مناسبات تولید در نظام برده‌داری
۵۵	تضادهای نظام برده‌داری و سقوط این نظام
۵۷	نظام فئودالی

صفحه	عنوان
۶۰	نیروهای مولد در فتودالیسم
۶۲	مناسبات تولید در جامعه فتودالی
۶۷	اساس تولید در فتودالیسم
۶۸	شهر در قرنهایی که فتودالیسم بر جهان حاکم بود
۷۰	اصناف
۷۱	رشد نیروهای مولده
۷۲	پیدایش تولید سرمایه‌داری
۷۵	قیام‌های دهقانان در ایران
۷۷	قیام‌های دهقانان در دیگر کشورهای جهان

بخش دوم: تولید کالا

۸۰	کالا چیست؟
۸۳	تولید کالایی
۸۷	تولید کالایی ساده و سرمایه‌داری
۸۹	ارزش مصرف چیست؟
۹۱	ارزش مبادله چیست؟
۹۸	کار ساده و کار پیچیده
۱۰۱	کار مجرد و کار مجسم
۱۰۵	تکامل مبادله و رشد شکل‌های ارزش
۱۱۱	قیمت و ارزش چه فرقی با هم دارند؟
۱۱۴	تضاد تولید کالایی
۱۱۶	فتیشیسم کالا (پرستیدن کالا)
۱۱۹	پول چگونه بوجود آمد؟
۱۲۲	عملکرد پول
۱۲۹	قانون ارزش

فصل دوم: سرمایه و ارزش اضافی

۱۳۲	انباشت ابتدایی سرمایه
-----	-----------------------

صفحه	عنوان
۱۳۴	تبدیل پول به سرمایه
۱۳۸	نیروی کار یک کالا می باشد
۱۳۹	ارزش نیروی کار چیست؟
۱۴۱	تولید ارزش اضافی
۱۵۱	سرمایه ثابت و سرمایه متغیر
۱۵۱	نرخ ارزش اضافی
۱۵۲	ارزش اضافی مطلق و نسبی
۱۵۴	رشد سرمایه‌داری در صنعت
۱۵۵	همکاری ساده سرمایه‌داری
۱۵۵	مانوفاکتور سرمایه‌داری
۱۵۷	مرحله تولید ماشینی و صنعت بزرگ
۱۵۸	دستمزد
۱۶۱	شکلهای مختلف مزد
۱۶۳	مزد اسمی و مزد واقعی

فصل سوم: جمع شدن سرمایه در دست سرمایه‌داران، زندگی کارگران را دشوار میکند:

۱۶۹	بازتولید
۱۷۰	بازتولید ساده سرمایه‌داری
۱۷۱	بازتولید گسترده
۱۷۳	ترکیب ارگانیک سرمایه
۱۶۷	قانون عام انباشت سرمایه
۱۷۷	درآمد ملی یعنی چه؟

فصل چهارم: تقسیم ارزش اضافی میان استثمارگران

۱۸۰	گردش دایره‌وار سرمایه
۱۸۲	مخارج تولید برای سرمایه‌داران
۱۸۷	قیمت تولید چیست؟

صفحه	عنوان
۱۸۷	گرایش نرخ سود به تنزل
۱۹۰	سرمایه تجاری و سود تجاری
۱۹۲	تجارت داخلی
۱۹۳	تجارت خارجی
۱۹۴	سرمایه استقراری
۱۹۶	بانکها
۱۹۸	سود بانکی
۱۹۹	شرکتهای سهامی
۲۰۱	اجاره سرمایه‌داری
۲۰۴	اجاره تفضیلی
۲۰۷	اجاره مطلق

فصل پنجم: بحران‌های سرمایه‌داری

۲۰۸	اضافه تولید
۲۱۲	دوره‌های سرمایه‌داری و مراحل آن
۲۱۵	بحرانهای کشاورزی
۲۱۵	بحرانها و شدیدتر شدن تضادهای سرمایه‌داری

فصل ششم: امپریالیسم

۲۱۷	امپریالیسم
۲۲۲	سرمایه مالی
۲۲۴	الیگارشی مالی
۲۲۶	صدور سرمایه
۲۲۸	تقسیم دنیا میان امپریالیست‌ها

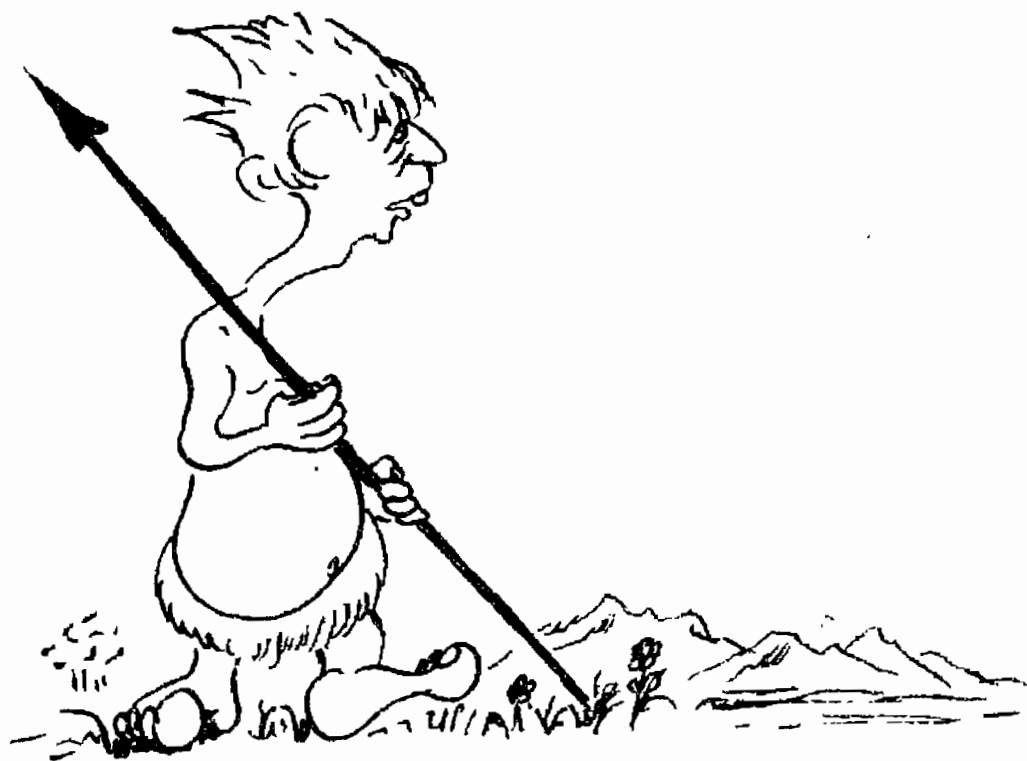
بخش اول

انسانها بیکدیگر نیاز دارند:

روزی صنعتگری نیزه‌ای ساخت. نیزه‌ای که با آن انسان بتواند
راحت شکار کند.



صنعتگر فکر کرد که چطور است خودش با نیزه‌ای که ساخته
است برای شکار به جنگل برود.
در پی این اندیشه به جنگل رفت، اما تا شب نتوانست هیچ حیوانی
را شکار کند.
صنعتگر نشست و فکر کرد و فکر کرد و فکر کرد، تا به‌عالت
ناتوانائی اش در شکار پی برد. پس با خود گفت:



«آه!.. چقدر بیهوده امروز وقتم را به هدر دادم. آخر من يك
صنعتگر م و كارم ساختن نیزه است. شكار كار شكارچی است. او است
كه فن و روش شكار كردن را میداند. صنعتگر هم شكار نمی‌کند، اما
وسایل خوبی برای شكار می‌سازد.»
از طرفی بشنوید همانروز که صنعتگر برای شكار به جنگل رفته
بود، شكارچی برای خریدن وسایل شكار به محل كار صنعتگر رفت؛ ولی

بر واضح است که صنعتگر را در آنجا نیافت. پس تصمیم گرفت که خود مشغول ساختن نیزه شود. اما تلاش او هم بیهوده بود، زیرا بعد از



صرف وقت بسیار زیادی توانست یک چیزی بسازد که فقط شکلش شبیه نیزه بود و با آن براحتی نمیشد شکار کرد. او نیز با خود گفت: «من یک شکارچی هستم. ساختن نیزه کار صنعتگر است. صنعتگر به خوبی نیزه و سایر وسایل شکار را میسازد، و من هم خوب میتوانم شکار کنم.»

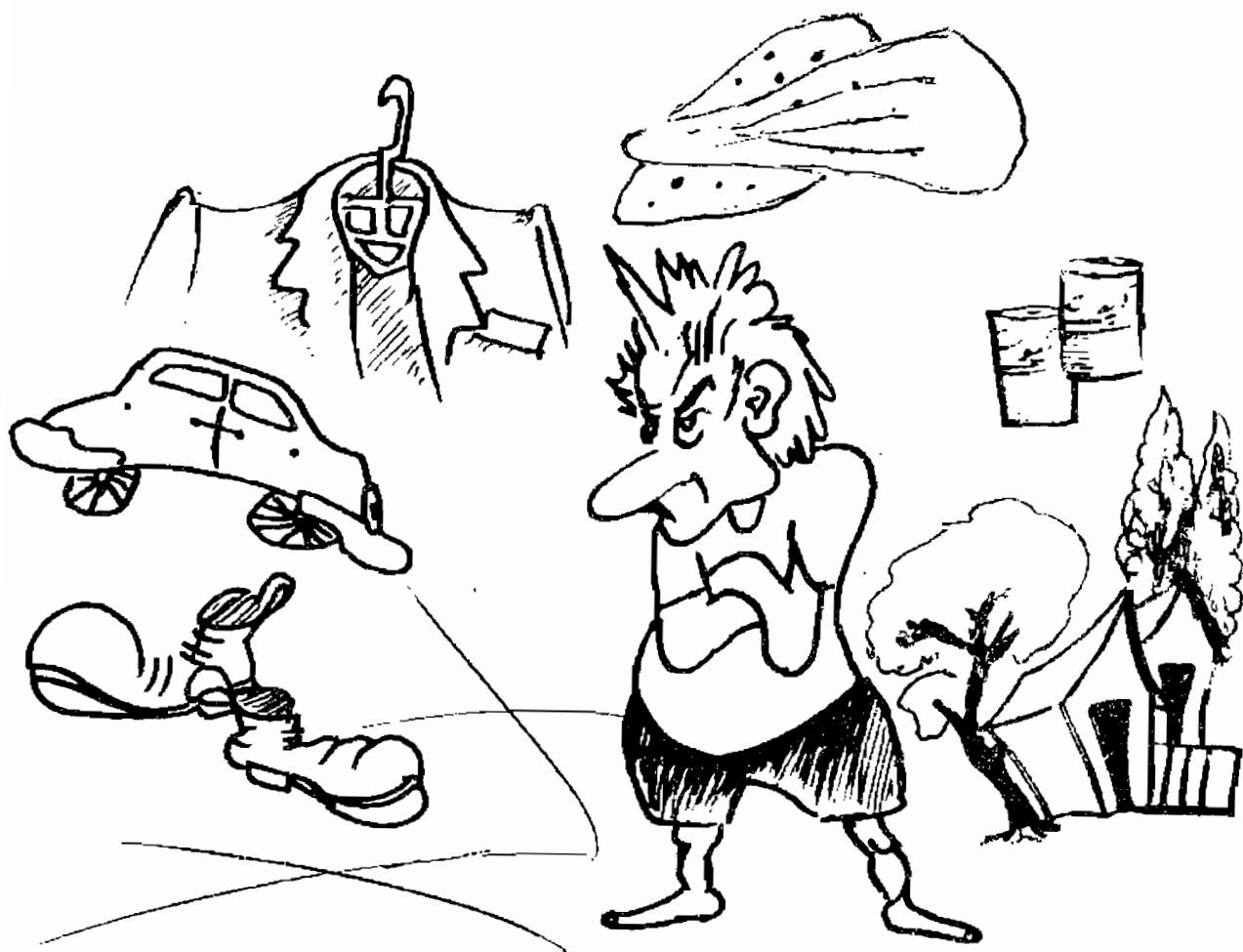
صنعتگر و شکارچی بیکدیگر احتیاج دارند و نمیتوانند ارتباطشان



را با یکدیگر قطع کنند. صنعتگر از این جهت به شکارچی احتیاج دارد که نیزه‌هایی را که می‌سازد بفروشد؛ و شکارچی نیز از این جهت به صنعتگر احتیاج دارد که برایش وسایل شکار بسازد؛ و بدین ترتیب به حیات خود ادامه دهد.

تولید چیست؟

انسان برای ادامه حیات خودش مجبور است تولید کند؛ اما چگونه؟ آیا کسی میتواند تمام چیزهای مورد نیازش را به تنهایی تولید کند؟



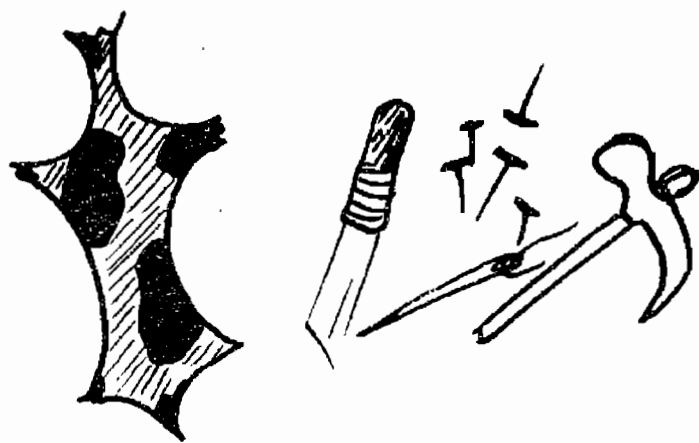
مثلاً يك كارخانه را در نظر بگيريد. در اين كارخانه تمام چيزهايي كه براي توليد لازم است وجود دارد. از ساختمان و ابزار مناسب براي توليد گرفته تا مواد خام و كمكي وغيره. اما آيا همينها براي توليد كافي هستند؟ اگر كارگران يكباره دست از كار بکشند، اين كارخانه با تمام وسايلش ميتواند خود بخود كاري انجام دهد؟ و يا كارگران بدون كارخانه و كليۀ وسايل آن ميتوانند دست به توليد بزنند؟ خير؛ چيزي به خودي خود توليد نخواهد شد؛ و انسان نميتواند دست روي دست بگذارد و بدون اينكه كاري انجام دهد كالاي مورد نيازش را بسازد.

براي توليد ابتدا كاد لازم است. علاوه بر كار، موضوع كاد و وسايل كاد نيز لازم ميباشند. وقتي انسان ميخواهد كالاي خاصي را توليد كند، ابتدا و قبل از هر چيز ميداند كه بايد كار كند؛ اما روي چه؟ روي چه چيزي بايد كار كند تا آنرا تبديل به كالاي مورد نظرش نمايد؟



به آن چيزي كه انسان بايد روي آن كار كند تا تبديل به كالاي مورد نظرش گردد، موضوع كاد ميگويند. مثلاً خياط براي دوختن لباس، روي پارچه كار مي كند. پارچه موضوع كار است. اينجا يك مسئله ديگر

باقی میماند و آن اینکه آیا انسان میتواند با دست خالی موضوع کار را بوسیله کاری که انجام میدهد به کالای مورد نظر تبدیل نماید؟ انسان به وسایل کار احتیاج دارد تا بتواند با آنها بر روی موضوع کار، کار کرده و آنرا تبدیل به کالای مورد نظر سازد.



مصنوع کار

وسایل کار

بنابراین برای تولید سه شرط اساسی لازم است:

۱- کاد: که عبارت است از فعالیت انسان.

ولی آیا هر فعالیت انسان کار نامیده میشود؟ مثلاً بازی فوتبال هم

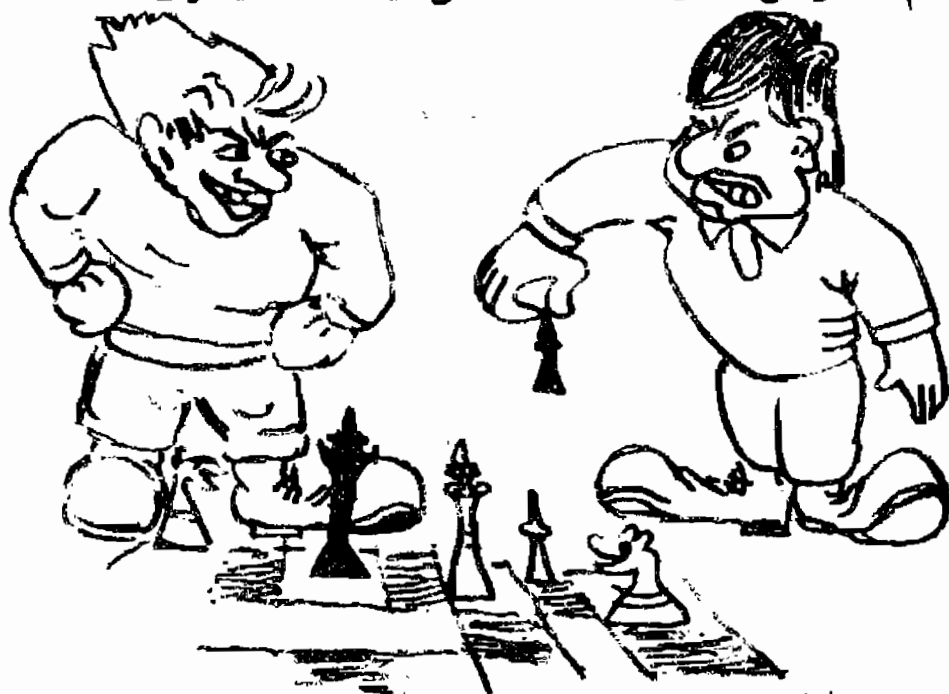
یکی از فعالیت‌های انسان است؟ آیا بازی فوتبال کار میباشد؟



خیر؛ پس کار چیست؟

کار فعالیت آگاهانه انسان است.

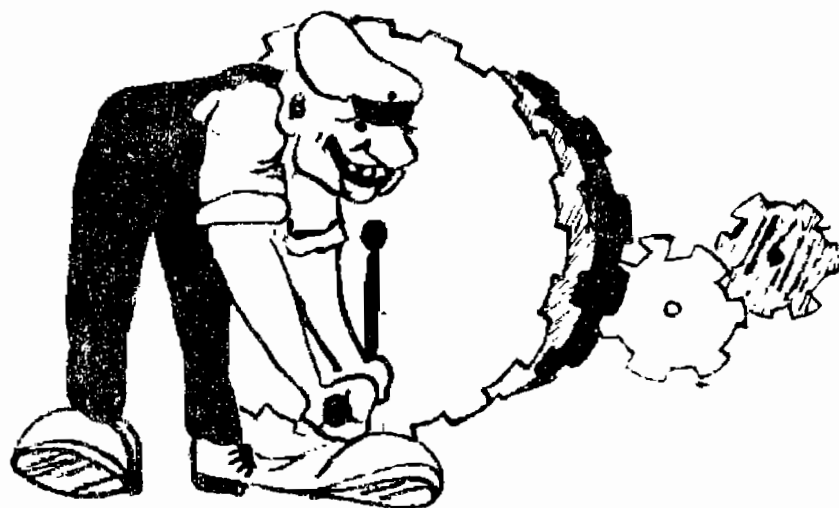
بازی شطرنج یکی از فعالیتهای آگاهانه انسان است؛ زیرا هر کدام از طرفین بازی، آگاهانه تلاش مینمایند تا دیگری را شکست دهد.



حال آیا بازی شطرنج کار نامیده میشود؟

خیر؛ تعریف کامل و درست کار چنین است:

کار عبارت است از فعالیت آگاهانه و مفید انسانها برای دیگرگون کردن مواد و مصالح طبیعت بمنظور رفع احتیاجات. بدون کار ادامه زندگی برای انسان غیرممکن است.



۲- موضوع کاد: هر چیز را که انسان بر روی آن کار کند تا تبدیل به کالای مورد نظرش شود، موضوع کار میگویند. موضوع کار هم می تواند چیزهایی باشند که بطور مستقیم در طبیعت وجود دارند، مانند زمین، آب و غیره؛ هم می تواند چیزهایی باشند که قبلا روی آنها کار انجام شده. یعنی قبلا انسان روی آنها کار کرده است.

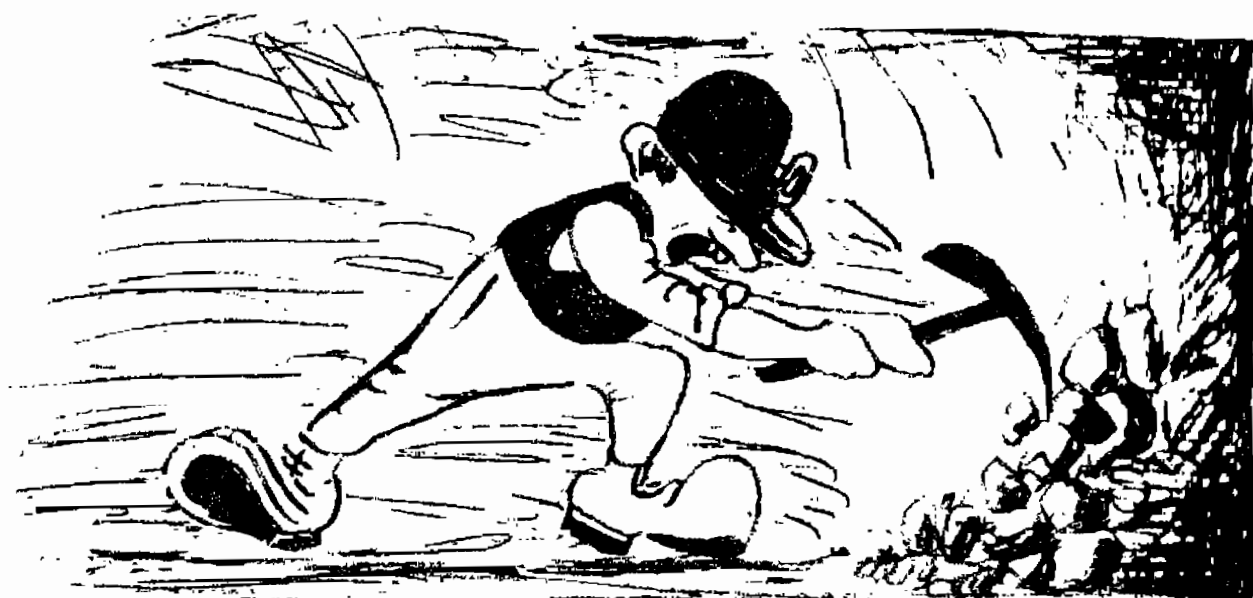


مانند نخ که قبلا پشم یا پنبه بوده
و بوسیله کار انسان به نخ تبدیل گشته است.

وقتی زغال سنگ را به کارخانه های فولادسازی برده و در کوره ذوب قرار میدهند تا از آن فولاد و آهن تهیه کنند، میگوییم زغال سنگ موضوع کار است و فولاد و آهن محصول کار هستند.

برای کارگران کارخانه فولادسازی، زغال سنگ موضوع کار و آهن و فولاد محصول کار می باشند.

برای يك معدنچی که زغال سنگ استخراج میکند، معدن زغال سنگ موضوع کار است و زغال سنگ محصول کار میباشد.



برای کارگران ماشین سازی، فولاد و آهن موضوع کار هستند و ماشین محصول کار.

برای کارخانه های ریسندگی، پنبه موضوع کار است و نخ محصول

کار.



برای کارخانه‌های پارچه‌بافی، نخ موضوع کار است و پارچه محصول کار.

برای خیاط، پارچه موضوع کار است و لباس محصول کار.

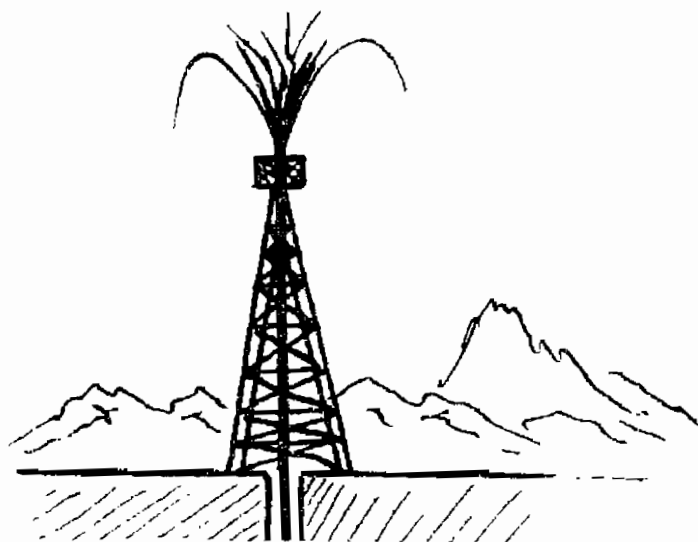


همانطور که قبلاً گفتیم موضوع کار هم میتواند چیزی باشد که در طبیعت یافت میشود؛ و قبلاً کسی بر روی آن کار نکرده است، مانند زغال سنگ، و غیره؛ و هم میتواند چیزی باشد که قبلاً انسان بر آن کار که بطور مستقیم در طبیعت یافت میشود؛ و انسان برای بوجود آوردن آن کاری انجام نداده است؛ مانند آب، چوب درخت، معدنهای مختلف، زمین و غیره؛ و هم می‌تواند چیزی باشد که قبلاً انسان بر آن کار وارد کرده تا تبدیل به آن چیز مورد نظرش شده است، مانند نخ که مثلاً قبلاً پنبه یا پشم بوده، روی آن کار انجام شده تا تبدیل به نخ گشته است. و یا پارچه که قبلاً نخ بوده و روی آن کار شده تا تبدیل به پارچه گشته است.

از مطالب بالا نتیجه دیگری میگیریم و آن اینکه هر چیز ممکن است در بعضی شرایط موضوع کار و در بعضی شرایط محصول کار باشد. مثل پارچه که برای خیاط موضوع کار است، ولی برای کارگران پارچه باف محصول کار میباشد.

ماده خام چیست؟

ماده خام موضوع کاری است که بطور مستقیم در طبیعت وجود ندارد؛ مثلاً درخت، آب، زمین، معادن و غیره موضوع‌های کاری هستند که بطور مستقیم در طبیعت وجود دارند و هیچگونه کاری جهت بوجود آوردن آماده کردن آنها انجام نگرفته است، و بهمین جهت ماده خام نیستند؛ ولی زغال سنگ که پس از صرف مقداری کار، تراشیده و آماده



شده از معدن استخراج میشود، در کارخانه‌های فولاد سازی، موضوع کار و ماده خام است؛ فولاد در کارخانه‌های ماشین سازی موضوع کار و ماده خام می‌باشد؛ پنبه در کارخانه‌های ریسندگی موضوع کار و ماده خام می‌باشد و غیره.

آیا زمین ماده خام است؟

جواب: خیر چون بطور مستقیم در طبیعت وجود دارد و انسان هیچ کاری برای بوجود آوردن آن انجام نداده است.

آیا زمین موضوع کار می‌باشد؟

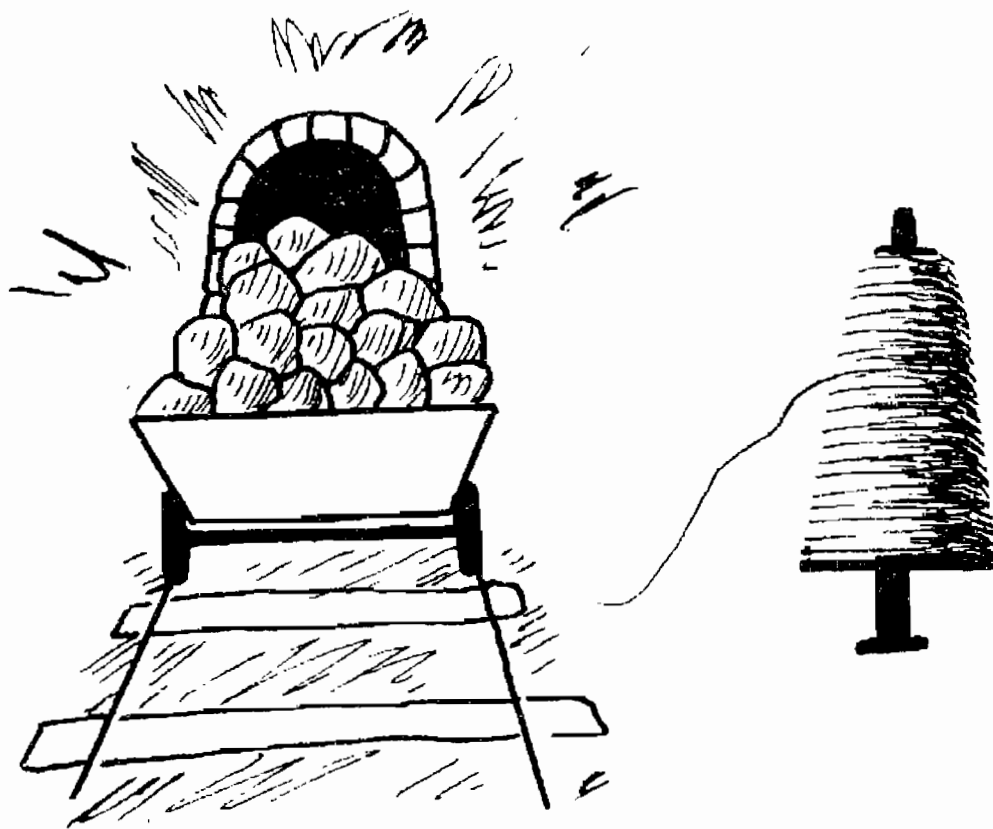
جواب: بله، برای کشاورز که زمین را شخم می‌زند و روی آن بذری می‌پاشد، زمین موضوع کار می‌باشد.

آیا پنبه ماده خام است؟

جواب: بله، چون بطور مستقیم و آماده شده در طبیعت وجود ندارد.

آیا پنبه موضوع کار است؟
جواب: بله در کارخانه‌های ریسندگی، پنبه موضوع کار است. - موضوع

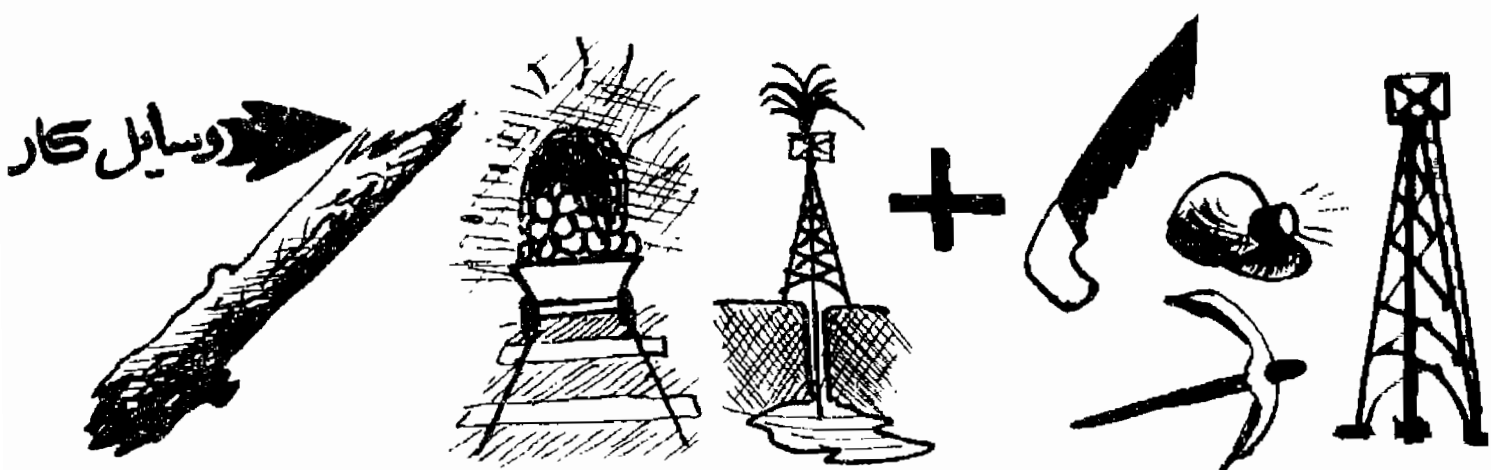
بنابراین هر ماده خامی می‌تواند موضوع کار باشد ولی هر موضوع کاری نمی‌تواند ماده خام باشد. مثل پنبه که هم ماده خام است و هم موضوع کار، در حالیکه مثلاً زمین ماده خام نیست ولی موضوع کار می‌باشد.



۳- وسایل کاد: وسایل کار از یک طرف شکل منابع طبیعی و مواد سودمندی است که در طبیعت وجود دارند و این مواد سودمند عبارتند

از معدنهای آهن، مس، سرب، معدنهای نفت، زغال سنگ، آب، چوب و غیره.

و از طرف دیگر کلیه اشیایی را تشکیل میدهند که انسان بوسیله آنها بر روی موضوعهای کار، کار میکند. منظور از کلیه اشیاء، ابزارهای تولید، ماشین آلات و وسایل پیشرفته‌ای است که با آن میتوان دست به استخراج و بهره‌برداری از منابع طبیعی سودمند زد. مهم‌تر از همه اینکه با این وسایل پیشرفته میتوان این منابع طبیعی را به شکل چیزهای مفید دیگری که صنعتی هستند درآورد. با این وسایل میتوان دست‌خام را به نفت سفید، گاز و تیل، بنزین، قیر و غیره تبدیل کرد. بوسیله ابزارهای تولید و وسایل پیشرفته از مواد نفتی، کیسه‌های پلاستیکی، نازوف پلاستیکی و سایر چیزهای دیگر میسازند.



تا اینجا دیدیم که نه انسان به تنهایی و با دست خالی میتواند دست به تولید بزند، و نه وسایل کار (هرچند هم بسیار پیشرفته باشند)،

بدون نیروی انسان میتوانند به خودی خود، کاری انجام داده و چیزی تولید کنند.

بخاطر همین امر به مجموع نیروی کار انسان و وسایل کار و موضوع کار، نیروهای مولده میگویند.

وسایل تولید:

به مجموع وسایل کار و موضوع کار، وسایل تولید میگویند.

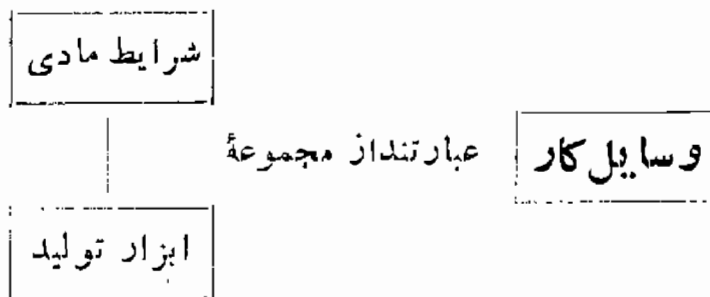
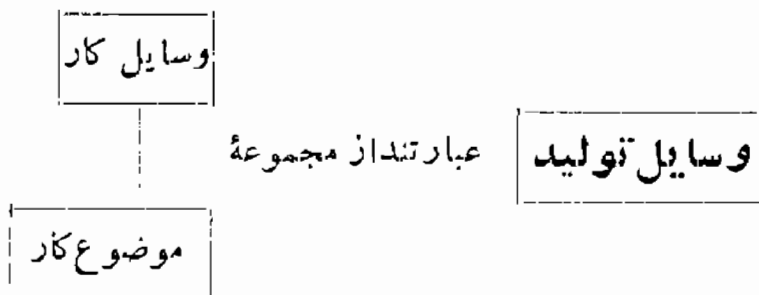
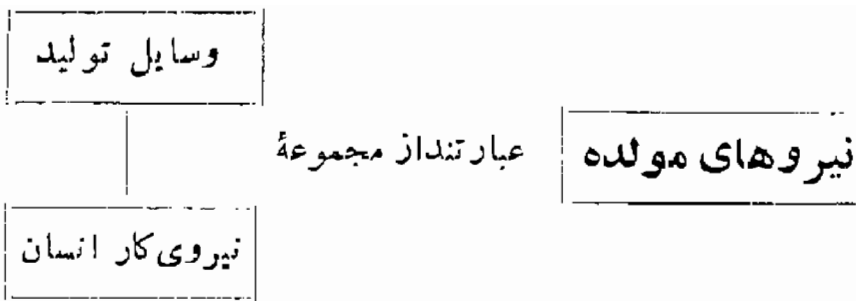
موضوع کار + وسایل کار = وسایل تولید

نیروهای مولده:

نیروهای مولده، مجموع کار نیروی انسان و وسایلی هستند که عامل تولید میباشند.

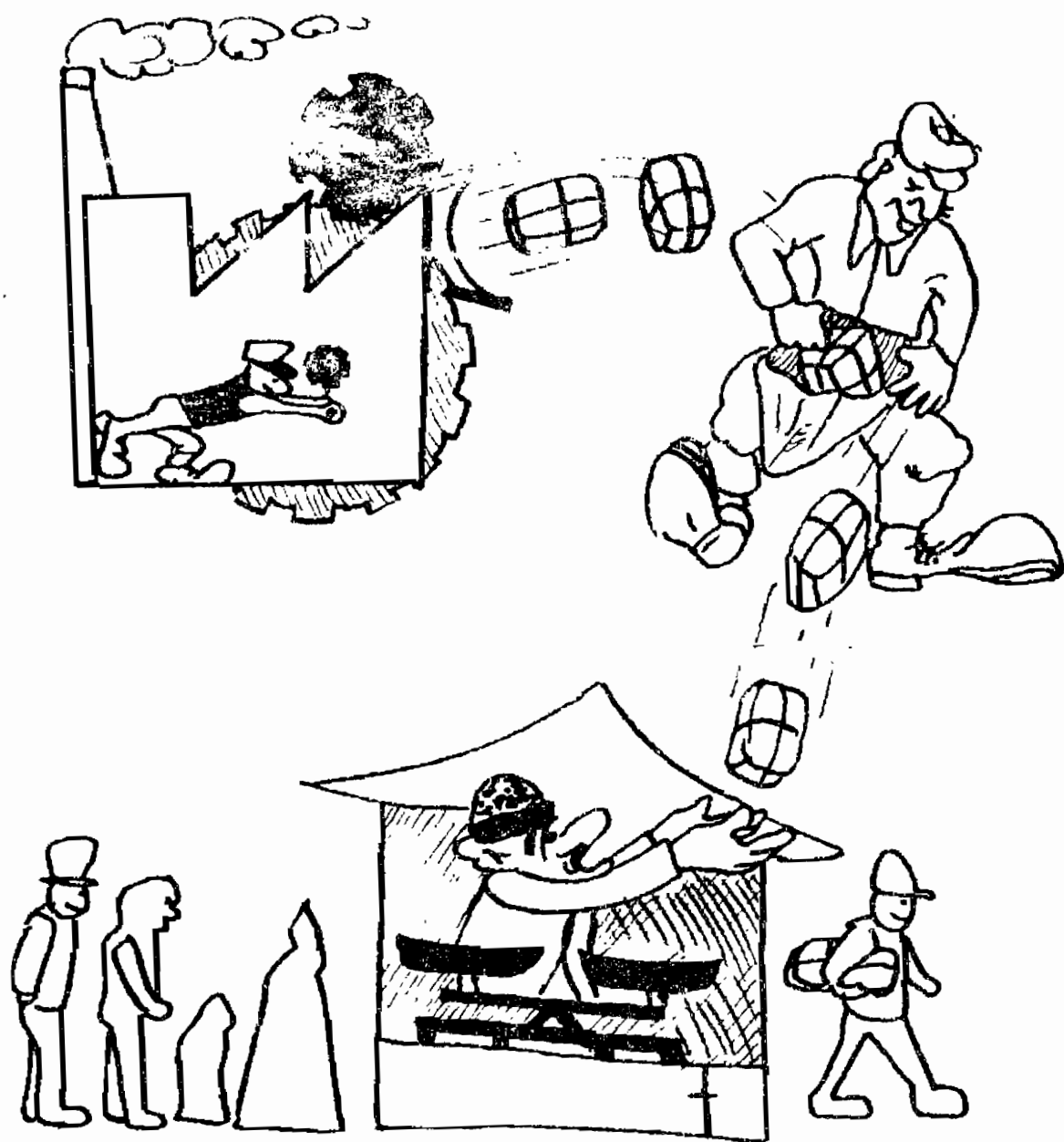
موضوع کار + وسایل کار + نیروی کار و مهارت انسان = نیروهای مولده
یعنی: وسایل تولید + نیروی کار و مهارت انسان = نیروهای مولده
و همینطور قبلا نیز گفتیم، وسایل کار، مجموعه شرایط مادی و ابزار تولید میباشد. شرایط مادی عبارت از منابع طبیعی و سودمندی است که در طبیعت وجود دارند، مانند معونهای طلا، نقره، آهن، زغال سنگ، نفت خام، آب، چوب و غیره.

بنابراین تمام مطالب بالا را میتوانیم به صورت زیر بیان کنیم:



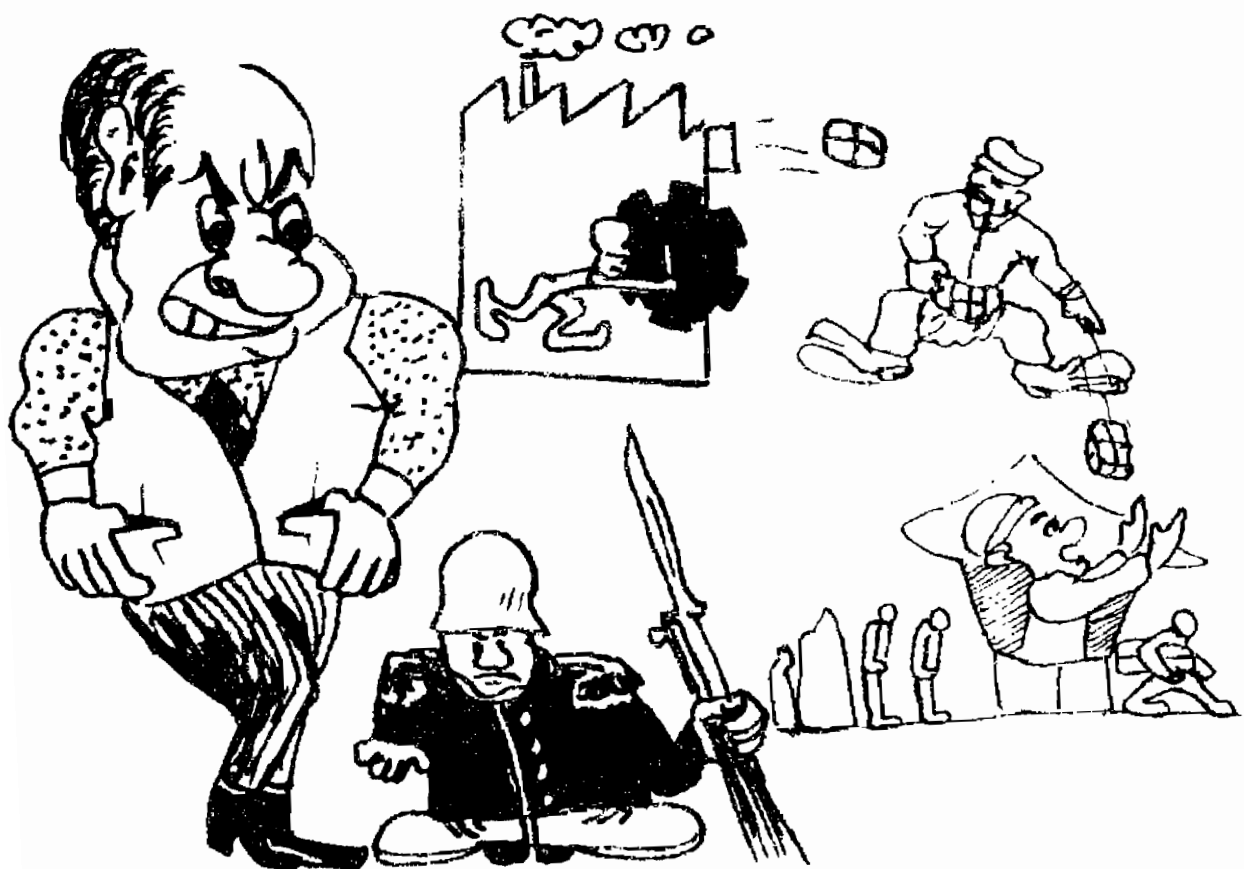
روابط تولید یا مناسبات تولید چیست؟

انسان بطور دسته جمعی کار میکند: در نتیجه تولید آتش هم بصورت اجتماعی انجام میگیرد. هنگامی که انسانها کار میکنند و بوسیله کار دست به تولید میزنند، بین آنها روابطی برقرار میشود. این روابط عبارتند از مبادله (یعنی عوض کردن آنچه بوسیله کار تولید شده با چیز دیگر)، توزیع (تقسیم کالا بین مردم) و مصرف کالا میباشد.



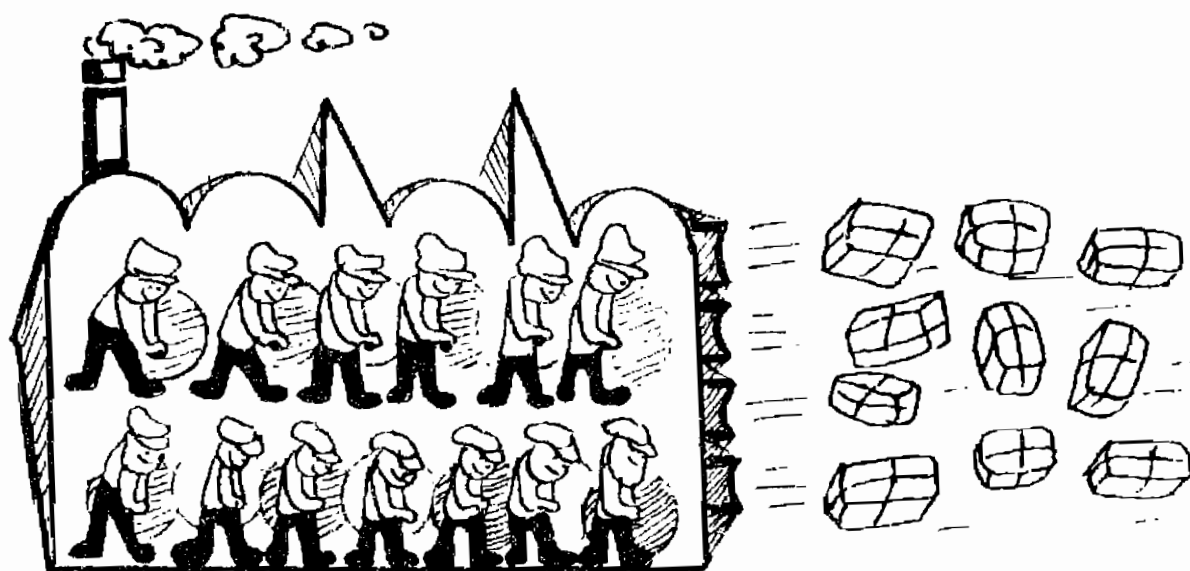
به این روابط، روابط تولید یا مناسبات تولید میگویند که در جریان تولید، توزیع، مبادله و مصرف بین انسانها بوجود می آید. علاوه بر این، منظور از روابط تولید یا مناسبات تولید این است که وسایل تولید در دست چه طبقه ای است؛ در دست افراد و طبقاتی است که از آن (وسایل تولید) برای استثمار و بهره کشی از

طبقات دیگر استفاده میکنند؟



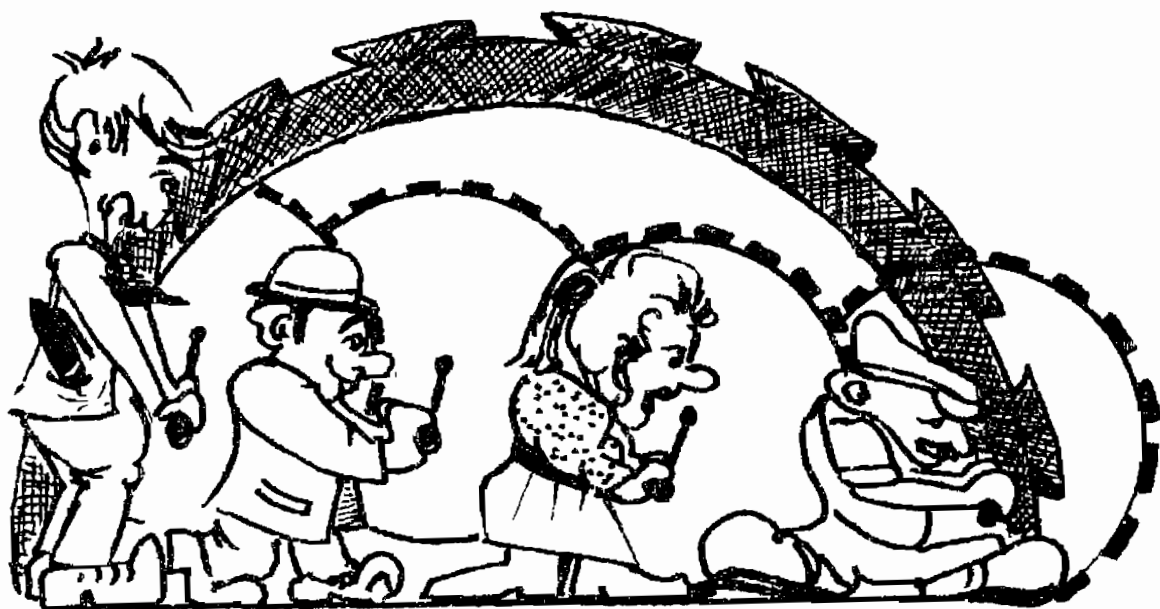
یا در دست جامعه است و از آن برای تأمین نیازها و احتیاجات

مردم استفاده میشود؟



هر گاه وسایل تولید در دست طبقه استثمار کننده باشد، بین طبقه استثمار کننده و طبقه استثمار شونده روابطی بوجود می آید که نمونه ای از روابط تولید (یا مناسبات تولید) است. مثلاً رابطه طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار نمونه ای از روابط تولید (مناسبات تولید) میباشد. روابط تولید (مناسبات تولید) به دو قسم تقسیم میشود:

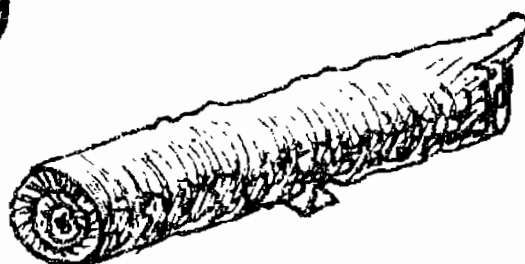
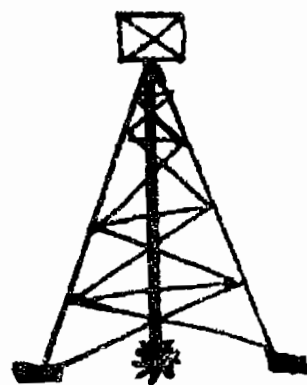
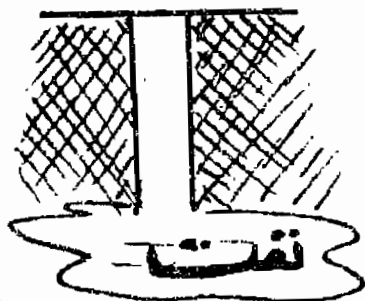
۱- روابط یا مناسبات همکاری: در کشورهای سوسیالیستی که مالکیت خصوصی جای خود را به مالکیت عمومی میدهد، و وسایل تولید در مالکیت همه مردم قرار میگیرد، استثمار انسان از انسان از بین میرود. در کشورهای سوسیالیستی مردم برای خودشان و جامعه کار کرده و همه به یکدیگر کمک و یاری میکنند.



۲- روابط یا مناسبات تبعیت: در نظام های طبقاتی (مانند نظام های برده داری، فئودالی و سرمایه داری) وسایل تولید در دست عدّه معدودی است که از آن وسایل برای استثمار و بهره کشی از طبقات دیگر استفاده میکنند. در نظام های طبقاتی، طبقات استثمار شونده مجبورند برای مالکان وسایل تولید کار کرده و تابع آنان باشند.

رابطه میان نیروهای مولده و روابط تولید (مناسبات تولید)، چیست؟

نیروهای مولده چیست؟ قبلاً گفتیم که نیروهای مولده عبارت است از مجموعه وسایل تولید (یعنی وسایل کار بعلاوه موضوع کار) و نیروی کار و مهارت انسان.



خوب این را میدانیم که با پیشرفت زمان، تجربه و مهارت انسان در کار بیشتر میشود؛ همینطور، ابزار تولید نیز رشد کرده و تکامل میابند. و اما روابط تولید (مناسبات تولید) عبارتند از چگونگی تولید، مبادله، توزیع و مصرف کالا و چگونگی مالکیت ابزار تولید (یعنی اینکه ابزار تولید در دست چه طبقه است؛ در دست افراد و طبقاتی است که با آن انسان را استثمار میکنند، یا در دست مردم است و بسا آن نیازهای جامعه را رفع میکنند؟). روابط تولید (مناسبات تولید) تا حدود

مشخصی به نیروهای مولده اجازه رشد و تکامل میدهد. اما همینکه طبقه‌ای که مالک ابزار تولید است، رشد نیروهای مولده را برای وجود خود خطرناک حس کند، تلاش مینماید که مانع رشد و تکامل نیروهای مولده شود. طبقه‌ای که مالک ابزار تولید است، ادامه وجود خود را در حفظ روابط تولید (مناسبات تولید) کهنه می‌بیند؛ ولی نیروهای مولده همچنان به رشد و تکامل خود ادامه میدهند، تا روابط تولید جدیدی جای روابط تولید قدیم را بگیرد.

بدین ترتیب، هر نظام از نظام‌های جامعه تا زمانی میتواند دوام بیاورد و به‌عمر خود ادامه دهد که در آن نظام، روابط تولید (مناسبات تولید) و نیروهای مولده با هم سازگار باشند.

بنابراین هرگاه، روابط تولید (مناسبات تولید) مانع رشد و تکامل نیروهای مولده که همیشه در حال رشد و تکامل هستند، شود، باهم ناسازگار شده و دیر یا زود روابط تولید جدیدی که با نیروهای مولده سازگار باشد، جای روابط تولید قدیم را می‌گیرد و بدین ترتیب شیوه تولید عوض میشود.

آنچه در زیرمی‌آید شاید علمی نباشد، ولی به‌روشن‌تر شدن مطالب بالا کمک بسیاری میکند:

کودکی را در نظر بگیرید. این کودک با گذشت زمان رشد کرده و بزرگتر خواهد شد.

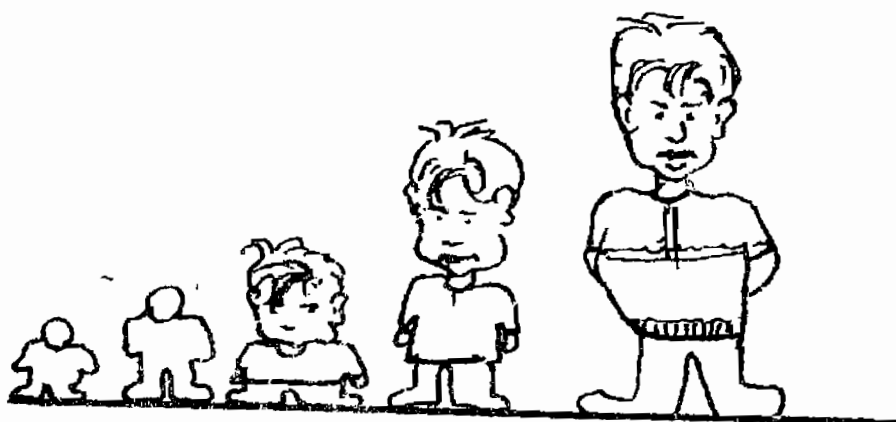
لباس کودک را هم در نظر بگیرید. همه میدانیم که لباس به‌هیچ‌وجه رشد نمیکند و بزرگتر نمیشود. حال فرض کنیم که کودک نیروهای مولده؛ و لباس او روابط تولید (مناسبات تولید) باشد.

وقتی کودک لباس را به‌تن میکند، این لباس برای مدت زمانی مناسب او خواهد بود. یعنی لباس یک‌دفعه به‌تن کودک تنگ نمیشود. اما کودک روز به روز رشد کرده و بزرگتر خواهد شد. درحالی‌که لباس

او برای همیشه به همان اندازه‌ای که بوده باقی خواهد ماند، و سرانجام نیز زمانی می‌رسد که لباس به تن کودک تنگ و کوچک می‌شود. اگر در چنین وضعی جای آن لباس کهنه را که دیگر مناسب تن کودک نیست، لباس مناسب‌تری نگیرد، پس از گذشت مدتی (یعنی پس از اینکه کودک کمی بیشتر رشد کرد)، درزهای لباس کهنه پاره شده و به تدریج متلاشی خواهد شد.

رابطهٔ کودک و لباس، درست مانند رابطهٔ نیروهای مولده و روابط تولید (مناسبات تولید) می‌باشد. در اینجا برای هر چه روشن‌تر شدن مطلب، مقایسهٔ زیر را از رابطهٔ «لباس و کودک» و رابطهٔ «روابط تولید و نیروهای مولده» می‌آوریم:

کودک با گذشت زمان رشد کرده و بزرگتر می‌شود.



نیروهای مولده با گذشت زمان رشد کرده و تکامل می‌یابد. لباس برای مدتی به تن کودک مناسب خواهد بود. روابط تولید تا حدود مشخصی به نیروهای مولده اجازهٔ رشد و تکامل می‌دهد.

چون کودک به مرور زمان رشد کرده و بزرگتر می‌شود، سرانجام لباس به تن او تنگ و کوچک خواهد شد.

چون نیروهای مولده روز به روز رشد کرده و تکامل میابند، سرانجام روابط تولید با نیروهای مولده ناسازگار شده و در مقابل رشد آن می ایستد.

بارشد بیشتر کودک، لباس کهنه بتدریج متلاشی میشود و باید لباس مناسبتری به تن کودک پوشاند.



با رشد و تکامل بیشتر نیروهای مولده، روابط تولید قدیم بتدریج متلاشی شده و روابط تولید جدید که مناسب نیروهای مولده خواهد بود، جای آنرا میگیرد.

توزیع یعنی چه؟

قبلاً گفتیم انسانها برای اینکه بتوانند به حیات و زندگی خود ادامه دهند، باید تولید کنند.

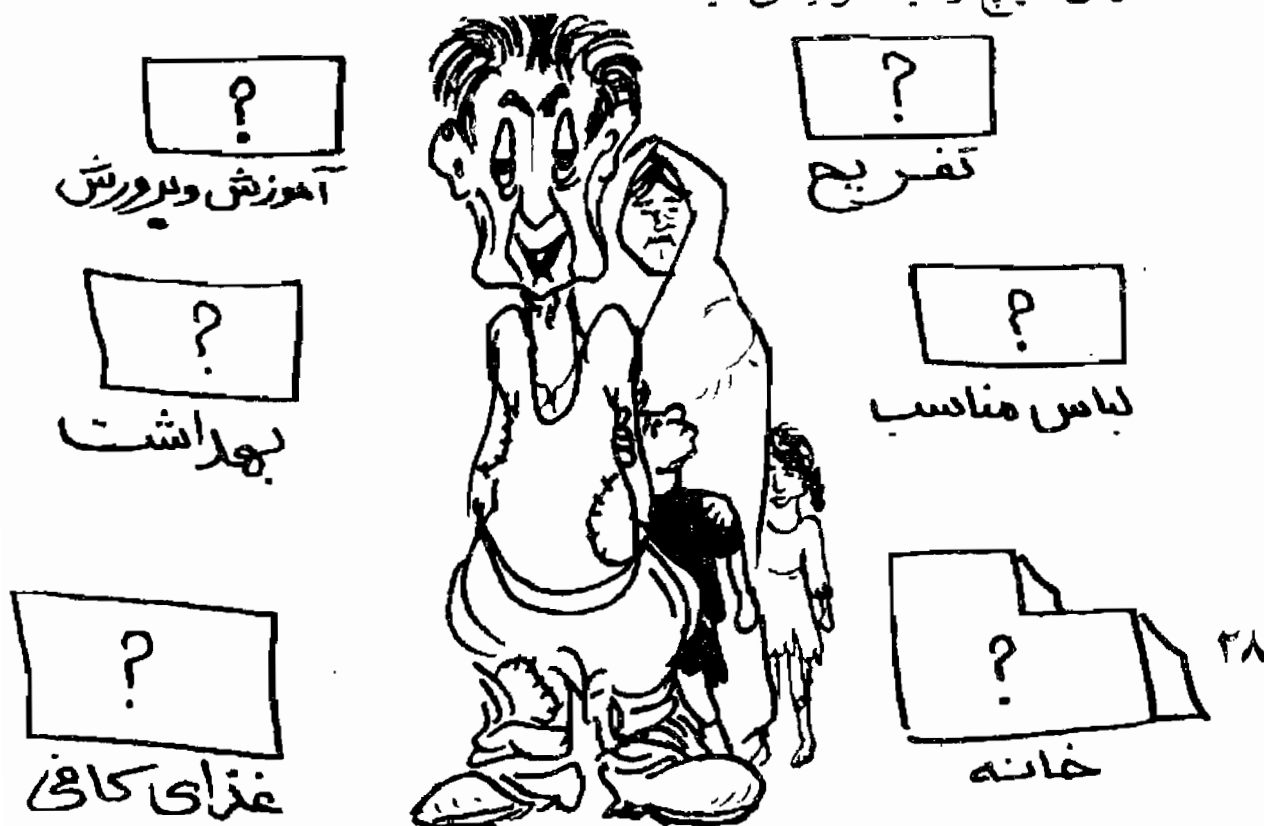
توزیع یعنی تقسیم کالاهای تولید شده، بین مردم. اما پخش این کالاها دقیقاً بستگی به توزیع وسایل تولید دارد که قبلاً، یعنی قبل از توزیع کالاها صورت گرفته. بعنوان مثال، در جوامع سرمایه‌داری وسایل تولید بطور ناعادلانه‌ای توزیع شده است که فقط در دست عده کمی که سرمایه‌دار نام دارند در آمده؛ یعنی بصورت انحصاری در آمده‌اند؛ و این در حالیست که اکثریت مردم دارای هیچگونه وسیله تولیدی نیستند. بدین ترتیب چون وسایل تولید بطور ناعادلانه توزیع شده است، محصولات تولید شده نیز نمیتوانند عادلانه توزیع شوند؛ زیرا توزیع کالا، کاملاً بستگی به توزیع قبلی، یعنی توزیع وسایل تولید دارد. وقتی وسایل و مالکیت بر آن خصوصی باشد، توزیع (تقسیم کالاها بین مردم) نیز شکلی نابرابر خواهد داشت.



کارخانه‌ای را که اتومبیل بنز میسازد در نظر بگیرید؛ همه میدانیم کارگرانی که خود با کار خود اتومبیل را میسازند، حتی در خواب هم نمیتوانند ببینند دارای یکی از آن اتومبیلهایی هستند که خود ساخته‌اند. وقتی وسایل تولید بطور ناعادلانه توزیع شده باشد، کالاهای عالی و مرغوب، بهترین وسایل رفاهی، بهترین غذاها، بهترین وسایل تفریحی نصیب آنهایی خواهد شد که قبلاً وسایل تولید بنفع آنان توزیع شده است.



و در نتیجه بنجلترین کالاها، ارزانترین کالاها نصیب آنانی خواهد شد که دارای هیچ وسیله تولیدی نیستند.

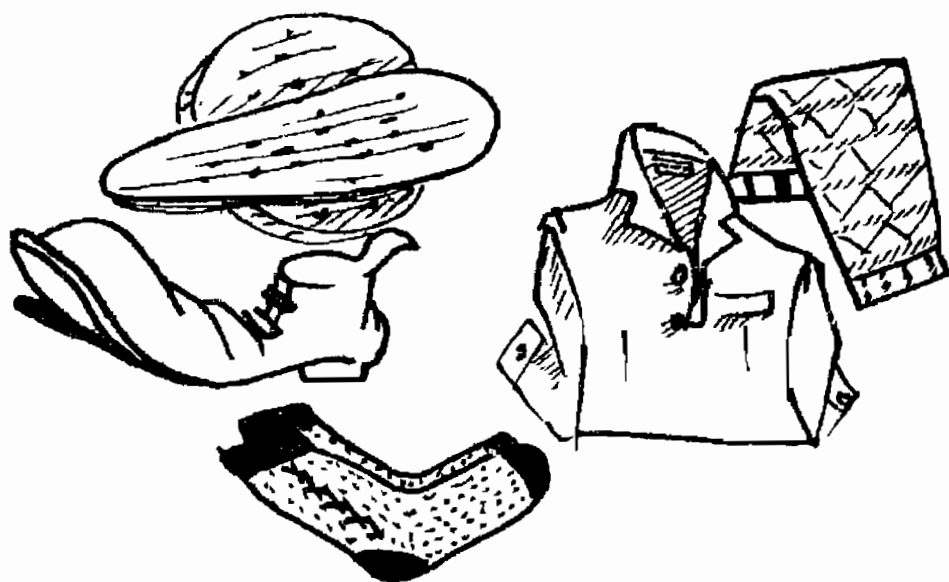


این افراد از داشتن هرگونه وسیله رفاهی محروم هستند، و بسختی میتوانند شکم خود را سیر کنند. اما اگر وسایل تولید قبلا بطور عادلانه توزیع شده باشد، یعنی مالکیت آنها به شکل گروهبی باشد، آنگاه تمام اعضاء جامعه به يك اندازه از محصولات تولید شده بهره خواهند برد.

مصرف چیست؟

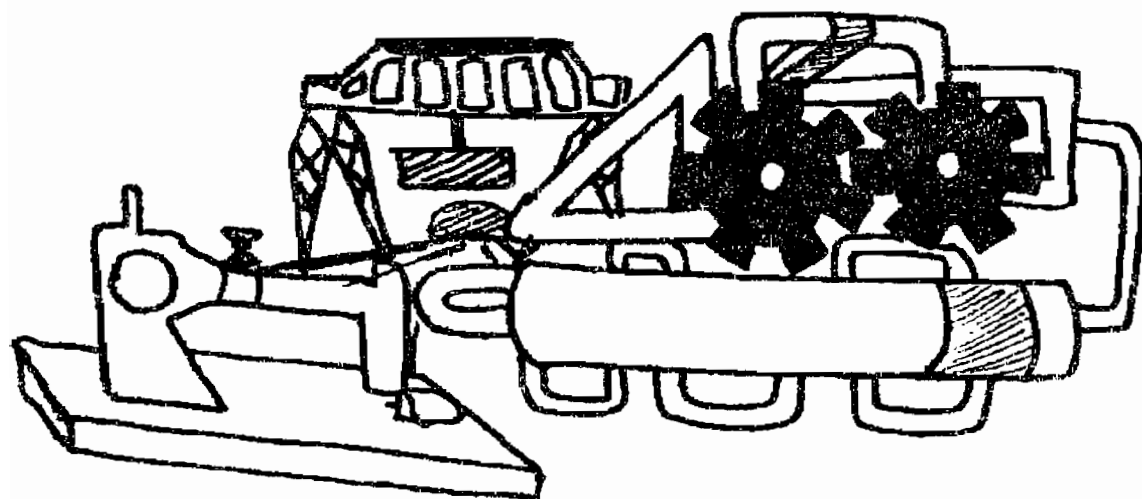
هر کالایی که تولید میشود، به نحوی یکی از احتیاجات مردم را برطرف میسازد. این کالاها یا به شکل مواد غذایی، پوشاک و کلیه چیزهای هاستند که به طور مستقیم مصرف میشوند، مانند نان، لباس، کفش، جوراب، و غیره. و یا بشکل ماشینهای تولید در جهت تولید، مورد استفاده قرار میگیرند. بنابراین تمام کالاهایی که تولید میشوند، به دو قسمت تقسیم میگردند:

۱- کالاهایی که بطور مستقیم به مصرف میرسند؛ مانند نان، کفش، لباس و غیره.

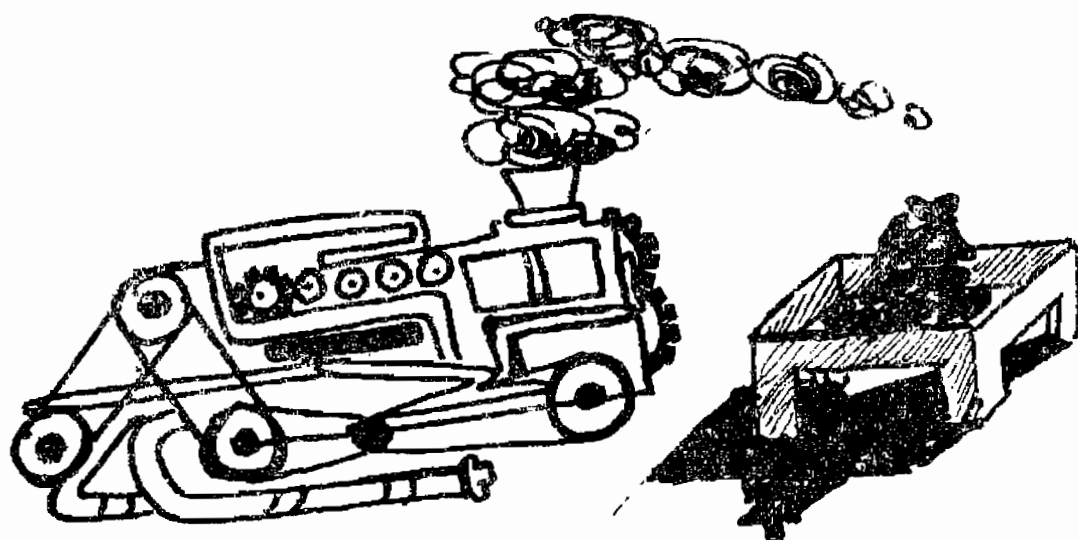


۲- کالاهایی که وسایل تولید هستند و در جهت تولید مصرف

میشوند.



بعضی از محصولات هم میتوانند بطور مستقیم مصرف گردند. و هم میتوانند در جهت تولید مورد استفاده قرار گیرند؛ مانند زغال که هم میشود از آن در زمستان مستقیماً برای گرم کردن اتاق استفاده کرد، و هم میتوان بوسیله آن ماشینهای کارخانه‌ها را به کار انداخت.



همانطور که توزیع (تقسیم کالا بین مردم) بستگی به توزیع قبلی وسایل تولید دارد، مصرف نیز بستگی به این دارد که مالکیت وسایل

تولید، خصوصی است یا عمومی. مثلاً در جامعه‌ای که وسایل تولید در مالکیت عده کمی قرار داشته باشد، توزیع ناعادلانه خواهد بود و همینطور مصرف نیز تابع سطح درآمد و قدرت خرید اکثریت مردمی است که دارای وسایل تولید نیستند. یعنی این جمعیت عظیم مصرف کننده، به همان اندازه که پول دارند میتوانند کالاهای مورد نیازشان را خریده و مصرف نمایند.



حال با توجه به مطالبی که تا کنون گفتیم میتوانیم تعریف درستی از اقتصاد سیاسی بدهیم:

اقتصاد سیاسی چیست؟

اقتصاد سیاسی علمی است که نشان میدهد در هر نظام اجتماعی -

اقتصادی چه قوانینی بر تولید، مبادله، توزیع وسایل مادی و وسایلی که برای ادامه زندگی ضروری است، حاکم بوده است. اقتصاد سیاسی نشان میدهد چگونه مناسبات تولید (روابط تولید) مانع رشد نیروهای مولده شده و باهم ناسازگار میشوند، و چگونه در اثر همین ناسازگاری سرانجام شیوه جدید تولید، جای شیوه قدیم تولید را میگیرد.

شیوه‌های تولید قبل از سرمایه‌داری

فیروهای مولد در جامعه اشتراکی اولیه:

انسانهای اولیه بسیار ناتوان و ضعیف بودند؛ و اولین ابزاری را که از آن استفاده کردند، سنگ و چوب بود. با این ابزار انسان توانست ساده‌تر و راحت‌تر از پیش شکار کند.



مدت زمان طولانی، انسان از راه جمع‌آوری خوراکی و شکار حیوانات کوچک زندگی می‌گذارد؛ در این مدت همواره انسان از

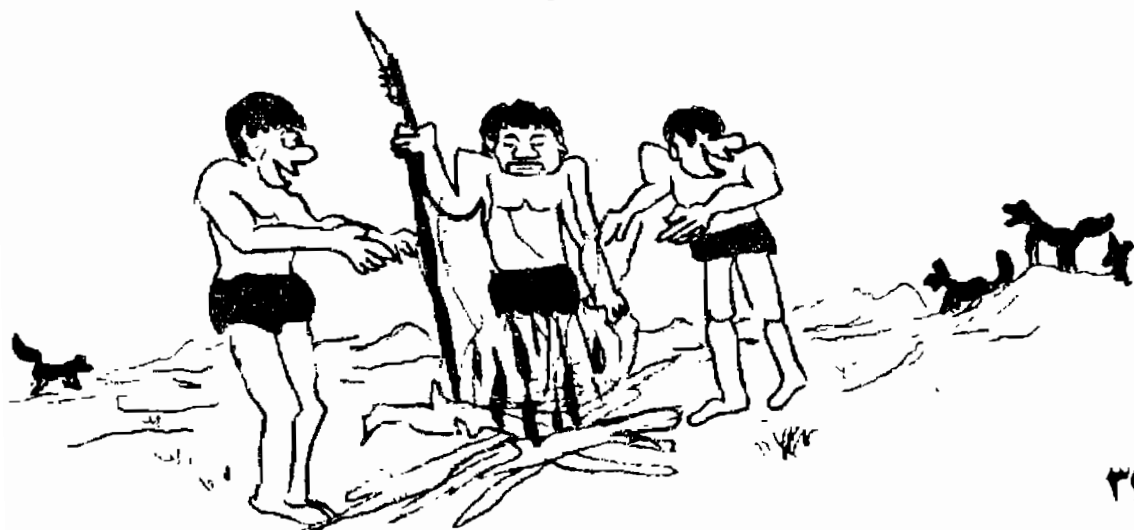
کمبود غذا رنج می‌برد؛ و این کمبود غذا سرانجام او را مجبور به آدمخواری نیز نمود.



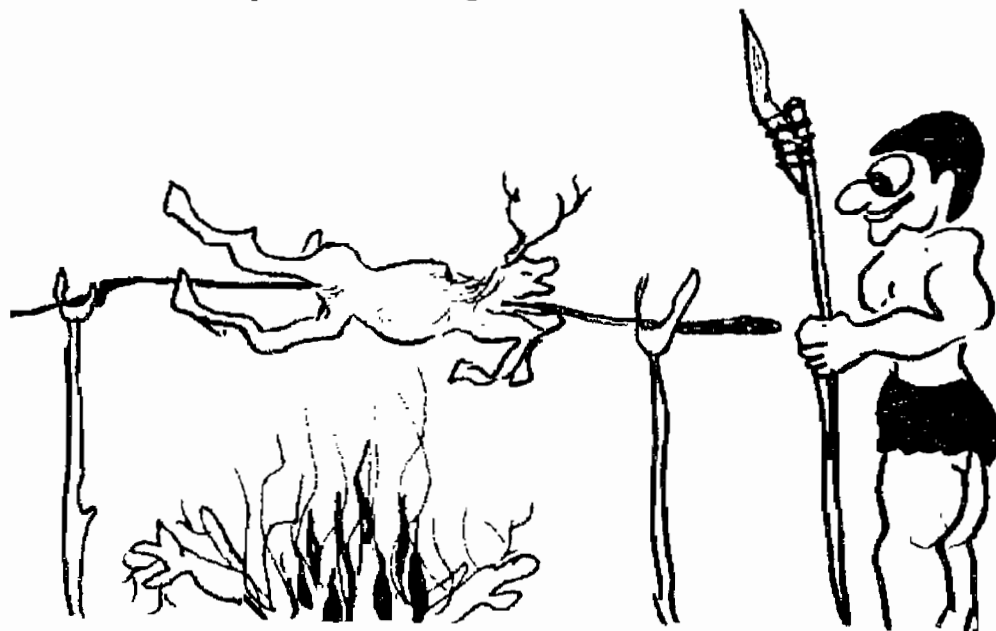
هزاران سال طول کشید تا انسان توانست دست به ساختن ابزار کار ساده بزند، و از آنها برای کوبیدن، بریدن، کندن ریشه‌ها، و سایر کارهای ساده استفاده کند.

در ساختن این ابزارها، بیشتر از سنگهای چخماق استفاده میشد. آنها بوسیله سنگهای چخماق، سنگهای خاصی را می‌تراشیدند و بدین طریق چاقو و سلاحهای دیگر می‌ساختند.

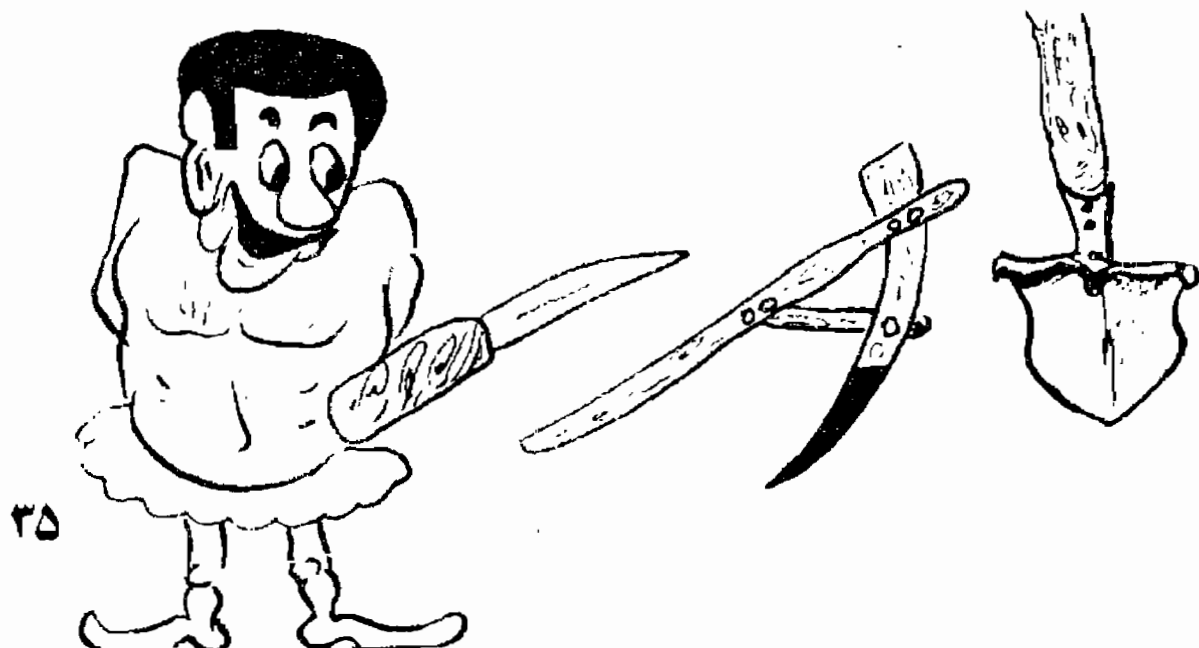
رفته‌رفته تجربه بیشتر میشد و تکنیک تکامل می‌یافت. انسانهای اولیه در مناطق مختلف و با شیوه‌های مختلف به ساختن ابزارهای کوچکتر و ظریفتر پرداختند. کشف آتش انسان را از حیوان جدا کرد.



انسان توانست بوسیله کشف آتش بریکی از نیروهای طبیعت حاکم شود. آتش انسان را در برابر سرما و از آسیب حیوانات حفظ میکرد و به او امکان میداد تا گوشت و سایر غذاها را کباب کرده و بخورد.



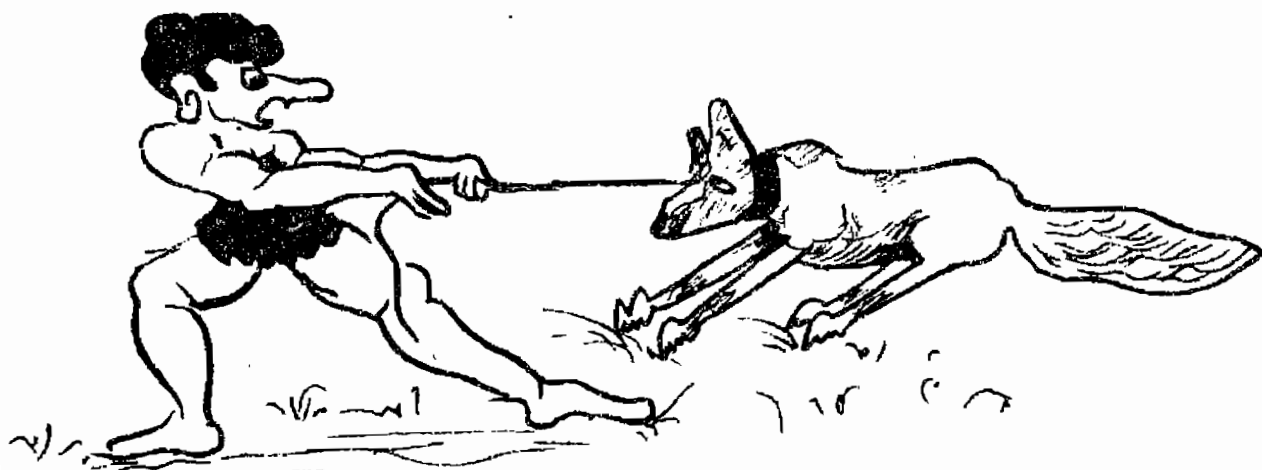
علاوه بر این آتش به انسان کمک نمود که بتواند ابزار کار را از فلز بسازد؛ ابتدا از مس، سپس برنج و بالاخره از آهن استفاده کرد. بدین ترتیب پس از عهد حجر (عصری که انسان دارای ابزار ساده بود، ابزاری که از سنگ و چوب و استخوان ساخته شده بودند)، عصر مس و پس از آن عصر برنج و سرانجام عصر آهن فرا رسید. انسان با استفاده از فلزات و چوب، بیل، داس، چاقو، گاو آهن و غیره را ساخت.



البته قبل از اینکه انسان بتواند از فلزات استفاده کند، یعنی در همان عصر حجر، تیروکمان را اختراع کرد که دست آورد بزرگی بود؛ زیرا با اختراع این وسیله، نیازمندیهای اولیه زندگی از راه شکار بهتر فراهم میشد.



رشد و توسعه شکار به تأسیس اشکال ابتدایی دامپروری نیز منجر شد. شکارچیان به رام کردن حیوانات پرداختند.



اولین حیوانی را که انسان توانست رام کند سگ بود. سپس

بز، گاو، خوک و اسب نیز اهلی و رام شدند. همانطور که اشکال ابتدایی پرورش حیوانات از شکار ناشی گردید، اشکال ابتدایی کشاورزی نیز از جمع آوری میوه جات و گیاهان خوراکی که بطور وحشی می روئیدند، ناشی گردید.



انسانهای اولیه زمین را در ابتدای کار با چوبدستی ساده و سپس با چوبدستی های چنگه دار و خیشهای چوبین شخم می کردند.



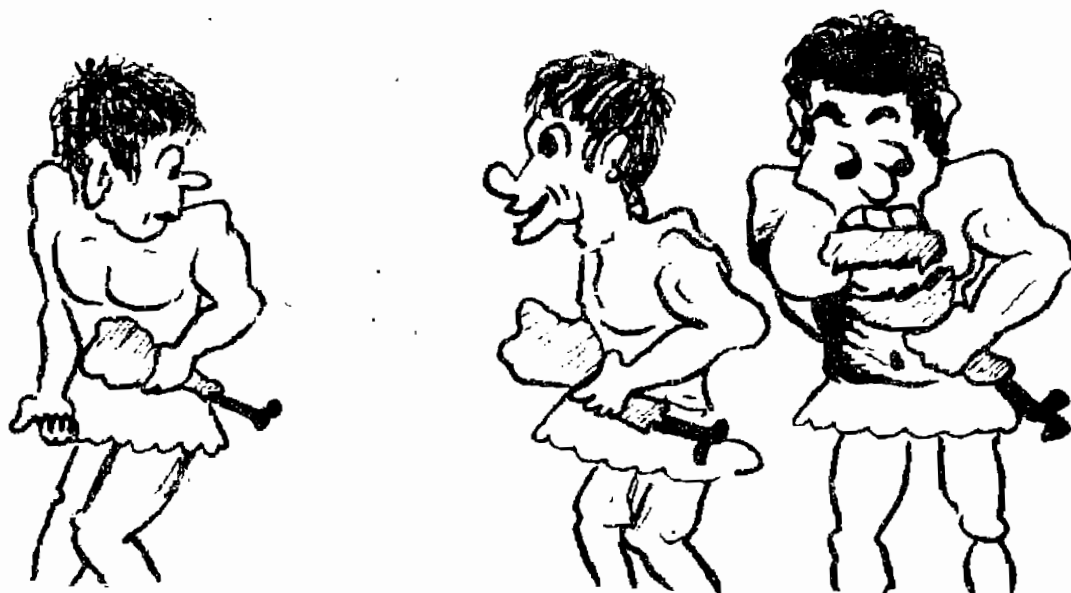
مناسبات تولید در جامعه اولیه:

در این دوره، انسان مجبور بود اشتراکی زندگی کند؛ مثلاً یک حیوان وحشی را حتماً می‌بایستی بصورت دسته جمعی می‌کشتند؛ برای چیدن میوه می‌بایستی به جنگل می‌رفتند، که باز هم مجبور بودند دسته جمعی اینکار را انجام دهند. آنها هر کاری را دسته جمعی یا اشتراکی انجام میدادند؛ نتیجتاً هر چه هم بدست می‌آوردند، بطور مساوی بین هم تقسیم می‌نمودند. بنابراین در این دوره، استعمار نمی‌توانست وجود داشته باشد؛ یکی بعزت کار اشتراکی؛ و دیگری به خاطر اینکه ابزار تولید مهمی وجود نداشت.



روی هم رفته آدمها دسته جمعی کار و تولید میکردند. دسته جمعی شکار می‌کردند و همه به یک اندازه در هر چیزی سهم داشتند؛ یعنی مالکیت خصوصی مفهومی نداشت. وضع طوری بود که اگر کسی بیش از سهم عمومی خود دریافت می‌نمود، شخص دیگری باید گرسنه

می ماند.



در حدود هفت هزار سال پیش، به محض اینکه چند سال از اختراع نیزه گذشت، کم کم کارها بر حسب زن یا مرد بودن، بین آنها تقسیم شد. مردها به شکار حیوانات و تهیه پوست می رفتند و زنها به مسائل زایمان، صید ماهی و بچه داری پرداختند؛ حتی کودکان و سالخوردهگان هم کار مربوط به خود را انجام میدادند. تخصص یافتن مردان در شکار و تخصص یافتن زنان در جمع آوری خوراکیها و خانه داری تا حدودی به عالی تر شدن محصولات و باروری کار منجر شد.



شکار با سلاحهای ابتدایی کار مردان بود، ولی این نمی توانست زندگی انسان را تأمین کند؛ این بود که کشاورزی و دامپروری اهمیت بسیار زیادی پیدا کردند؛ برای اینکه کشاورزی و دامپروری منبع مطمئن تری برای تأمین نیازهای انسان بود. تا زمانی که کشاورزی و دامپروری ساده و ابتدایی بود، کشت و کار و پرورش دام توسط زنان انجام میگرفت، زیرا آنها در خانه می ماندند و مردان به شکار می رفتند.



در آن زمان، ازدواج بین زن و مرد بشکل امروز نبود؛ بلکه بشکل گروهی بود؛ و بچه فقط مادرش را می شناخت، در حالی که اصلاً نمی دانست پدرش کیست؛ بهمین خاطر نام زن و حیوانات بچه ها از روی اجداد و نیاکان مادری تعیین میشد؛ علاوه بر این موضوع، کار کشاورزی و دامداری نیز بر عهده زن بود؛ و همین ها باعث شد که زن نقش رهبری را داشته باشد. این دوره که تا حدودی طولانی هم بود، مادر شاهی (مادر سالاری) نامیده میشود. اما بعدها که کشاورزی بشکل عالی تری به خود گرفت و دامپروری هم رونق یافت، کشت و کار و دامپروری بدوش مردان افتاد.



بدین ترتیب پدرشاهی (پدرسالاری) جای مادرشاهی (مادرسالاری) را گرفت.

اقتصاد طبیعی یا اقتصاد جنسی:

اساس اقتصاد در جامعه اشتراکی اولیه، اقتصاد طبیعی بود. یعنی انسانها برای مصرف شخصی خود تولید می کردند. پس اقتصاد طبیعی یعنی تولید برای مصرف شخصی.

در این جامعه، گاه پیش می آمد که قبیله ای برخی از محصولات خود را با قبیله دیگر مبادله (عوض) می کردند. مثلاً گاه قبیله کشاورز، قسمتی از گندمهایشان را - که تمام اعضای قبیله بطور اشتراکی، تولید کرده بودند - به قبیله دامدار داده و مقداری پشم بز، گاو و غیره می گرفتند؛ که البته این مبادلهها جنبه اتقاقی داشتند و بر حسب تصادف صورت می گرفتند؛ اما آنچه مهم می باشد، اینست که در این جامعه، انسان برای فروش، تولید نمی کرد.

جامعه اشتراکی بسوی نابودی:

تکامل کشاورزی و دامپروری که در هفت یا هشت هزار سال پیش با اهلی کردن گاو، گوسفند، بز و خوک بوجود آمد، باعث شد کشاورزی از دامداری جدا شود. در ابتدا به خاطر ضعیف بودن کشاورزی ابتدایی و دامداری ابتدایی که عبارت بود از شکار حیوانات و ذخیره شکارها برای استفاده از گوشتشان، هر قبیله می توانست هم کشاورز باشد و هم دامدار؛ ولی تکامل هر دو باعث پیچیدگی بیشتر کشاورزی و دامداری شده و موجب جدایی آنها گردید. البته یکی از علل دیگر جدایی دامداری و کشاورزی این بود که دامدار احتیاج به مرتع و چراگاههای زیادی داشت.



این جدایی، اولین تقسیم کار بین اجتماع را بوجود آورد. در این تقسیم کار، قبایل دامپرور یا شپان از قبایل کشاورز جدا شدند. قبایل کشاورز در راه پیشرفت کشاورزی تلاش و کوشش می نمودند و

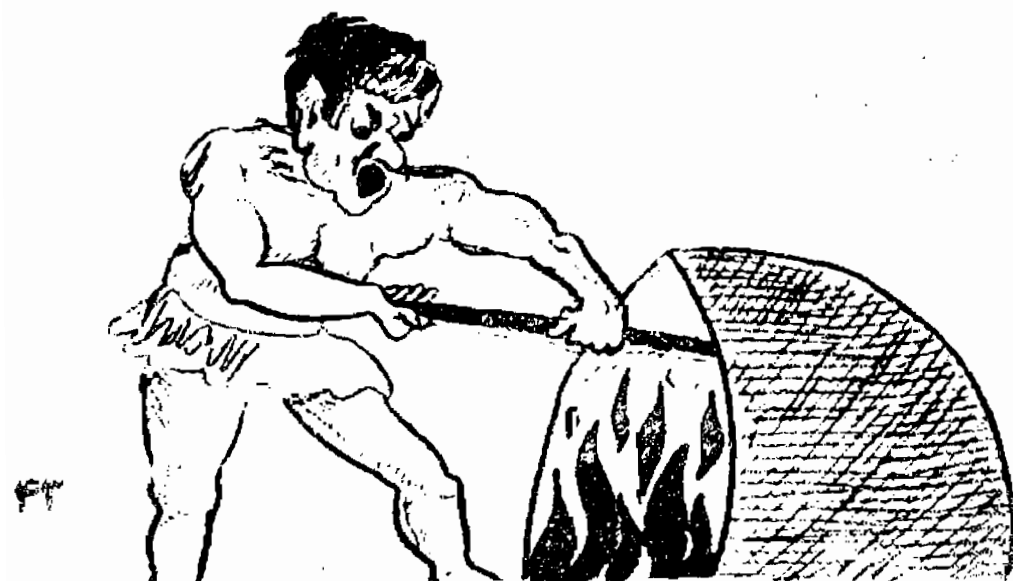
قبایل دامدار نیز در راه توسعه دامپروری.



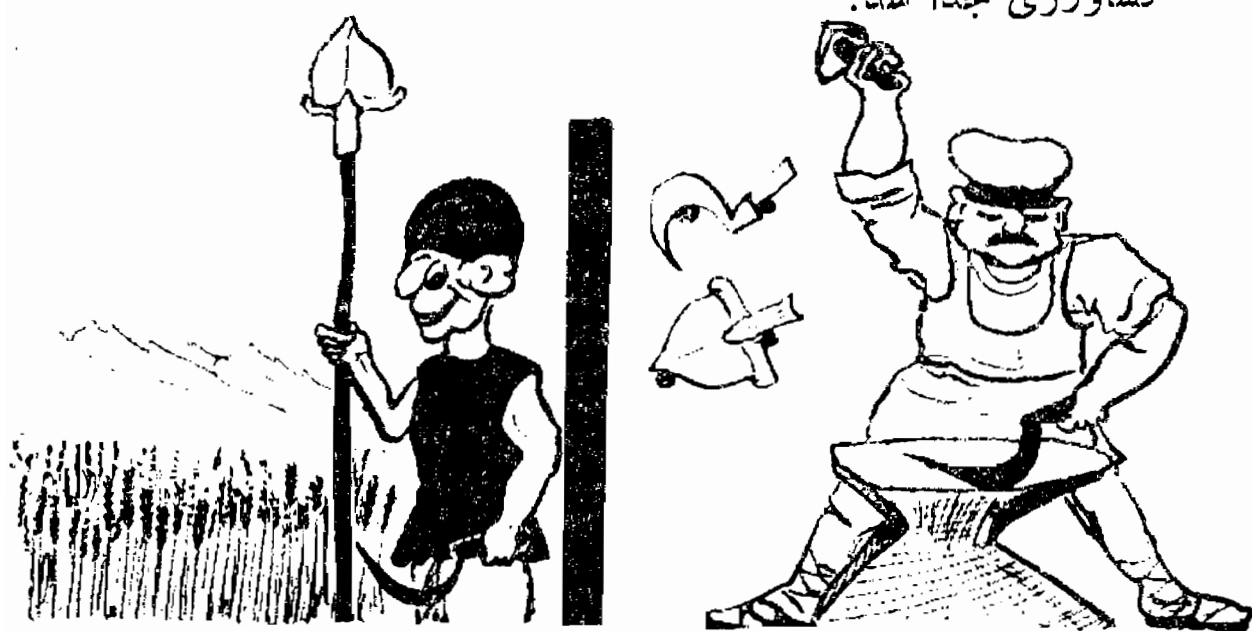
با جدا شدن قبایل کشاورز از قبایل دامپرور، به خاطر احتیاجاتشان بیکدیگر نه تنها روابطشان را باهم قطع نکردند، بلکه به مبادله تجربه‌ها و اختراعاتشان نیز پرداختند.

بعدها با تکامل ابزار تولید و با انجام این نوع مبادله‌ها، زندگی انسان که بصورت خانواده بود، مرفه‌تر گشت؛ و ای تکامل ابزار تولید باعث شد که انسان بتواند بیش از آنچه نیاز دارد تولید کند. بنابراین، یک محصول اضافی می‌ماند که شخص دیگری آن را تصرف می‌کرد.

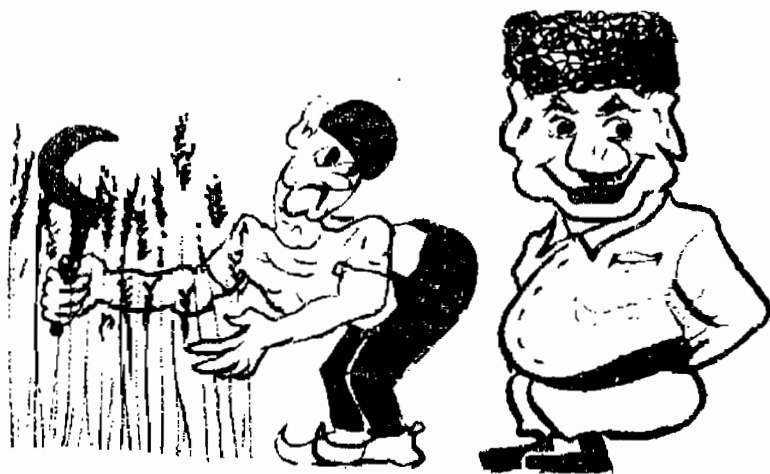
برای ذوب فلزات یا درست کردن چیزهایی نظیر خیش چوبین که در کشاورزی بکار میرفت، احتیاج به متخصص بود؛ متخصص هم احتیاج به جایی داشت که بتواند در آن با استفاده از تخصص خود، کار و تلاش کند. مثلاً فلز کارمجبور بود برای خود کوره فلز بسازد.



به این ترتیب پیشه‌وری بوجود آمد. در ابتدا، کشاورز برای خود می‌توانست ابزار ساده کشاورزی را درست کرده و با آن کار کند، ولی با تکامل نیروهای مولده، برای ساختن ابزار کشاورزی، جامعه احتیاج شدیدی به متخصص پیدا کرد؛ بطوریکه دیگر یک کشاورز نمی‌توانست هم سازنده ابزار کشاورزی، یعنی پیشه‌ور باشد و هم کشاورزی کند؛ در نتیجه دومین تقسیم‌کار اجتماعی صورت گرفت که در این تقسیم‌کار، پیشه‌وری از کشاورزی جدا شد.



این امر، تولیدات و مبادله‌ها را زیاد کرده، استثمار و مالکیت خصوصی نیز به همراه خود آورد.



اینجا دیگر، یعنی پایان زندگی اشتراکی.

وقتی در حدود چهل هزار سال پیش، انسان بصورت خسانواده به زندگی خود ادامه می داد، گاهی اتفاقی می افتاد که قبیله ای برای بدست آوردن زمین و آب بهتر، به قبیله دیگر حمله کرده و در نتیجه، قبیله پیروز، تمام اسیران را می کشتند؛ چون ابزار تولید ضعیف بود و هر کس بزور می توانست با آن ابزار، شکم خود را سیر کند؛ بنابراین زنده بودن اسیران، برای قبیله پیروز دردسری بود.



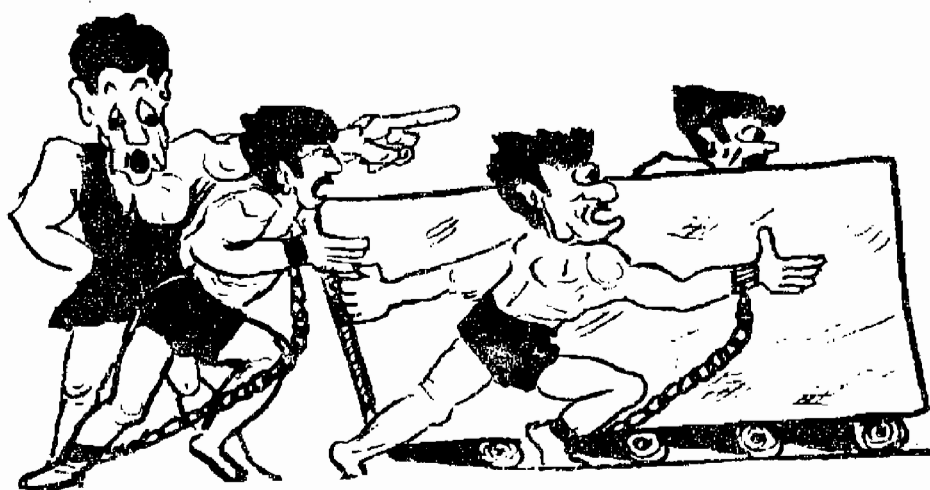
بعد از اینکه کشاورزی و دامپروری تکامل یافتند و انسان در اثر کشف آتش توانست به ذوب فلزات دست یابد و بطور کلی ابزار تولید تکامل یافت و تکامل ابزار تولید هم باعث شد که هر کس بتواند پیش از احتیاج خود تولید کند، دیگر قبیله‌هایی که در جنگ پیروز می شدند، اسیران را نمی کشتند، بلکه آنها را بکار می کشیدند.



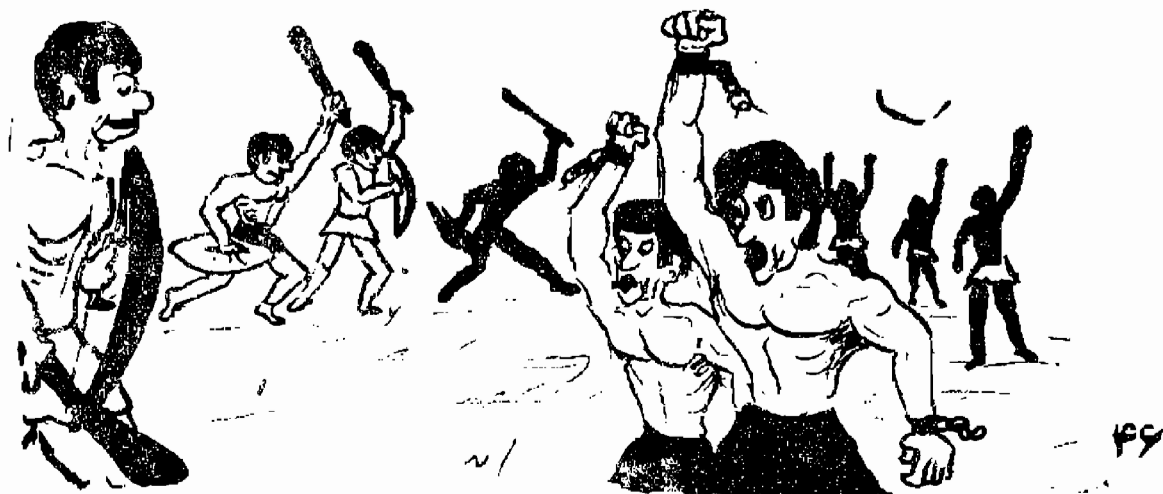
وسرانجام بدین ترتیب جامعه اشتراکی از هم پاشیده شد.

برده‌داری:

در این نظام، برای اولین بار جامعه به طبقات تقسیم شد. طبقه برده‌دار و طبقه برده؛ طبقه استثمار کننده و طبقه استثمار شونده. استثمار در نظام برده‌داری با شدت و خشونت بسیار زیادی همراه بود.



از آنجا که برده‌داران نمی‌توانستند بدون یک سازمان منظم و دائمی، بردگان را برای مدت زیادی در بند خود اسیر کنند، سازمانی تشکیل دادند که بتدریج و کم‌کم، بصورت دولت درآمد. مهم‌ترین وظیفه دولت، فشار آوردن بر برده‌ها برای استثمار هر چه بیشتر آنها و سرکوب برده‌های شورشی بود.



وظیفه دیگر دولت، گسترش سرزمین خود و همچنین تجاوز.
بدخاک قبایل دیگر و تبدیل آنها به برده بود.

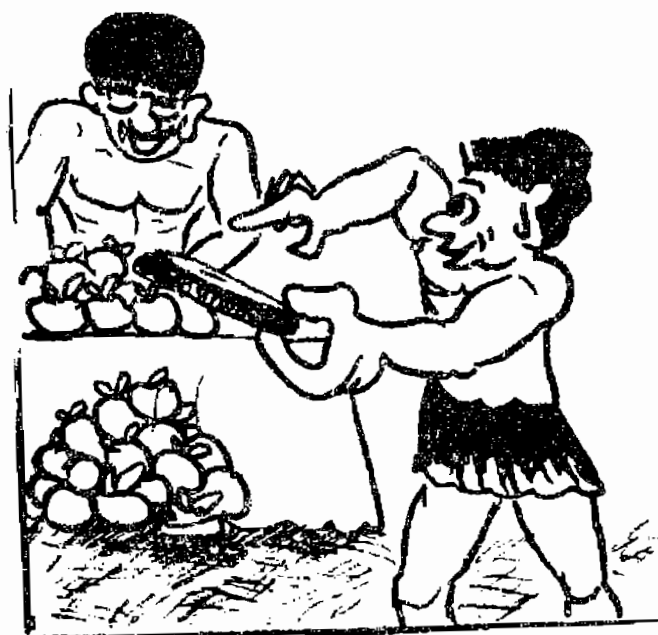


نیروهای مولد در نظام برده‌داری:

نیروهای مولده در برده‌داری بطور عجیبی تکامل یافت؛ بعنوان مثال گاو آهن و ابزار صنایع دستی اصلاح و تکمیل شد؛ مبادلات، شکل وسیعی بخود گرفت. مردم، ابتدا از مس و آهن برای داد و ستد استفاده میکردند؛ یعنی اینکه مس و آهن را بجای پول بکار می‌بردند.



اما بعدها طلا و نقره جای مس و آهن را گرفت و مردم از آنها برای داد و ستد استفاده نمودند. تکامل این مبادلات سرانجام بجایی رسید که سکه‌های پول بعنوان واسطه گردش مبادلات قرار گرفت و بدین ترتیب قطعات فلزی که بعنوان وسیله‌ای برای داد و ستد استفاده میشد، از میدان خارج گردید.



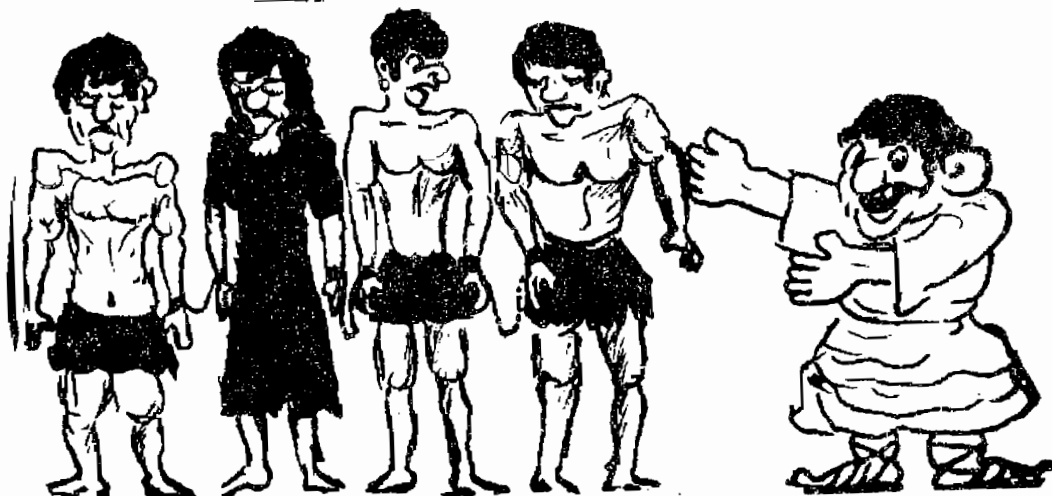
زیاد شدن حجم محصولات و همینطور زیاد شدن انواع محصولات از یک طرف، و زیاد بودن فاصله بعضی از فروشندگان تا محل تولید محصولات از طرف دیگر، باعث شد که بین فروشندگان و تولیدکنندگان واسطه‌ای بوجود بیاید. زیرا برای فروشندگان، این امکان وجود نداشت که مثلاً برای خرید برنج به شهر الف واقع در هزار کیلومتری و برای خرید پسته به شهر ب واقع در پانصد کیلومتری، برای خرید پوست به شهر ج و... رفته و چیزهای مورد نیاز را بخرند؛ این بود که واسطه‌هایی آمدند و بطور مستقیم محصولات را از تولیدکنندگان گرفته و آنها را در اختیار فروشندگان قرار دادند. به این واسطه‌ها که هیچ نقشی در تولید کالاها نداشتند، تاجرمی گفتند.



پیدا شدن این واسطه (تاجر) که خود هیچ نقشی در تولید نداشت، موجب سومین تقسیم بزرگت کار اجتماعی شد. در اینجا باید متذکر شد که با اینکه در جوامع برده‌داری، تولید برای فروش (مبادله) هم وجود داشت، اما غالب نبود. یعنی در نظام بردگی انسانها بطور عمده، برای مصرف شخصی خویش تولید می‌کردند و بدین ترتیب آنچه حاکم بود، اقتصاد طبیعی (یعنی تولید برای مصرف شخصی) بود؛ اما در کنار حاکمیت اقتصاد طبیعی، تولید برای فروش (مبادله) هم بندرت و بطور خیلی ضعیف وجود داشت.

مناسبات تولید در نظام برده‌داری:

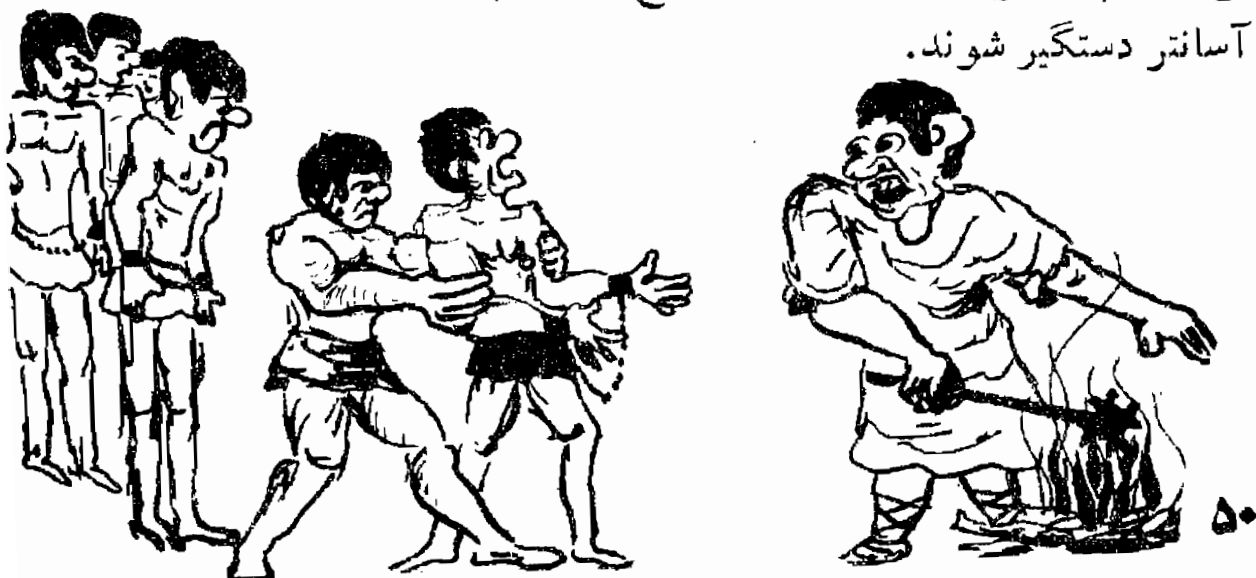
برده‌داران علاوه بر اینکه مالک وسایل تولید بودند، بر برده‌ها نیز احساس مالکیت کرده و آنها را مانند گاوها و گوسفندهایشان خرید و فروش می‌کردند.



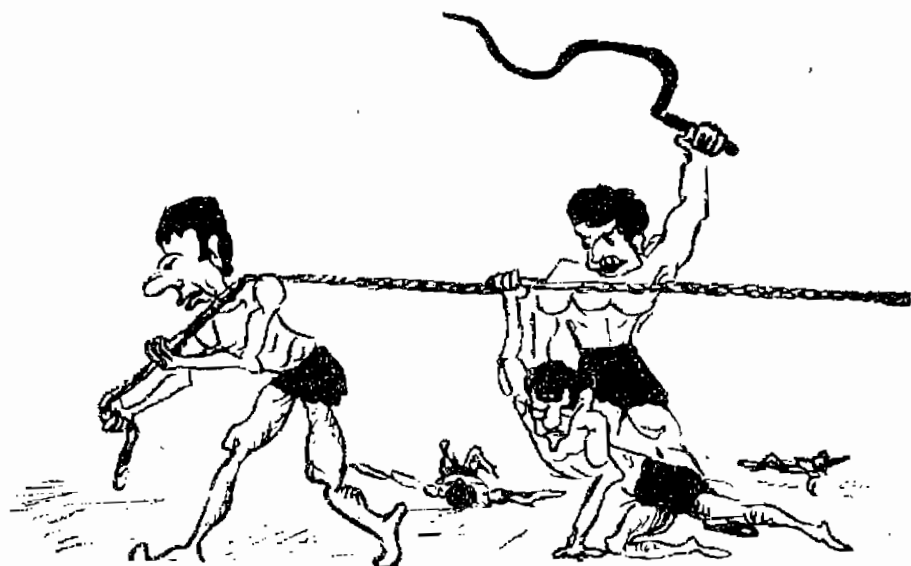
حتی آنها می توانستند هر وقت دلشان خواست برده ها را بکشند، بدون اینکه هیچگونه مجازاتی در انتظارشان باشد.



پرواضح است که این رفتار سخت و ناراحت کننده که در مورد حیوانات هم بکار برده نمی شد، گاهی برده ها را ب فکر فرار می انداخت؛ و برده دارها هم بخاطر اینکه محکم کاری کرده باشند، برده ها را داغ می زدند (علامتی را روی بدن آنها داغ می زدند) تا در صورت فرار، آسانتر دستگیر شوند.

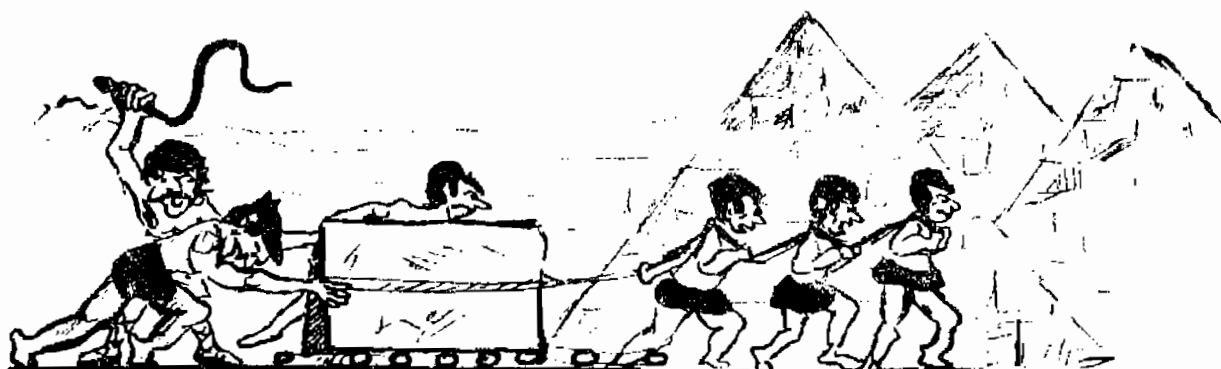


برده‌دارها تمام دسترنج برده‌ها را غارت می‌کردند و مقدار بسیار کمی از حاصل زحمات آنها را به خودشان میدادند که برای زندگیشان ناچیز بود و بسختی سیرشان میکرد. استعمار غارتگرانه بدانجا رسید که بردگان از نظر جسمانی نابود شدند؛ بهمین خاطر عمر آنها زیاد بطول نمی‌انجامید.

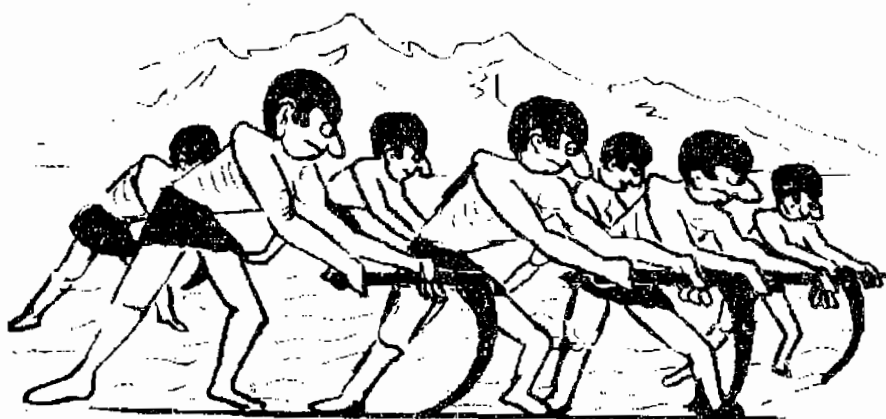


اما برده‌دارها باید جای برده‌های از بین رفته را پر می‌کردند؛ و این راههایی داشت؛ یکی از این راهها این بود که برده‌ها خانواده تشکیل داده تا برده‌دارها با بچه‌های آنان، جای برده‌هایی را که از بین می‌رفتند پر کنند؛ ولی این در واقع امکان‌پذیر نبود؛ چرا که برده‌ها با آن وضع فجیع نمی‌توانستند خانواده تشکیل بدهند و در بسیاری از کشورها، بیشتر برده‌ها خانواده‌ای نداشتند. علاوه بر این برده‌داران نمی‌توانستند از کودکان بردگان که قادر به کار کردن نبودند، نگهداری کنند. بنابراین راه دیگری که برای برده‌دارها می‌ماند، این بود که بوسیله جنگ، خلق‌های دیگر را به اسارت خود در آورده و به استعمار آنها پردازند.

دولت‌های برده‌داران که تعداد بسیار عظیمی برده را در اختیار داشتند، با تقسیم کار بین آنها حداکثر استفاده را می‌نمودند؛ و با نیروی بردگان پلها، جاده‌ها، بناهای عظیم، بناهای محکم نظامی و... می‌ساختند.



در یونان بردگان را در رشته‌های پیشه‌وری مانند استخراج آهن، نقره، طلا و... بکار گرفتند. در روم کار بردگی در کشاورزی رواج و گسترش یافت. اعیان و اشراف رومی مزارع اختصاصی بزرگ در اختیار داشتند و در آن صدها و هزاران برده مشغول بکار بودند.



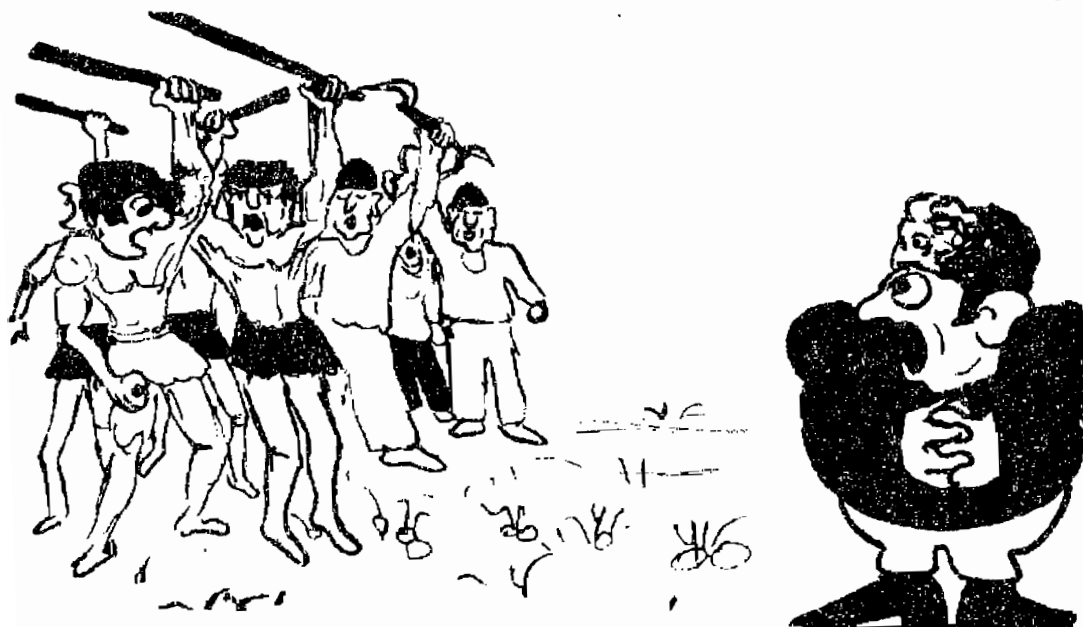
بکار بردن کار بردگان به برده‌داران امکان داد از هر گونه کار بدنی (کار جسمانی) آزاد شوند و این کارها را بردوش بردگان قرار دهند. بدین ترتیب آنها زندگی انگل وار خود را شروع کردند.



همینطور که امروز، جهان سرمایه‌داری به دو طبقه سرمایه‌دار و کارگر تقسیم میشود و در این میان نیز اقشاری وجود دارند که نه کارگر هستند و نه سرمایه‌دار، و به آنها خرده‌بورژوا می‌گویند، آنموقع نیز یعنی در (نظام برده‌داری) اقشاری وجود داشتند که نه برده‌دار بودند و نه برده؛ به این اقشار، آزادگان می‌گفتند. آزادگان عبارت بودند از مالکین بزرگ، دهقانان و پیشه‌وران. آزادگان به اشکال مختلف از حقوق مدنی، از حقوق سیاسی و قضایی، از حق داشتن مال و ثروت برخوردار بودند، در حالی که این حقوق از بردگان سلب شده بود. البته در عدل فقط قشر معینی از آزادگان (یعنی مالکین بزرگ) می‌توانستند، از آن مزایایی که نام بردیم، برخوردار باشند. دولت‌های برده‌داری، بعضی از قشرهای آزادگان (مالکین بزرگ، دانشمندان) را در رأس کارهای دولتی و کارهای علمی و هنری قرار دادند و بدین ترتیب بین کار فکری و کار جسمی تضاد ایجاد کردند. یعنی کار فکری فقط منحصر به اقشار معینی از آزادگان (یعنی مالکین بزرگ، دانشمندان، و...) شد.



و کار جسمی هم منحصر شد به بردگان، دهقانان و پیشه‌وران. مدتها بعد دولت‌های برده‌داری، مالکیت بر زمین را در دست خود گرفته و بر دهقانان مالیات‌های سنگین بستند؛ آنان را به انجام انواع و اقسام بیگاری‌ها (کار مجانی) گماشتند و بدین ترتیب به شدیدترین وجهی دهقانان را وابسته کردند، بطوریکه موقعیت آنان نیز مانند بردگان شد.

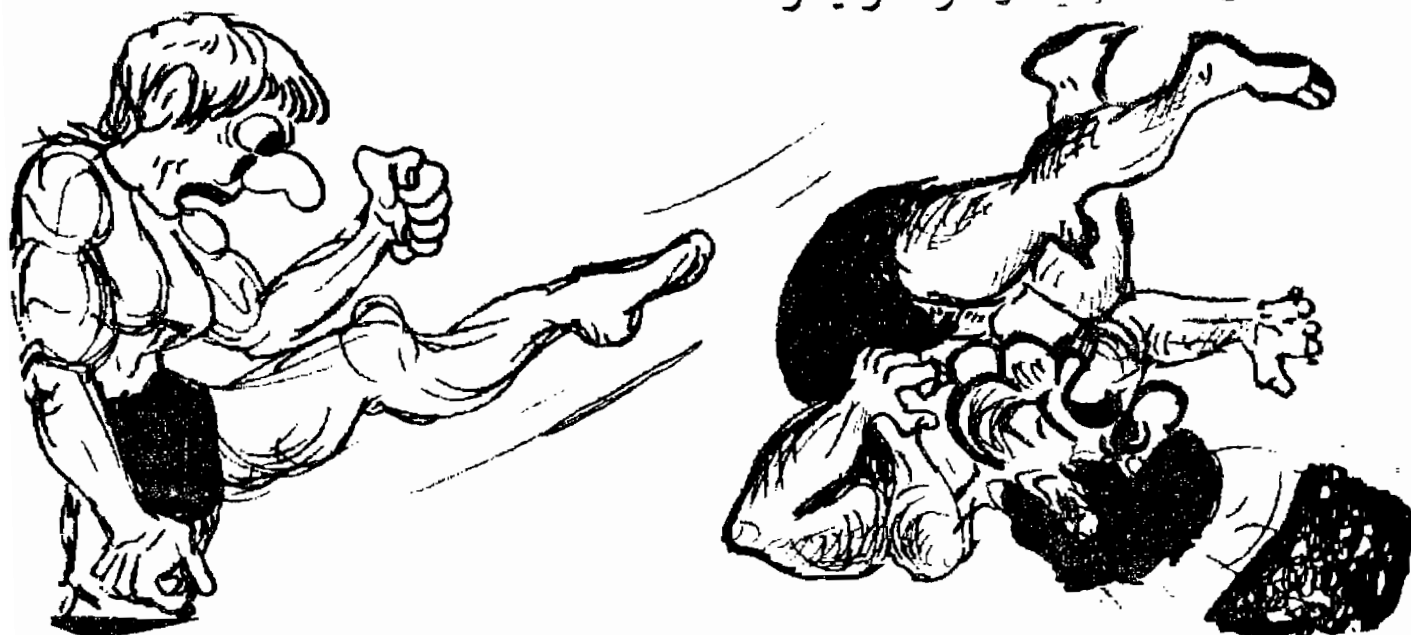


دهقانان که نمی‌توانستند بدهی‌های خود را به رباخوران بپردازند

و دهقانانی که نمی‌توانستند سهم بهره مالکانه را به ارباب پردازند، ناچار میشدند برای مدت معین، بصورت برده‌بیکار، کارمجانی برای برده‌داران، مالکان زمین و یا نزول‌خواران انجام دهند.

نظادهای نظام برده‌داری و سقوط این نظام:

هیچکس فکرنمی‌کرد که چیزی بتواند این بنای عظیم (نظام برده‌داری) را بلرزه در آورد؛ ولی علائمی پیدا شده بود که خبر از نابودی برده‌داری میداد؛ بردگان به نتیجه کار خود اصلاً علاقه‌ای نداشتند و برده‌دار ناچار بود دستگامی بزرگ و پیچیده برای مراقبت و اعمال فشار و سرکوب، ایجاد کند، که این برایش گران تمام میشد و در نتیجه تو لید را گران‌تر میکرد.



ملاکان (زمین‌داران) برای تشویق بردگان به کار، املاک وسیع خود را به قطعات کوچک تقسیم کردند و این مزارع کوچک را در اختیار آنان گذاشتند که در قبال پرداخت قسمتی از محصول، در آن زمین‌ها

کشت و کار کنند.

دهقانان جدید به قطعه زمینی که رویش کشت میکردند، وابسته شدند و ملاکین می‌توانستند آنها را نیز با زمین بفروشند؛ با وجود این آنها دیگر برده محسوب نمی‌شدند؛ بلکه تولید کنندگان جزء بودند که «کولون» نامیده شدند.

بدین ترتیب در بطن برده‌داری، عوامل شیوه تولید جدیدی پدید آمد که شیوه تولید فئودالی نامیده شد.

قیام بردگان:

در طول نظام برده‌داری، مبارزه طبقاتی بطور شدید بین توده‌ها و برده‌داران وجود داشته است. برده‌ها بارها و بارها علیه برده‌داران و مالکین بزرگ قیام کردند؛ و در کنار برده‌ها، دهقانان و سایر اقشار زحمتکش نیز وجود داشتند که تنها راه نجاتشان را مبارزه علیه برده‌داران و مالکین بزرگ میدانستند.

این قیام گرچه نمیتوانست استثمار انسان از انسان را از میان برد، ولی ضربات سخت و کشنده‌ای بر بیرحمانه‌ترین نوع استثمار وارد کرد، و سرانجام نیز منجر به سقوط نظام برده‌داری گردید.

ی آنها

ن، کلیساها

مین شدند.

نظام فئودالی

شده بودند، خود

همانطور که بتدریج برده‌داری که ظاهر آمدند و زمینها را به-

میرسید، بسوی نابودی پیش میرفت، فئودال‌زروی آنها به کار گماردند. برده‌داری، رشد میکرد.



در حدود هزاروپانصد سال پیش

ژرمن سقوط کرد.

قبایل ژرمن، قبیله‌هایی بود

اعضای هر قبیله در آن مزارع کار جدید (یعنی مالکینی که از طرف شاه تقسیم میشد؛ بطور کلی بغیر از طاعات کوچکتری تقسیم شده بود، «فئود» زمینها بطور اشتراکی به همه عات زمین را «فئودال» مینامیدند.

بسته به زمین نبودند؛ یعنی میتوانستند هر گاه

به زمین مالک دیگری بروند. درجه وابستگی

، و همینطور درجه وابستگی کولونها نیز از

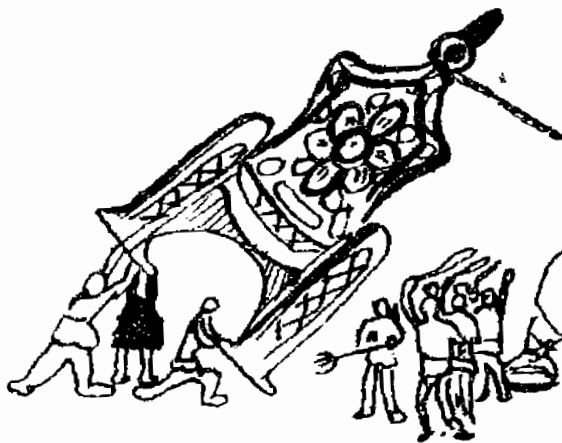


لاف موجود بین بردگان سابق و کولونها و دهقانان

باری وقتی ایمة آنان به توده‌های یکپارچه‌ای از دهقانان وابسته

استقبال مردم زحمتک که به آنها «سرف» یا «رعیت» میگفتند. سرف،

روبرو گشته و با آنها که هیچ چاره‌ای نداشت، جز اطاعت کردن آنچه



شد
 آنها را
 که «کولو»
 بدین تر
 پدید آمد که شیود
 قیام بردگان:

در طول نظام بردگی از زمینهای دولتی و قسمتی از زمینهای زمین-
 و برده داران وجود داشته است. ابتدا زمین، جنگلها و چراگاهها به-
 مالکین بزرگ قیام کچر شدند؛ اریج ریش سفیدان و سران قبیله ها تمام
 زحمتکش نیز وجود داشتند که برای حفظ آن سخت به تلاش
 داران و مالکین بزرگ میدانستند دولت خود میتوانند ثروت و
 این قیام گرچه نمیتوانست ست که خیر. بنابراین مالکان زمین
 برد، ولی ضربات سخت و کشنده نندوچنین هم کردند. در اس این
 وارد کرد، و سرانجام نیز منجر به سقوط شد که شاه نامیده میشدند.



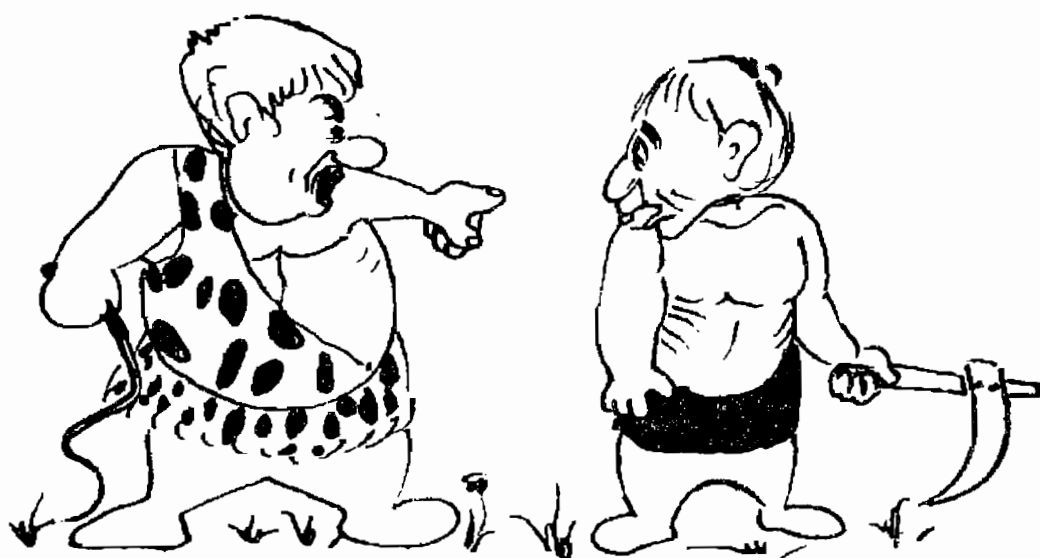
پادشاهان، زمینهای مردم را بین نزدیکان و اقوام و خویشان خود تقسیم مینمودند؛ و آنها نیز در مقابل این همه بخشش شاهانه! باید برای حفظ قدرت شاه تلاش و مبارزه میکردند. به روحانیون و کشیشها هم زمینهای زیادی رسید که روی آنها دهقانان کشت میکردند. بطور کلی خدمتکاران شاه، شاهزادگان، کلیساها و تمام افراد قابل اعتماد شاه، صاحب قطعات بزرگ زمین شدند. آنچه مسلم است، این افراد که صاحب زمین شده بودند، خود نمیتوانستند بر روی آن زمینها کار کنند؛ بنابراین آمدند و زمینها را به قطعات کوچکتری تقسیم کرده و دهقانان را بر روی آنها به کار گماردند.



به این قطعات که توسط مالکین جدید (یعنی مالکینی که از طرف شاه صاحب زمین شده بودند) به قطعات کوچکتری تقسیم شده بود، «فتود» میگفتند؛ و صاحبان این قطعات زمین را «فتودال» مینامیدند. در ابتدا، دهقانان وابسته به زمین نبودند؛ یعنی میتوانستند هر گاه بخواهند، از زمین مالکی به زمین مالک دیگری بروند. درجه وابستگی دهقانان از کولونها کمتر، و همینطور درجه وابستگی کولونها نیز از بردگان سابق کمتر بود.

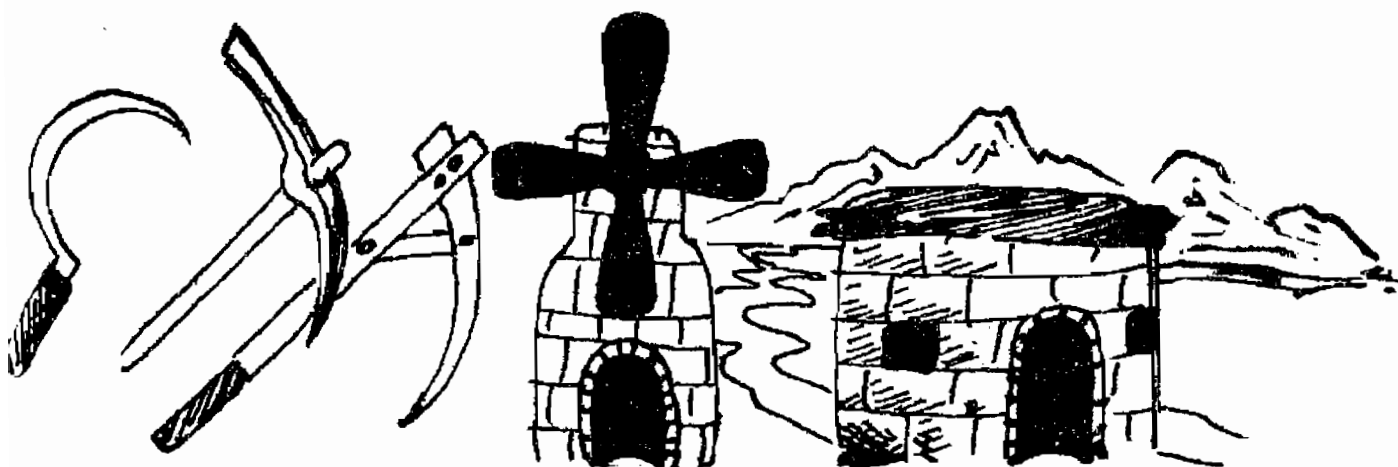
ولی بعدها اختلاف موجود بین بردگان سابق و کولونها و دهقانان آزاد از بین رفت و همه آنان به توده‌های یکپارچه‌ای از دهقانان وابسته به زمین تبدیل شدند که به آنها «سرف» یا «رعیت» میگفتند. سرف، انسان محرومی بود که هیچ چاره‌ای نداشت، جز اطاعت کردن آنچه

ارباب میگفت.



نیروه‌های مولده در فتودالیسم:

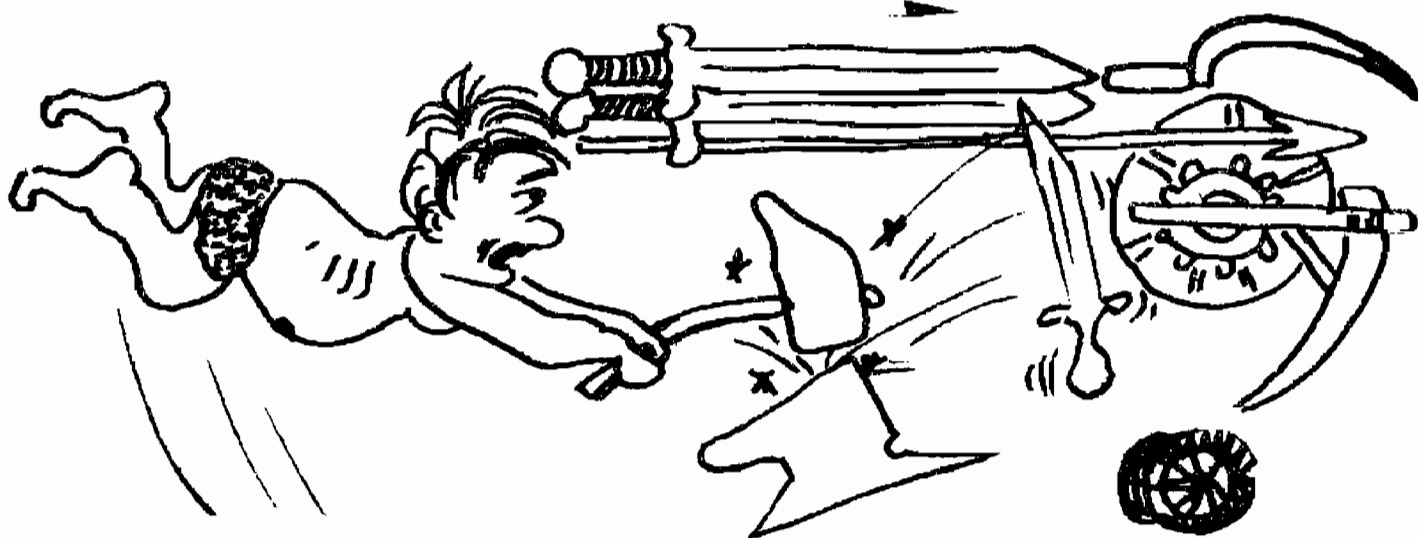
در مراحل ابتدایی فتودالیسم، از ابزارهای ساده‌ای مانند بیل، داس، کلنگ و گاو آهن استفاده می‌شد؛ ولی به تدریج آسیابهای بادی و آبی نیز مورد استفاده قرار گرفتند.



در چنین زمانی، سبزیکاری، پرورش میوه‌های مختلف، بخصوص میوه‌های روغنی مانند بادام، گردو، زیتون و غیره رواج میافت و شیوه کشت غلات به مرور زمان بهتر میشد.



شیوه‌های تصفیه و کار با آهن پیشرفت کرده و بطور وسیعی مورد استفاده قرار گرفتند.

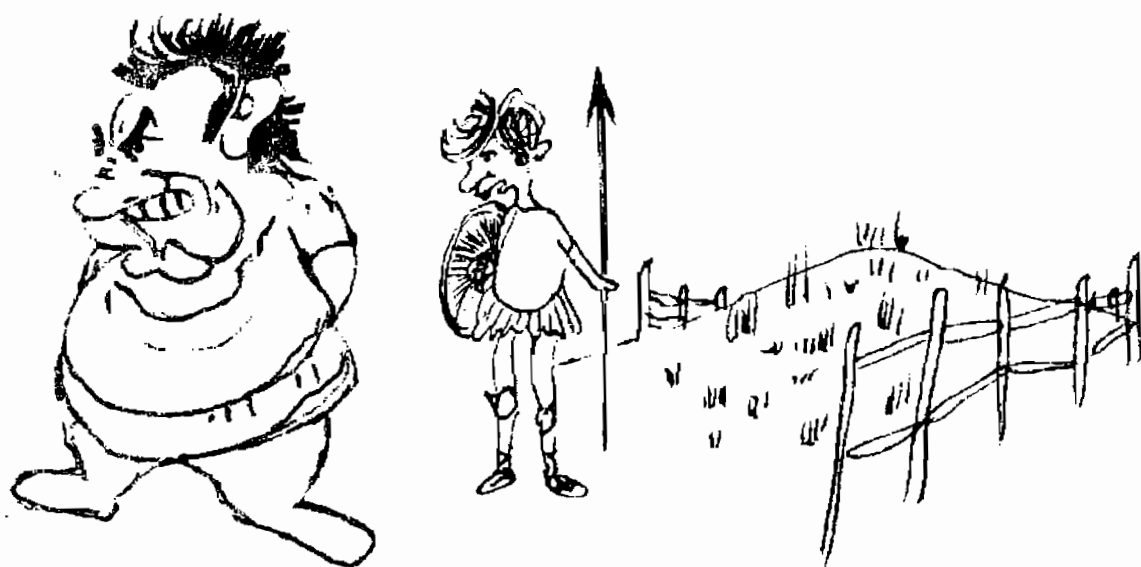


داد و ستد بتدریج تکامل میافت. ابزاری که توسط صنعتگران

مورد استفاده قرار می‌گرفت، رشد می‌کرد.
بطور کلی نیروهای مولده در فئودالیسم نسبت به نیروهای مولده
دربرده‌داری، در سطح به‌تروعالی‌تری قرار داشت.

مناسبات تولید (روابط تولید) در جامعه فئودالی:

در جامعه فئودالی مهمترین وسیله تولید، زمین بود که آنهم ملک
خصوصی فئودال محسوب میشد؛ و تمام فئودالها با زور و پشتیبانی
دولت، از این املاک خصوصی حفاظت می‌کردند.



خوب، صد البته اگر این زمینها سالهای سال، بدون اینکه کسی
روی آنها کار کند، گوشه‌ای می‌افتاد، هیچ فایده‌ای برای فئودالها نداشت؛
وباز کاملاً واضح بود که خود فئودالها هم نمیتوانستند روی آن همه زمین

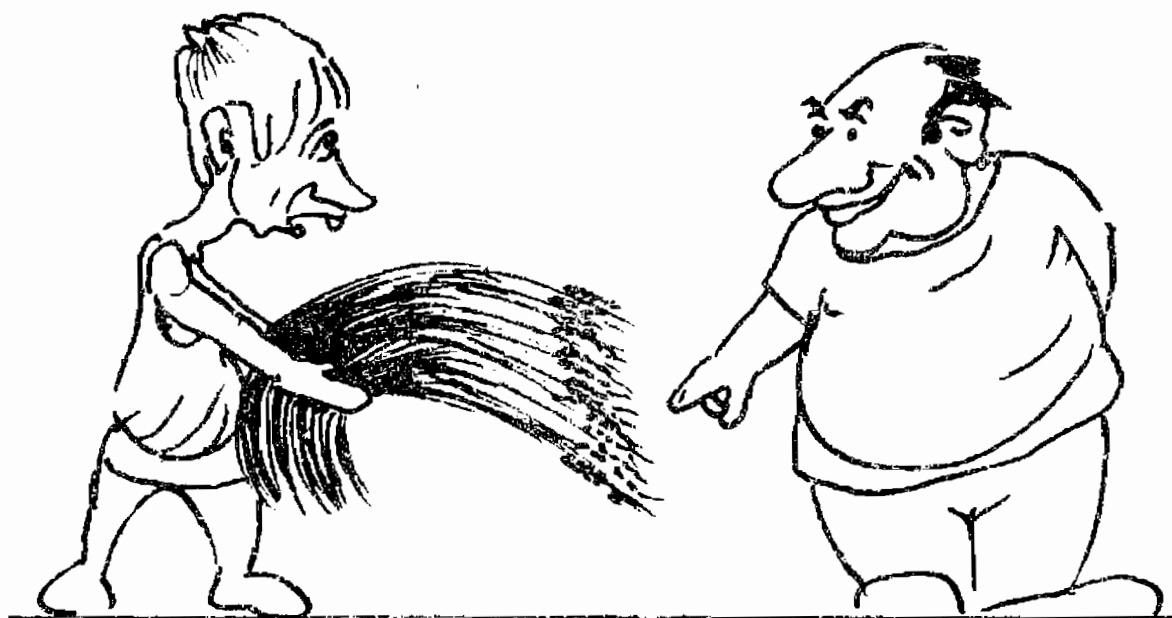
کار کنند، و اصولاً آنها کار کردن را برای خود ننگ می‌شماردند. بنابراین - این زندگی آنها از طریق استثمار دهقانان می‌چرخید؛ نظام فئودالی بر استثمار دهقانان متکی بود.



فئودال بخش بزرگی از زمینها را برای خود نگهداشته و بخش دیگر آنها را به قطعات کوچکی تقسیم کرده و آنها را تحت شرایط بسیار استثمارگرانه‌ای به دهقانان واگذار می‌کرد.

دهقان می‌بایست در زمین ارباب کار می‌کرد، زمین ارباب را با ابزار کار خود شخم می‌زد، و با چهار پایان خود کشت و کار می‌کرد. سپس زمان کوتاهی در هفته را هم در زمین کوچکی که ظاهراً به خودش تعلق داشت کار می‌کرد و زندگی خود و خانواده‌اش را می‌چرخاند. زمان کار دهقانان به دو بخش تقسیم می‌شد:

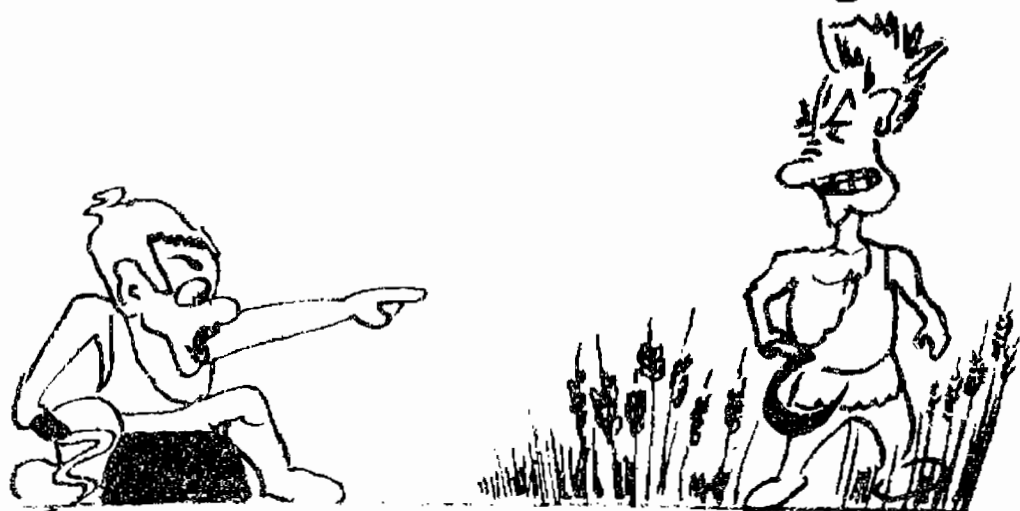
۱- زمان کار لازم: که در این زمان دهقان در قطعه زمین کوچک خویش برای چرخاندن زندگی خود و خانواده‌اش، کار می‌کرد. دهقان مجبور بود محصول اضافی‌ای که از زمین خویش بدست می‌آورد، به فئودال تقدیم کند.



۲- زمان کار اضافی: که در این زمان، دهقان، زمین فئودال را شخم میزند، آنرا میکاشت، درو و خرمنکوبی میکرد. وقتی دهقان در مزارع متعلق به فئودال کار میکرد، اغلب اتفاق می افتاد که محصولات خودش را باد و باران از بین میبرد. دهقانان مجبور بودند مدت معینی در هفته (مثلاً سه یا چند روز در هفته) را با ابزار شخصی خود (گاو آهن، گاو و غیره) در زمین فئودال کشتکار کنند، و بقیه روزها را در قطعه زمین خود، به کشتکار پردازند. علاوه بر این دهقان مجبور بود برای فئودال کارهایی از قبیل خانه سازی، پل سازی، ساختن انبار، چوب بری و هیزم شکنی و غیره نیز انجام دهد؛ که بدنام این کارها بیگاری میگفتند. حتی زن و فرزندان دهقان هم مجبور به بیگاری برای فئودال بودند. آنها برای فئودال پارچه میبافتند، قارچ و دانه های خوراکی جمع میکردند و بسیاری از این کارها برای او، یعنی ارباب انجام میدادند.



دهقان در تمام مدتی که در زمین خویش برای رفع احتیاجات خود و خانواده‌اش کار میکرد، علاقهٔ بسیاری به کار و خوب شدن و بارور شدن محصول نشان میداد؛ و به همین دلیل از جان و دل تلاش مینمود. ولی وقتی در زمین فئودال مشغول بکار میشد، سستی میکرد و هیچ علاقه‌ای به بارور شدن محصول نشان نمیداد. این بود که فئودال مجبور میشد نگهدارانی بالای سر دهقانان بگذارد که از زیر کار فرار نکنند.



باری، بعدها بتدریج و بار شد فئودالیسم، بهرهٔ جنسی جای بیگاری را گرفت.

بهرهٔ جنسی عبارت بود از قسمتی از محصول مزرعهٔ دهقان، مرغ و خروس، بوقلمون، لبنیات، تخم مرغ، کره و عسل، کتان، نخ تابیده و غیره. حتی چرمی را هم که دهقانان تولید میکردند، مجبور بودند به عنوان بهرهٔ جنسی به ارباب تحویل دهند.



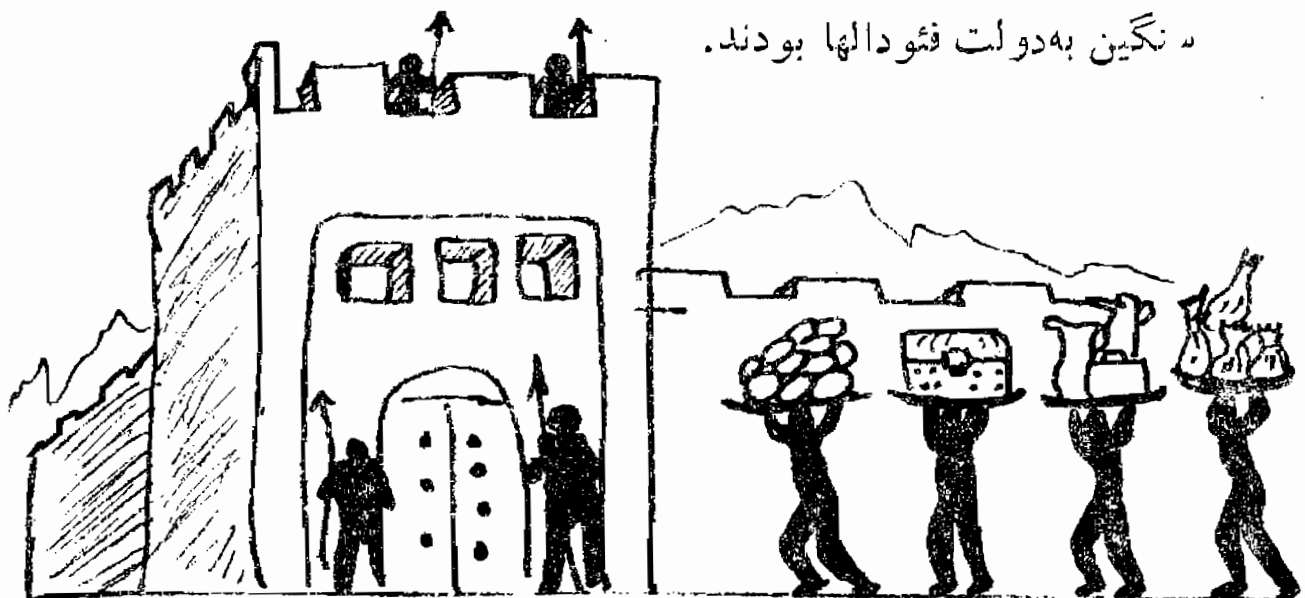
و باز هم در مراحل بعدی رشد فتودالیسم، بهره‌جویی (نقدی) رواج یافت. فتودال برای به‌چنگ آوردن در آمد بیشتر، به بهانه‌های مختلف از دهقانان پول نقد طلب می‌کرد.



در بیشتر موارد، کارگاه‌های مختلف مانند آسیاب، آهنگری، پارچه بافی و... فقط در دست فتودال بود،

بنابراین دهقانان ناچار می‌بایست گندم‌هایشان را در آسیاب فتودال آرد کنند و بابت آن پول بپردازند.

فتودال حتی منابع طبیعی مانند جنگلها، چمنزارها و رودخانه‌ها را نیز ملك خصوصی خود دانسته و از دهقانان بابت استفاده از اینها پول می‌گرفت. دهقانان باید برای استفاده از پلها و جاده‌ها نیز مبالغی پول میدادند. علاوه بر این‌ها، دهقانان موظف به پرداخت مالیاتهای سنگین به دولت فتودالها بودند.



دهقانان گذشته از آنکه اینهمه از سوی فئودالها استثمار میشدند، بایستی در عرض سال يك دهم محصول برداشتی شان را نیز به کلیسای میدادند.

اساس تولید در فئودالیسم:

اقتصاد فئودالی نیز مانند اقتصاد برده داری، اقتصادی طبیعی بود. یعنی اکثر آنچه که تولید میشد، برای مصرف شخصی، تولید میشد، نه برای مبادله و یا فروش. احتیاجات و آنچه مورد نیاز دهقانان و فئودالها بود، در داخل زمینهای فئودالها تولید و تهیه میشد. دهقانان برای مصرف خویش تولید میکردند؛ آنها نه تنها در کشاورزی، بلکه در زمینهای دیگری مانند ریسندگی، بافندگی، خانه سازی، گلیم سازی و غیره نیز کارهایی انجام میداده اند.

فئودالها هم از طریق استثمار دهقانان هر آنچه را که احتیاج داشتند، رفع میکردند. آنها در املاک خود انواع صنعتگران را در اختیار داشتند که برایشان کار میکردند.



فئودالها برای بدست آوردن پول نقد، سعی میکردند قسمتی از تولیدات ملك خود را بفروش برسانند؛ اما این کار، کار آسانی نبود؛ چون در املاک دیگران هم اغلب همان محصولاتتی که فئودال قصد

فروشش را داشت، به بارمی آمد. بنابراین می بینیم که در این نظام خرید و فروش به دشواری انجام میگرفت؛ زیرا همانطور که گفتیم دهقانان بطور عمده برای مصرف خویش تولید میکردند، و فتودالها هم تمام احتیاجات و نیازهایشان از دست نخورده است. شمار دهقانان تأمین میشد.



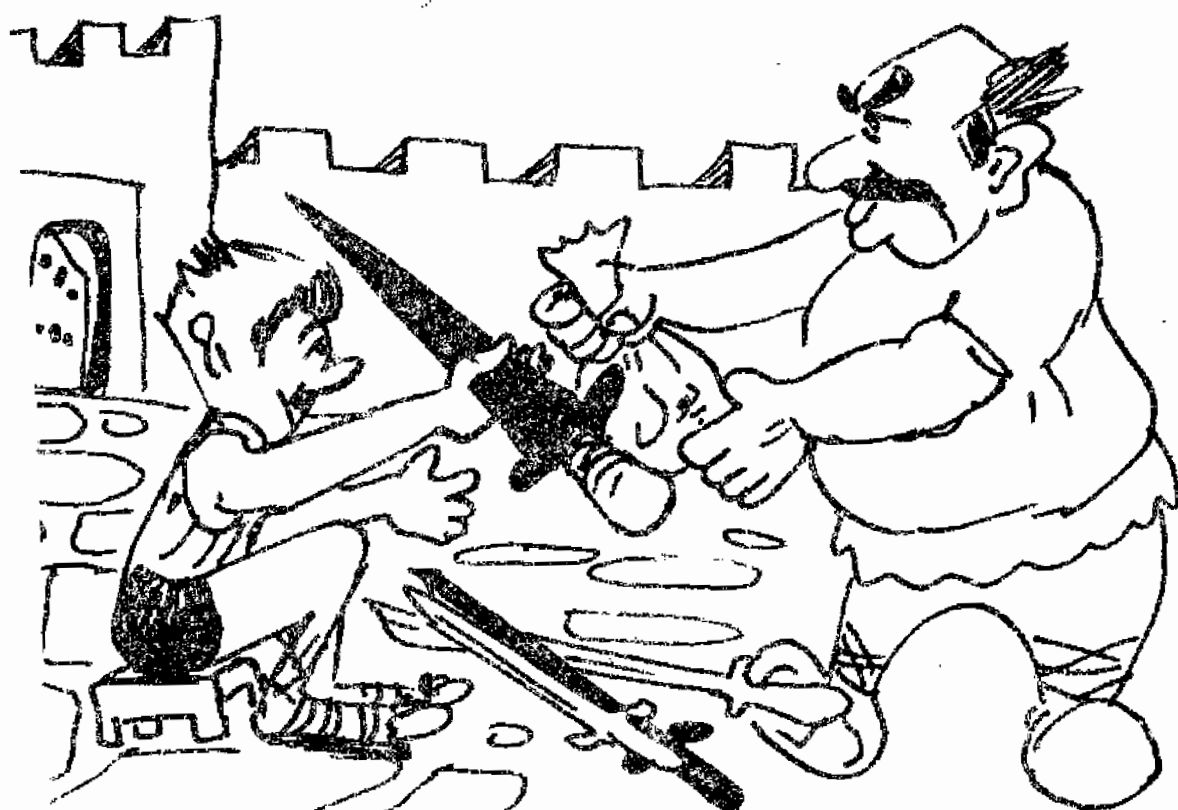
شهر در قریب نهایه که فتودالیسم بر جهان حاکم بود:

در بالا گفتیم که فتودالها در املاک خود انواع صنعتگران را در اختیار داشتند. یعنی در املاک آنها رعیت‌هایی وجود داشت که پیشه‌وری میکردند و برای ارباب چیزهای مورد لزوم را میساختند.

اما در شهرها نیز پیشه‌ورانی زندگی میکردند. در اوایل، کارهای این پیشه‌وران کارهایی سفارشی بود؛ یعنی مثلاً دهقانان مواد لازم را برای تهیه آنچه که میخواستند، به پیشه‌ور میدادند، و پیشه‌ور هم با استفاده

از آن مواد، آنچه را که دهقان میخواست برای او درست میکرد. مثلاً وقتی دهقانان کفش و لباس میخواستند، چرم و پارچه‌ای را که خود تهیه کرده بودند، به نزد پیشه‌وران می‌بردند و پیشه‌وران نیز برای آنها کفش و لباس میدوختند و در برابر کاری که انجام میدادند، از دهقانان گندم، برنج، ذرت و یا چیزهای دیگر می‌گرفتند. در این زمان ابزار کار پیشه‌وران بسیار ساده و ابتدایی بود.

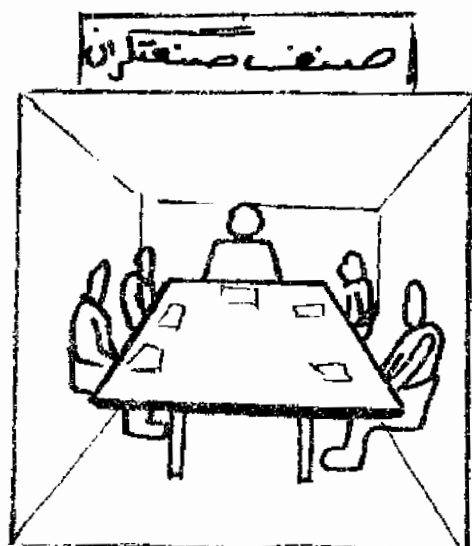
اما بعدها با رشد و تکامل صنعت، پیشه‌وران نه تنها قادر بودند به اندازه مصرف اربابان فئودال و دهقانان روستا، تولید نمایند، بلکه میتوانند محصولاتی بیش از آنچه اربابان فئودال و دهقانان روستا نیاز داشتند، تولید کنند. بدین ترتیب با گذشت زمان مهارت پیشه‌وران بیشتر میشد، و فئودالها که میدیدند محصولات رعیت‌هایی که در املاکشان برای آنها (یعنی فئودالها) کار پیشه‌وری میکردند، چندان خوب نیست، ناچار برای خرید محصولات بهتر به پیشه‌وران شهری مراجعه کرده و چیزهای مورد نیازشان را از آنها خرید میکردند.



بتدریج پیشه‌وران نه برای مصرف، بلکه برای فروش دست به تولید زدند، و بدین ترتیب، محصولات پیشه‌وران به کالا تبدیل می‌شد. تولید محصول برای فروش (یعنی تولید کالا) موجب شد که صنعت از زراعت جدا شده، و بهمین جهت مبادلات بین پیشه‌وران و دهقانان زیادتر شد.

اصناف:

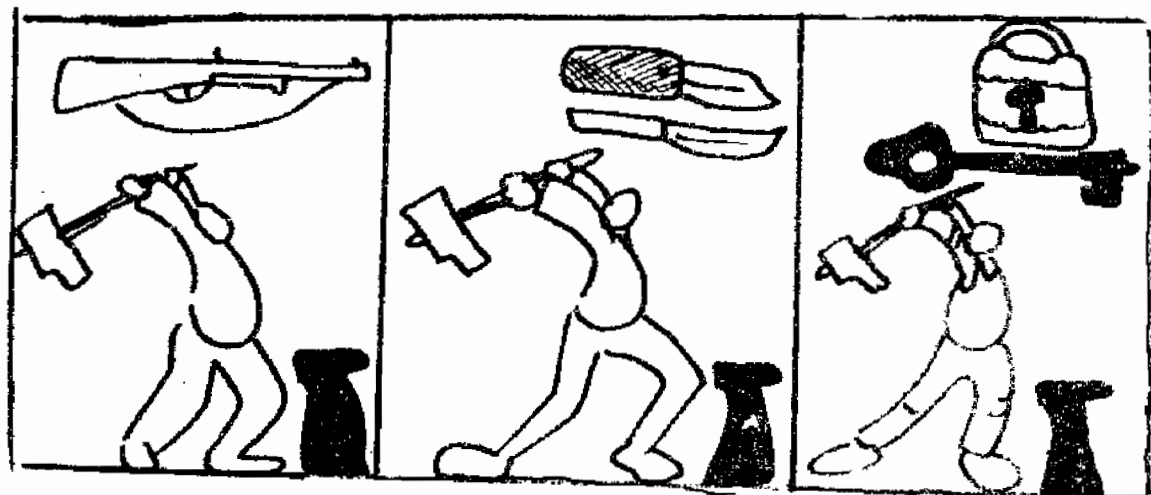
تا زمانی‌که پیشه‌وران کارهای خود را براساس سفارشات انجام میدادند و (منظور از سفارشات، اگر یادتان باشد قبلاً گفتیم آن زمانی است که دهقانان چرم و پارچه را نزد پیشه‌وران می‌بردند و سفارش میدادند که برای آنها کفش و لباس بدوزند)، بایکدیگر چندان رقابتی نمی‌کردند و با رقابتشان بسیار ضعیف بود، ولی وقتی تولید برای فروش رواج یافت و شهرها محل تولید کالا شد، رقابت شدید شد. رعیتها (سرفها) از روستاها به شهرها فرار میکردند، و از این جهت تولید کنندگان کوچک می‌ترسیدند کارشان از دستشان برود؛ به همین خاطر تلاش مینمودند که نگذارند رقیبهاشان به تولید دست پیدا کنند. برای اینکار پیشه‌وران تشکیلات خود را (یعنی اصناف را) بوجود آوردند، و بدین ترتیب به دفاع از امتیازهای خود پرداختند.



پیشه‌وران برای اینکه در کنار رعیتها و مردمی که در شهر سکونت داشتند، بر علیه استثمار و سرکوب فتودالها مبارزه کنند، در درون اصناف دست به اتحاد زدند.

رشد نیروهای مولده:

نیروهای مولد در نظام فتودالی از نیروهای مولد در نظام برده-داری بسیار تکامل یافته‌تر گشت. بعنوان مثال، تکنیک در کشاورزی به سطح عالیتری رسید، رشته‌های دیگری در کشاورزی پیدا شد؛ باغبانی، موکاری، گل‌کاری، سبزیکاری و غیره رشد قابل توجهی یافت. دام-پروری نیز بیش از پیش رشد یافته و در تولید شیر و پنیر هم پیشرفتهایی حاصل شد. ابزارکار پیشه‌وران، و روشهای تهیه مواد خام بهتر شد؛ در این دوره اختراع قطب‌نما، کمک بزرگی به تکامل کشتیرانی کرد. چاپ کتاب رواج یافت؛ باروت و کاغذ اختراع شد، حرفه‌های تازه‌ای بوجود آمد که از آن جمله عبارت بودند از اسلحه‌سازی، ریخته‌گری، قفل‌سازی، چاقو‌سازی و چندین حرفه دیگر.

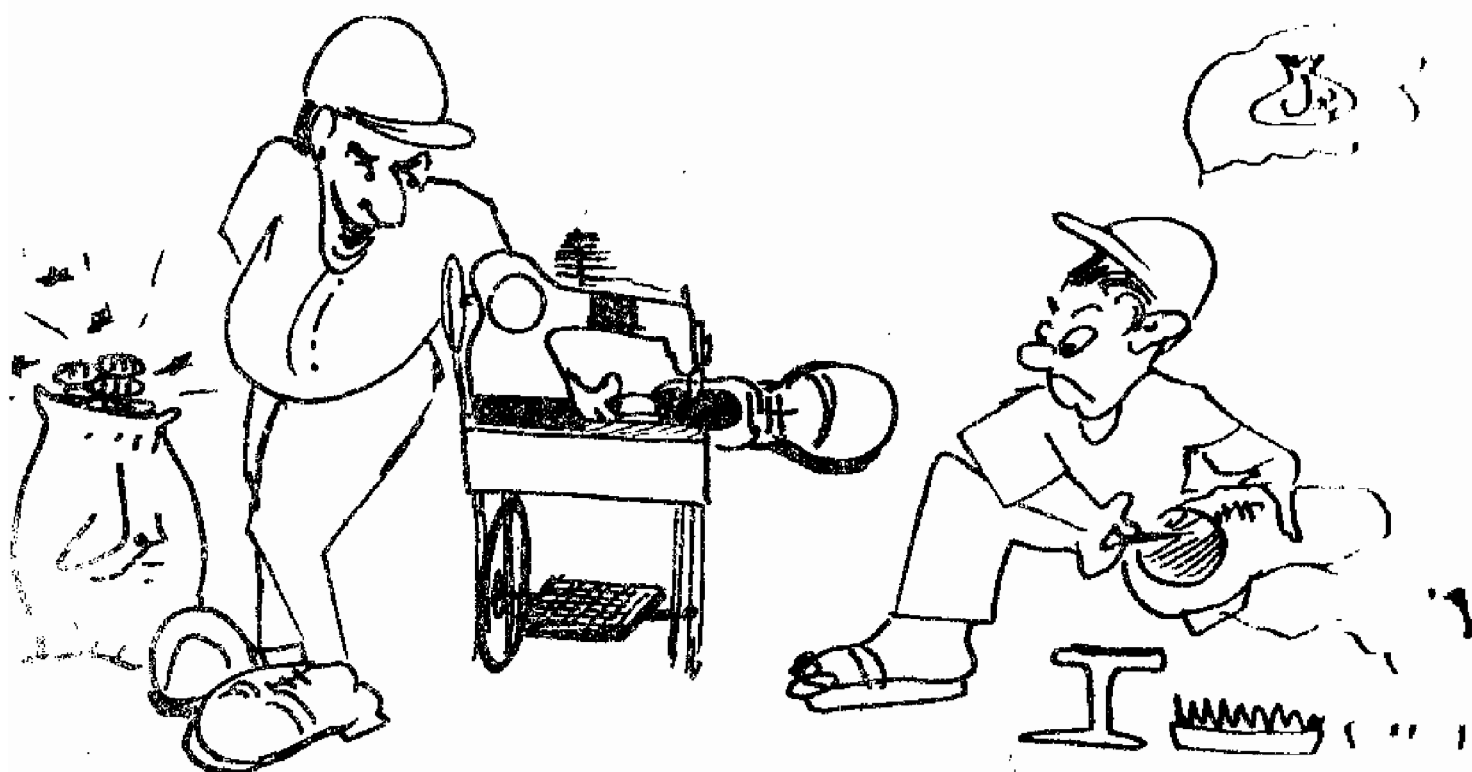


هرچه نیروهای مولد به‌مرور زمان بیشتر تکامل می‌یافت، چهار چوب تنگ روابط تولید (مناسبات تولید) را بیش از پیش برای خود تنگ می‌دید (مانند کودکی که هرچه بزرگتر می‌شود، لباس برای او تنگتر می‌گردد). دهقانان که زیر فشار و استثمار و سرکوب فئودالها قرار داشتند، در وضعی نبودند که تولید محصولات کشاورزی را بالا ببرند. بنابراین بار آوری و محصولات دهقانان روز به روز کمتر می‌شد. در شهرها هم کارپیشه‌وران در اثر وجود مشکلات و موانعی که قوانین و مقررات ایجاد کرده بود، بار آوری نداشت. و همه اینها نشان می‌داد که چگونه روابط تولید (مناسبات تولید) و نیروهای مولد با هم ناسازگار شده‌اند؛ و بدین ترتیب ضرورت ایجاد مکرر که روابط تولید (مناسبات تولید) سرمایه داری جای روابط تولید کهنهٔ فئودال را بگیرد.

پیدایش تولید سرمایه‌داری:

قدیم‌ترین شکل سرمایه، سرمایهٔ تجاری است. وقتی تولید کالا (یعنی تولید محصول برای فروش و مبادله نه برای مصرف) در فئودالیسم رشد یافت، همهٔ تولیدکنندگان (که اکثریت را هم تشکیل می‌دادند) دارای ابزار تولید خوبی نبودند و بعضی از تولیدکنندگان نیز ابزار کار بهتری در اختیار داشتند. در نتیجه، آن تولیدکننده‌ای که ابزار کارش بهتر بود، وقت کمتری برای تولید کالای معینی (مثلاً کفش) انجام می‌داد، و آن تولیدکننده‌ای که ابزار کارش خوب نبود، برای تولید همان کالا (کفش) باید وقت بیشتری صرف می‌کرد؛ و این در حالی بود که هر دو، کالایشان را به یک قیمت در بازار می‌فروختند. در واقع برای بازار فرق نمی‌کرد که کدام تولیدکننده برای تولید کالایش وقت بیشتری

صرف کرده و کدام تولید کننده وقت کمتر. بازار از هر دو تولید کننده؛ کالا را به يك قیمت میخردید. بدین ترتیب تولید کنندگانی که با صرف وقت زیاد، کالای کمتری تولید مینمودند، ورشکسته میگشتند. یعنی بین تولید کنندگان کوچک، بخش کوچکی بتدریج ثروتمند گشته و بخش بزرگ آن (اکثریت تولید کنندگان کوچک) فقیر تر میشدند.

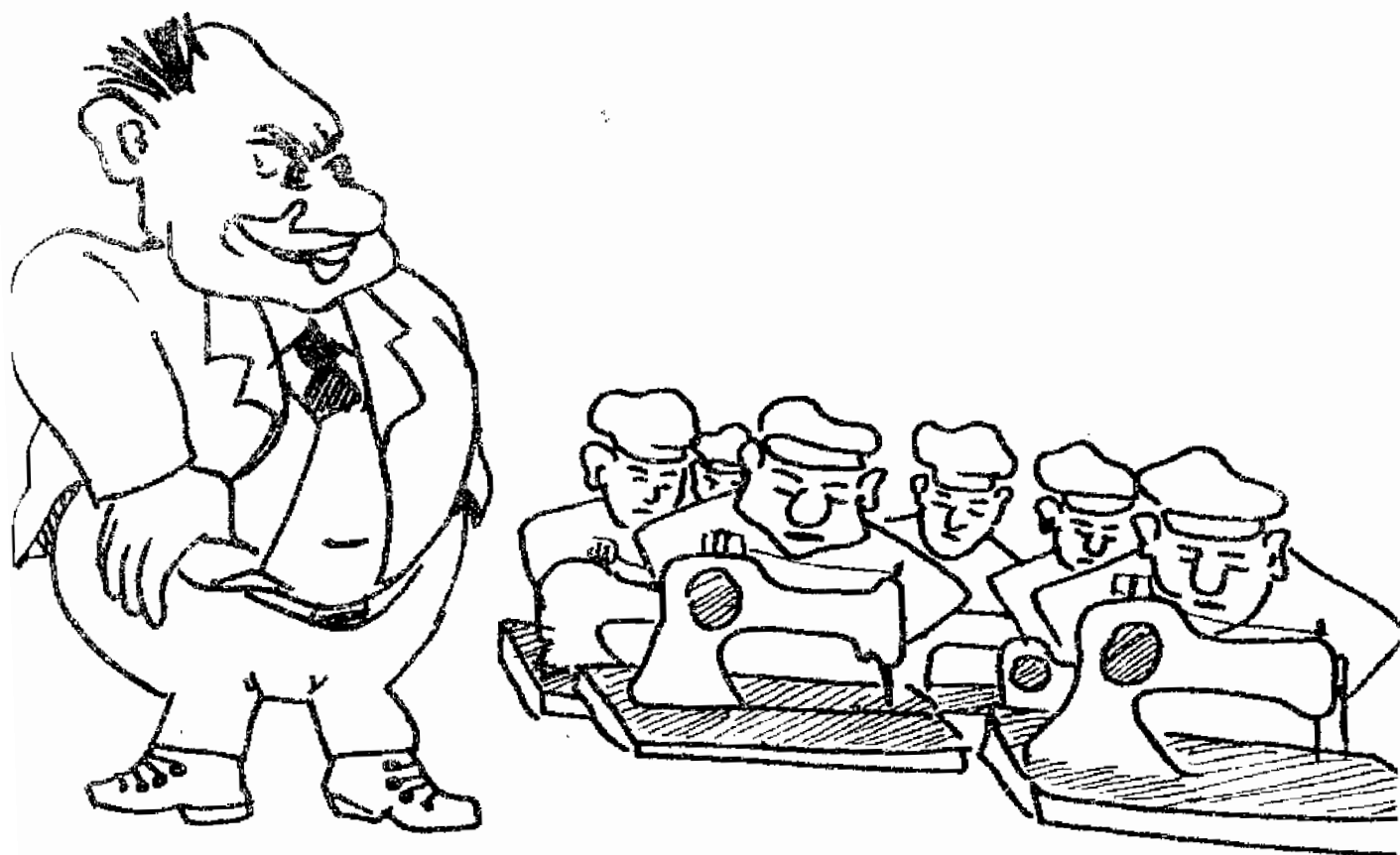


اربابان فئودال به دلخواه خود، بر کالاهایی که از کشورهای دیگر وارد میشد، گمرکی میبستند و همینطور نیز برای دادن اجازه عبور کالا از این نقطه کشور به آن نقطه کشور، مالیاتهای سنگینی طلب میکردند.

و این بود که فئودالیسم مانع بزرگی در راه رشد و تکامل مبادلات بوجود آورده بود. برای گسترش و تکامل این مبادلات لازم بود که نظام فئودالی از بین برود.

گسترش مبادلات، تجارت جهانی را گسترش میداد، بطوریکه

دیگر تولید کوچک پیشه‌وری در جهان قادر نبود جواب نیازهای بازار را که کالاهای زیادتری درخواست میکرد بدهد. این امر باعث شد گذار تولید کوچک پیشه‌وری به تولید بزرگ سرمایه‌داری که بر اساس استثمار کارگران مزدبگیر استوار بود، بطور سریع انجام گیرد؛ بتدریج تولید کنندگانی که ابزار کار عالیتری داشتند (و به همین جهت ثروتمندتر از سایر تولید کنندگان بودند) بتدریج سرمایه‌دار شدند؛ و تولید کنندگان فقیر و شاگردان، تبدیل به کارگر روزمزد گشتند؛ بدین ترتیب سرمایه‌تجارتی از طریق جمع کردن تولید کنندگان فقیر و شاگردان، در یک کارگاه و تبدیل آنان به کارگران مزدبگیر، به سرمایه‌صنعتی تبدیل شد.



در روستاها نیز فتوداليسم در حال نابودی بود. چون با تکامل تولید کالایی، (یعنی تولید برای فروش) قدرت پول بیش از پیش شد و به همین خاطر اربابان فتودال از دهقانان پول نقد طلب میکردند؛ دهقانان هم ناچار بودند محصولات خود را در بازار بفروش رسانیده

و بهار بابان پول نقد پرداخت کنند. از اینرو دهقانان همیشه در بی پول بسر میبردند. در کنار این توده عظیم دهقانان فقیر، تعداد کمی دهقانان ثروتمند (بورژوا) در روستاها پیدا شدند که از طریق دادن وام به است شمار دهقانان فقیر پرداختند. و این بود که در درون نظام فئودالی، تولید سرمایه داری، هم در شهر و هم در ده پدید آمد، و بدین ترتیب نابودی فئودالیسم امری ضروری و حتمی گشت.

قیامهای دهقانان در ایران:

طولانی ترین قیام دهقانی، قیام دهقانان آذربایجان به رهبری بابک بود. این قیام از کوههای طالش در آذربایجان شروع و تا اصفهان و کرمان کشانده شد. دهقانان چندین بار لشکرهای عظیم خلیفه «مستعصم» را درهم شکستند. خلیفه «مستعصم» ارتش نیرومندی را سازمان داد و در رأس آن فئودالی بنام افشین را مأمور جنگ با دهقانان کرد؛ که این ارتش هم با شکست روبرو گشت. سرانجام خلیفه پس از کوششهای فراوان توانست قیام را سرکوب کند. بابک به یکی از شاهزاده نشینهای آلبانیا پناه برد، که او را به خلیفه تسلیم کردند، و بدین ترتیب کشته شد.



یکی از مهمترین قیامهای دهقانی در ایران که از یکطرف علیه استعمارگران فتودال و ازطرف دیگر نیز علیه تسلط بیگانگان مغولی انجام گرفت، قیام «سربداران» بود. به این قیام از این جهت «سربداران» میگویند که دهقانان شورشی میگفتند: «این اربابان و این بیگانگان مغولی، خیلی به ما زور میگویند؛ اگر مبارزه کنیم، ظلم را از بین میبریم و ظالم را نابود میکنیم؛ اگر نتوانیم ظالم را نابود کنیم، بگذار سرهایمان به دار برود، زیرا تحمل زور و بیداد را نداریم.»

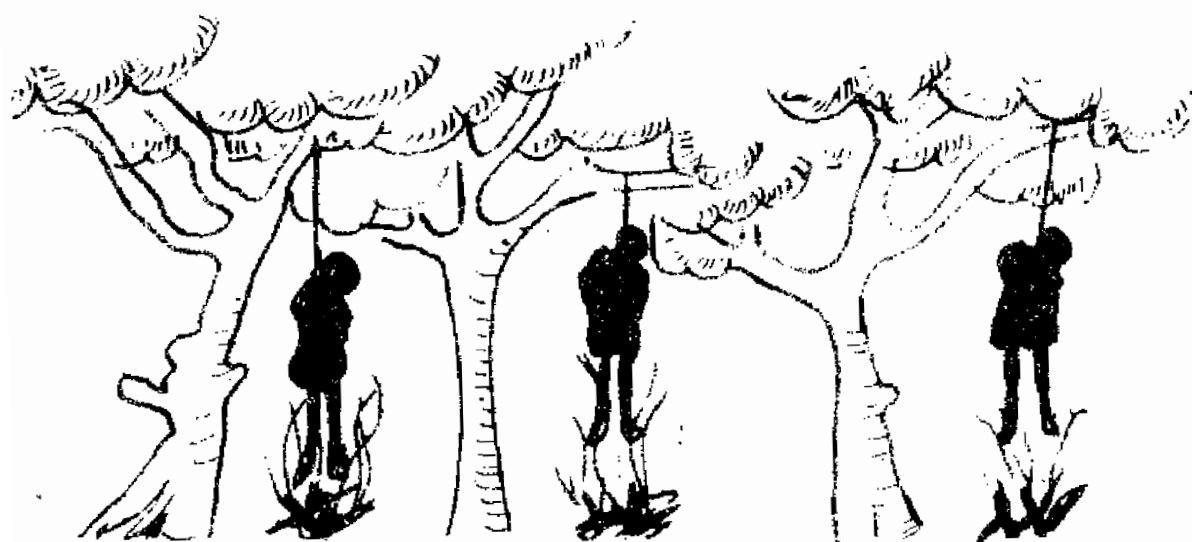
در این قیام علاوه بر دهقانان و پیشه‌وران، خرده مالکان نیز شرکت داشتند. سربداران بسیار سریع توانستند سبزوار را تصرف کرده و آنجا را مرکز حکومتی خود قرار دهند. پس از آن نیز سراسر غرب خراسان و شهرهای نیشابور و طوس را هم به قلمرو خود در آوردند.

از دیگر قیامهای دهقانی در ایران، در زمان شاه صفی، نوه و جانشین شاه عباس اول روی داد. در این قیام سی هزار نفر شرکت داشتند که در راس آنان دهقانان بودند. وزیر شاه، بر آن شد که ارتش دهقانان و مردم بینوا را قلع و قمع کند؛ ولی خودش بسختی شکست خورد. پس از آن، وزیر و بسیاری از اشراف گریختند. قیام کنندگان رشت، فومن، لاهیجان و شهرهای دیگر را به تصرف خود در آوردند. آنها در رشت انبارهای دولتی را تصرف کردند، و در حدود ۶ هزار کیلو ابریشم خام را که بوسیلهٔ مامورین شاه به عنوان مالیات از دهقانان گرفته شده بود، از انبارها خالی کرده و آنها را بین رعیت‌ها و مالیات‌دهندگان و محرومان تقسیم کردند.

سرانجام این قیام به علت عملیات بدون سازمان و نداشتن تشکیلات، توسط دولت شاه شکست خورد. قیام، سرکوب شد، اما دسته‌های پراکنده‌ای از دهقانان در جنگلهای گیلان مخفی شده و گاهگاهی علیه قدرت شاه به تیردهای چریکی میپرداختند.

قیام‌های دهقانان در دیگر کشورهای جهان:

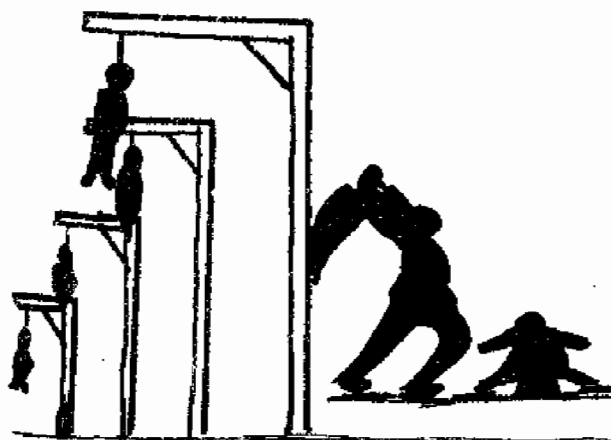
فرانسه: در قرن چهاردهم، قیام دهقانی بزرگی بنام قیام «ژاکری» شمال فرانسه را دربرگرفت. رهبری این قیام را شخصی بنام «گیوم کال» برعهده داشت. دهقانان، قلعه‌های فئودالی را ویران کرده و تمام ساکنان آنها را نابود کردند. این قیام سرانجام با شکست روبرو شد. اشراف درباری، دهقانان را که دارای سلاح مناسب و نظم و انضباط کافی نبودند، بسختی شکست دادند. در پایان این قیام که فقط دو هفته بطول انجامید، گیوم کال را اسیر کردند. اشراف درباری درحالی‌که او را به مسخره «پادشاه دهاتی» می‌خواندند، به جای تاج، حلقه‌ای از آهن گداخته بر سرش نهادند و سپس اعدامش کردند. دهقانان شورشی را از درختها می‌آویختند و آتش میزدند؛ بالاخره در این سرکوب وحشیانه بیش از بیست هزار تن از شورشیان را کشتند.



انگلستان: در اواخر قرن چهاردهم، شرق انگلستان را قیام دهقانی فراگرفت. در این قیام، دهقانان ماموران وصول مالیات را بیرون کرده

وعده‌ای از آنان را نیز به قتل رساندند. قیام در ابتدا به عنوان اعتراض علیه مالیات آغاز شد، ولی چیزی نگذشت که این قیام به ضد استعمارگران (یعنی فئودالها تبدیل گشت. دهقانان کلیساها و خانه‌های اربابی را غارت کرده و اموال آنان را به غارت میبردند. این قیام را به این جهت که به رهبری شخصی دهاتی بنام «وات تایلور» بوده است، قیام وات تایلور می‌گویند.

این قیام نیز شکست خورد و قیام‌کنندگان شدیداً سرکوب شدند. در این سرکوب ابتدا وات تایلور و کلیه سران قیام به قتل رسیدند، و پس از مدتی نیز هزاران دهقان و مردم بینوایی را که در قیام شرکت کرده بودند، بدار آویخته و یا گردن زدند.



روسیه تزاری: در روسیه تزاری قیامهای بزرگی بوقوع پیوست که بزرگترین آنها شورشی بود به رهبری «استپان رازین». در قرن هفدهم، دهقانان تحت رهبری استپان رازین در ولگا شورش کرده، شهرهای «هشترخان» و «تساریتسین» و شهرهای دیگر را تسخیر نموده، نمایندگان تزار را کشته و قسمتهای بزرگی از کشور را به تصرف خود درآوردند. استپان رازین در شهرهای تسخیر شده حکومت شاه و فئودالها را بزداخت. این قیام سرانجام به شکست

انجامید، و رازین را به مسکو برده و در میدان سرخ چهارقطعه کردند. صد سال بعد، شورش دیگری به رهبری «بوگاچف» بوقوع پیوست. این قیام هم که از پشتیبانی توده‌های مردم فقیر برخوردار بود، توسط قوای دولتی درهم شکسته شد و بوگاچف را در سال ۱۷۷۵ در میدان باطلاق مسکو، اعدام کردند.

چین: یکی از بزرگترین قیامهای دهقانی در چین، قیامی بود که رهبری آنرا «هوانگ چائو» به عهده داشت. وقتی قیام کنندگان به رهبری هوانگ چائو به شهر چانگان، پایتخت امپراتوری وارد شدند، امپراتور گریخت، اما تمام بستگان او، بسیاری از فئودالها، کارمندان دولتی و سران به قتل رسیدند و به جای آنان دهقانان بر سرکارها گمارده شدند؛ پس از دو سال ونیم، گروههای عظیم برای سرکوبی قیام از سراسر چین براه افتاد. مردم این گروهها را که از اتحاد امپراتور و فئودالها تشکیل شده بود، «کلاغ سیاه» مینامیدند. سرانجام نیز جنگ بین کلاغ سیاهها و قیام کنندگان، به شکست شورشیان انجامید.

اهمیت انقلابی قیامهای دهقانی در این بود که پایه‌های نظام فئودالی را بلرزه درآوردند. گذار فئودالیسم به سرمایه‌داری در کشورهای اروپای غربی با انقلاب بورژوازی انجام گرفت؛ و سرانجام نیز انقلابات بورژوازی منجر به نابودی نظام فئودالی و برقراری سرمایه‌داری گردید.

بخش دوم

سرمایه‌داری

فصل اول

تولید کالا

کالا چیست؟

در زمان‌های قدیم دهقان گندم می‌کاشت و خانواده‌اش از آن گندم برای خود نان می‌پخت. اما امروز، نان را نانوا می‌پزد، و مردم باید برای خرید نان تنوری به نانوا، و برای خرید نان ماشینی به مغازه‌های نان فروشی مراجعه کنند.



نانی را که دهقان می پخت، یکی از نیازهای او را رفع می کرد؛ نان دهقان دارای خصوصیتی بود که شکم گرسنه انسان را سیر می کرد؛ بنابراین، نان دهقان دارای ارزش مصرف بود.

نانی را که نانوا و یا کارخانه ماشینی می پزد هم یکی از نیازهای انسان را رفع می کند؛ نانی را که نانوا یا کارخانه ماشینی می پزد هم مانند نان دهقان دارای خصوصیتی است که شکم گرسنه انسان را سیر می کند. بنابراین نان نانوا و کارخانه ماشینی هم دارای ارزش مصرف می باشند. دهقان نان را برای مصرف خود می پخت، اما نانوا و کارخانه ماشینی نان را برای فروش (مبادله) می پزند. نان نانوا که برای مبادله تولید می شود، دارای ارزش مبادله ای می باشد، در حالی که نان دهقان که نه برای مبادله، بلکه برای مصرف شخصی خود تولید شده بود، دارای ارزش مبادله ای نبود.

نان دهقان فقط ارزش مصرفی داشته؛ اما نان نانوا، هم ارزش مصرفی دارد و هم ارزش مبادله ای.

نان دهقان محصولی بود که برای مصرف شخصی تولید می شد، و نان نانوا محصولی است که برای مبادله تولید می شود؛ و چون برای

مبادله تولید می‌شود به آن کالا می‌گوییم.

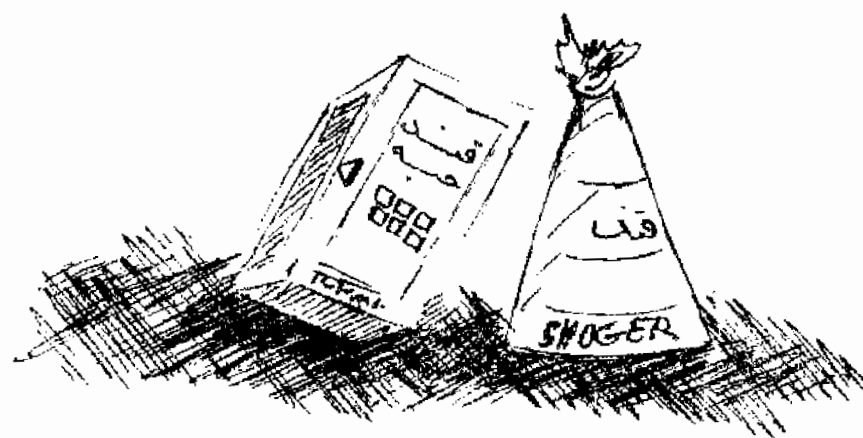


هر محصولی برای اینکه بتواند کالا باشد، باید دارای دو مشخصه

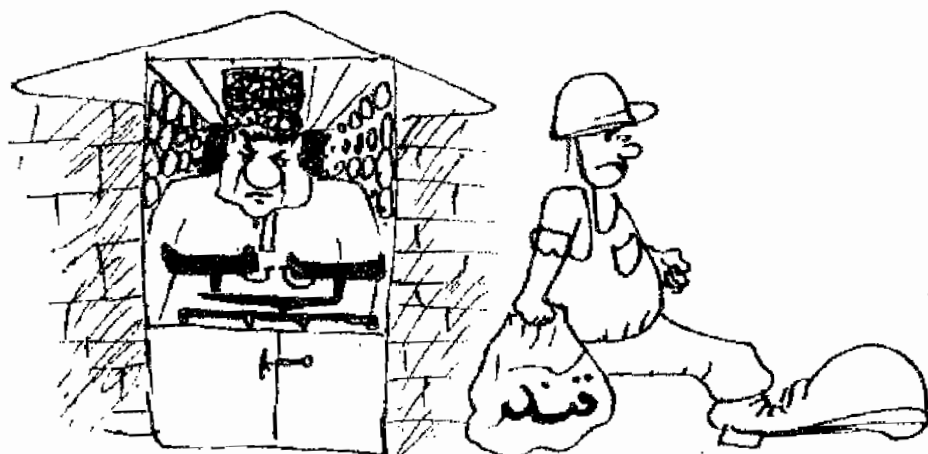
باشد:

۱- ارزش مصرفی داشته باشد؛ یعنی یکی از احتیاجات انسان

را برطرف نماید.



۲- ارزش مبادله‌ای داشته باشد؛ یعنی برای مبادله (فروش) تولید شده باشد.



بنابراین کالا دارای دو خاصیت است؛ یکی داشتن ارزش مصرفی است، و دیگری داشتن ارزش مبادله‌ای (ویا به عبارت دیگر: داشتن ارزش) است.

تولید کالایی:

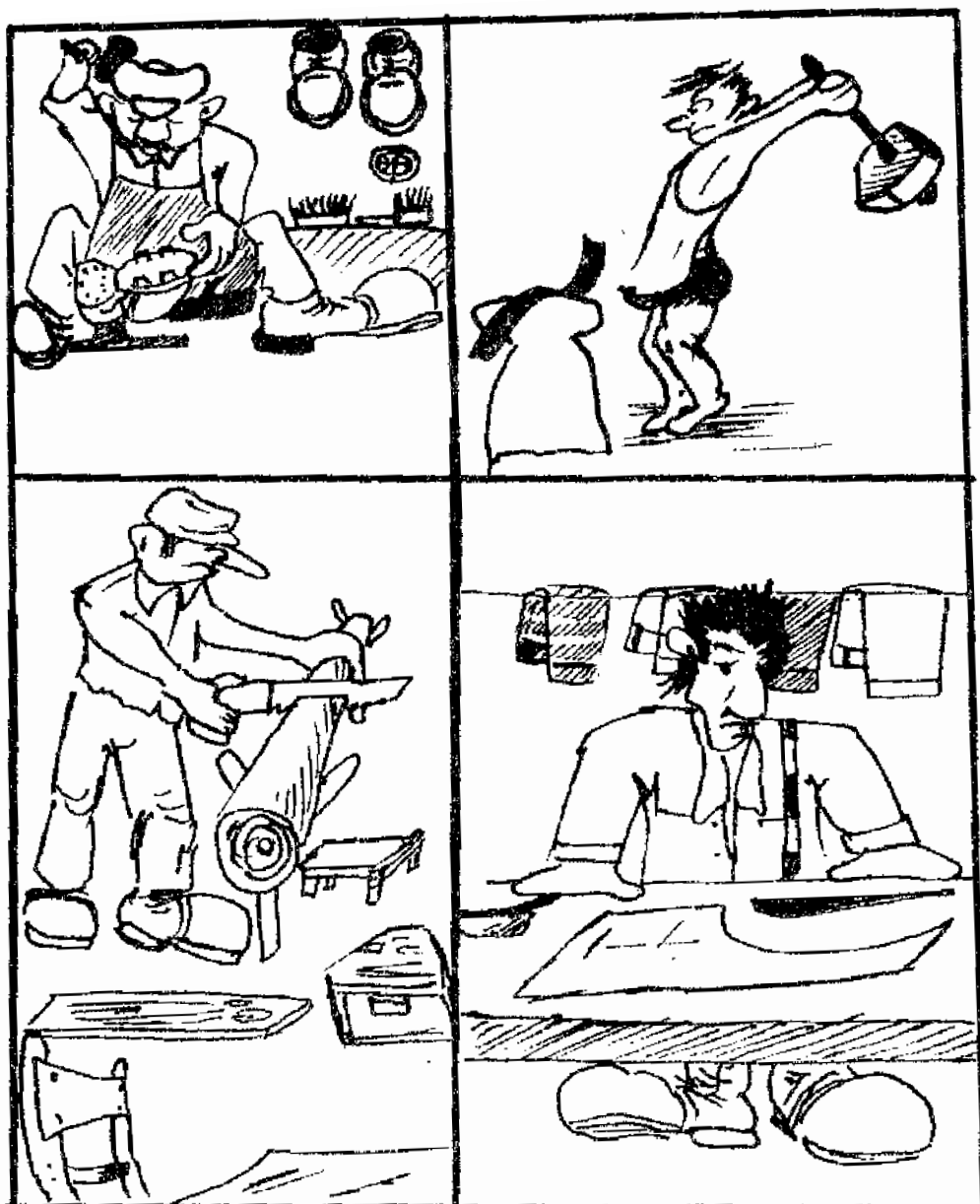
همانطور که کالا محصولی است که برای مبادله تولید می‌شود، تولید کالایی هم تولیدی است که برای مبادله (فروش) صورت می‌گیرد. قبل از اینکه تولید کالایی بر جوامع حاکم شود و اساس و پایه اقتصادی هر جامعه را تولید کالایی تشکیل دهد، مدت‌های بسیار طولانی، تولید طبیعی (یعنی تولیدی که برای مصرف شخصی انسان صورت می‌گرفت) بر جوامع حاکم بود. البته منظور از حاکمیت تولید طبیعی به این معنی

نیست که اصلاً تولید کالایی وجود نداشته؛ بعد از متلاشی شدن کمون اولیه، در کنار حاکمیت تولید طبیعی (تولید برای مصرف شخصی)، تولید کالایی (تولید برای فروش) هم وجود داشت؛ اما این تولید کالایی نه تنها غالب و حاکم نبود، بلکه بسیار محدود و ضعیف بود. تولید طبیعی نه فقط در دوره بردگی و در دوره فئودالیسم حاکم بود، بلکه در مراحل ابتدائی سرمایه‌داری هم که هنوز تولید کالایی حاکم نشده بود، بعنوان پایه و اساس اقتصادی جامعه، حکمفرمایی می‌کرد. فقط در جریان تکامل سرمایه‌داری بود که ضربه قطعی بر تولید طبیعی وارد گشته و بدین ترتیب تولید طبیعی از میان رفت و تولید کالایی یعنی تولید برای فروش برتری یافت.

مهم‌ترین شرط پیدایش تولید کالایی، تقسیم کار اجتماعی می‌باشد. اما مگر در زمان‌های قدیم، مثلاً در جامعه اشتراکی اولیه، تقسیم کار وجود نداشته است؟

جواب: چرا، در جامعه اشتراکی اولیه، همانطور که در بخش اول این کتاب خواندید، اولین و دومین تقسیم بزرگ کار اجتماعی صورت گرفت؛ و این تقسیم‌ها بخاطر تکامل کشاورزی، دامداری و پیشه‌وری بوجود آمد. درست است که در آن زمان هم تقسیم کار وجود داشته، ولی این واقعیتی است که با وجود تقسیم کار، تولید برای فروش، یعنی تولید کالایی وجود نداشته است.

تقسیم کار، شرط لازم تولید کالا است؛ اما تولید کالا شرط لازم تقسیم کار نیست. یعنی اینکه برای تولید کالا، حتماً تقسیم کار لازم است؛ اما برای وجود تقسیم کار در جامعه، حتماً لازم نیست که کالا تولید شود.



چرا نمی‌توان بدون تقسیم کار، کالا تولید نمود؟ برای این که هر گاه در جامعه هر خانواده خودش زراعت بکند، به گاوداری بپردازد، گندم را درو کند، آن را در آسیای دستی بساید، نان بپزد، منزل بسازد، چرم درست کند، لوازم منزل و ابزار کار بسازد، آهنگری و نجاری هم بکند، دیگر تولید کالا مفهومی نخواهد داشت؛ زیرا کالا چیزیست که برای فروش تولید می‌شود، و وقتی در جامعه تقسیم کار وجود نداشته باشد و بهمین خاطر هر کس به تنهایی همه کاری بکند، تولید کالا امکان‌پذیر نیست.



شرط دیگری که برای تولید کالا لازم است، مالکیت خصوصی بر ابزار تولید می باشد؛ بعنوان مثال، وقتی کسی کالایی تولید کند، حتماً قصد فروش آن را خواهد کرد؛ چون کالا چیزی است که برای فروش تولید می شود. خوب، حال وقتی شخصی چیزی تولید کرده و بخواهد آن را بفروشد، (یعنی کالا تولید کرده باشد)، در صورتی می تواند این کار را بکند که آن محصول مال خودش باشد؛ زیرا اگر آن محصول مال خودش نباشد چگونه می تواند آن را بفروشد؟ و همینطور در صورتی آن محصول تولید شده مال آن شخص است که ابزاری که با آن، آن محصول تولید شده است مال خودش باشد. یعنی تولید کننده وقتی می تواند کالا (چیزی که به قصد فروش تولید می شود) تولید کند که مالک ابزار تولید باشد. مثلاً در جامعه اشتراکی اولیه چون مالکیت خصوصی بر ابزار تولید وجود نداشت، به هیچ عنوان تولید کالایی (تولید برای فروش) وجود نداشته است. اما در دوره بردگی و فئودالیسم با اینکه تولید طبیعی بر جامعه حاکم بود، تولید کالا هم بطور بسیار ضعیف و محدود وجود داشت، یعنی تولید کالا اساس و پایه اقتصادی جامعه را تشکیل نمی داد. بنابراین خلاصه و نتیجه تمام مطالب بالا بشرح زیر می شود:

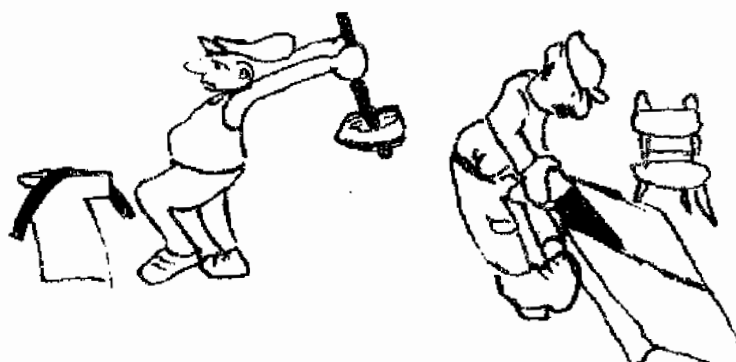
شرایط لازم برای تولید کالایی عبارتند از:

۱- تقسیم کار اجتماعی.

۲- مالکیت خصوصی بر ابزار تولید.

تولید کالایی ساده و تولید کالایی سرمایه‌داری:

قبل از سرمایه‌داری در مراحل ابتدایی سرمایه‌داری، آن زمان که هنوز از کارخانجات عظیم خبری نبود، تولید بوسیله تولیدکنندگان کوچک یعنی پیشه‌وران و دهقانان صورت می‌گرفت. این تولیدکنندگان، هم خودشان مالک ابزار تولید بودند، و هم خودشان با آن ابزار، کار کرده و تولید می‌کردند. مثلاً دهقان با ابزار خود (گاو آهن) روی زمین کار می‌کرد. کفاش با ابزار کار خود، آهنگر با ابزار خود و خلاصه هر صنعتگری با ابزار خود، کار می‌کرده و بدین صورت دست به تولید می‌زدند. به این نوع تولید، تولید کالایی ساده می‌گویند. بنابراین تولید کالایی ساده، تولیدی است که توسط تولیدکنندگان کوچک صورت می‌گرفت که هم خود مالک ابزار تولید بودند، و هم خود، با آن ابزار تولید، کار می‌کردند.



امروزه هم هنوز تولید کالایی ساده وجود دارد، و دهقانان جزء و صنعتگران از نمایندگان این نوع تولید هستند. اینها نه برای مصرف خویش، بلکه برای مبادله (به شکل فروش) تولید می کنند. تولید کالایی ساده خصیلت دوگانه ای دارد؛ یعنی از یک طرف چون مالکیت خصوصی اساس آن است، دهقان جزء و صنعتگر که مالک ابزار تولید می باشند، به سرمایه دار نزدیکند؛ و از طرف دیگر، چون تولید کالایی ساده بر کار شخصی تولید کننده مبتنی است، دهقان و صنعتگر که خود با ابزار خود کار می کنند، زحمتکش حساب شده و از این جهت به کارگر نزدیک می باشند.



اما تولید کالایی سرمایه ای بدین شکل است که سرمایه داران مالک ابزار تولید بوده و بوسیله آن ابزار، کارگران را استثمار می کنند. بنا بر این تولید کالایی سرمایه داری و تولید کالایی ساده در یک چیز به

هم شبیه هستند، و آن هم مالکیت خصوصی است؛ زیرا هم تولید کالایی ساده مبتنی بر مالکیت خصوصی است و هم تولید کالایی سرمایه‌داری. در تولید کالایی ساده، تولیدکنندگان کوچک، مانند دهقانان جزء و صنعتگران مالک ابزار تولید هستند، و در تولید کالایی سرمایه‌داری، سرمایه‌داران، مالک ابزار تولید می‌باشند. تولید کالایی ساده و تولید کالایی سرمایه‌داری تفاوت بزرگی نیز با هم دارند، و آن اینکه در تولید کالایی ساده، تولیدکنندگان کوچک که مالک ابزار تولید هستند خود با آن ابزار کار می‌کنند؛ در حالی که در تولید کالایی سرمایه‌داری، سرمایه‌داران که مالک ابزار تولید هستند، خود هیچ کاری انجام نداده و کارگران را تحت استثمار قرار می‌دهند.

ادش مصرف چیست؟

قبلاً گفتیم یکی از مشخصات کالا این است که بعضی از نیازهای انسان را رفع کند، بنابراین کالا برای انسان سودمند است و انسان می‌تواند آن را برای رفع احتیاجاتش مصرف نماید؛ پس کالا دارای ارزش مصرف است. حال در اینجا این سؤال مطرح می‌شود:



آیا هر چیزی که دارای ارزش مصرف است، کالا می باشد؟
جواب: خیر، مثلاً نانی را که دهقان برای مصرف شخصی خود
می پخت، برای انسان سودمند بوده و یک نیاز انسان را رفع
می نمود، به همین دلیل ارزش مصرفی داشت؛ در حالی که چون دهقان
نان را برای مصرف شخصی خود تولید می نمود، نه برای فروش، آن
نان کالا محسوب نمی شد.



بسیاری از چیزها که محصول کار انسان هم نیستند وجود دارند
که برای انسان سودمند می باشند و دارای ارزش مصرف هستند، ولی
کالا نیستند؛ مانند آب، هوا، چوب، درخت، و بسیاری چیزهای دیگر.



تا اینجا دانستیم هر چیزی که ارزش مصرفی داشته باشد، کالا نیست؛ خوب باز می توان این سؤال را مطرح نمود که آیا تمام کالاها دارای ارزش مصرف هستند؟

جواب: چون یکی از خصوصیات کالا این است که سودمند بوده و به نحوی یکی از احتیاجات انسان را رفع نماید، بنابراین دارای ارزش مصرف می باشد.

بطور کلی هر کالایی دارای ارزش مصرف هست؛ اما هر چیزی که دارای ارزش مصرف باشد، کالا نیست.



ادش (یا ادش مبادله) چیست؟

در تولید کالایی، مبادله بین کالاهایی که دارای ارزش های مصرف مختلف هستند صورت می گیرد. چرا مبادله فقط بین کالاهایی که دارای ارزش های مصرف مختلف هستند صورت می گیرد؟ چون مبادله کالاهایی که دارای ارزش های مصرف یکسان هستند، مفهومی ندارد؛ مثلا مبادله گندم با گندم، پارچه با پارچه، خرما با خرما لزومی ندارد و البته کسی هم به این فکر نمی افتد که خرما را با خرما، یا گندم را با گندم عوض کند. گندم را با گندم مبادله نمی کنند، چون ارزش های

چرا؟ چون ارزش های مصرف گندم و خرما یکسان نیست، یعنی مختلف است.



وقتی دو نفر پنج کیلو گندم و یک کیلو آهن را با یکدیگر مبادله می کنند، در برخورد اول کاملاً برای ما روشن است آن دو کالا در یک چیز باهم برابرند که صاحبان آنها حاضر به مبادله شده اند؛ اما در همان برخورد اول برای ما روشن نمی شود آن دو کالا در چه چیزی با هم برابرند که صاحبان آنها حاضر به مبادله شده اند. برای یافتن آن چیزی که دو کالا را باهم برابر کرده، مسئله را پی گیری می کنیم:

آیا آن دو کالا در وزن برابرند؟

جواب: پرواضح است که خیر، زیرا وزن گندم پنج کیلوست و وزن آهن یک کیلو می باشد.

آیا آن دو کالا دارای ارزش های مصرف برابرند؟

جواب: خیر؛ زیرا انسان ها کالاهایی را که دارای ارزش های مصرف برابر باشند، مبادله نمی کنند؛ مثلاً چه کسی حاضر است گندم و گندم را که دارای ارزش های مصرف برابرند، مبادله نماید؟ کاملاً روشن است که گندم و آهن دارای ارزش های مصرف برابر نیستند

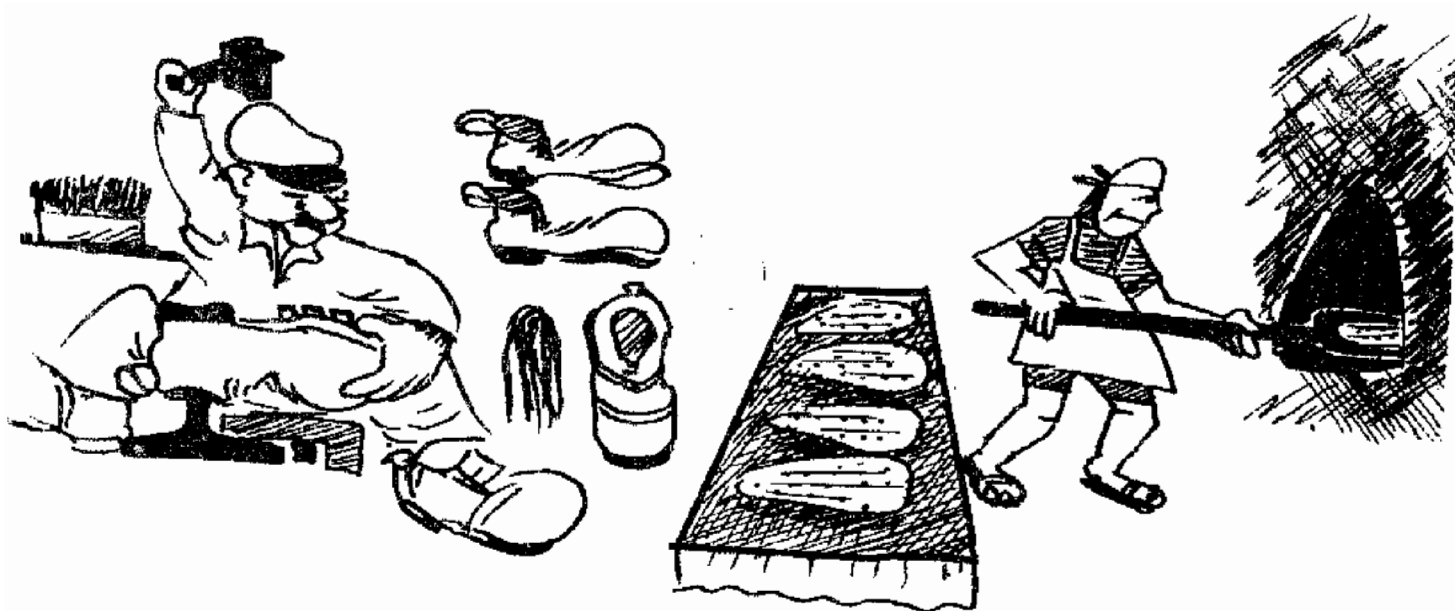
(یعنی دارای ارزش‌های مصرف مختلف‌اند.) زیرا از گندم نان پخته و می‌خورند، اما تابه‌حال کسی دیده که از آهن نان بپزند و بخورند؟ وقتی دو نفر می‌خواهند ۵ کیلو گندم و ۱ کیلو آهن را بایکدیگر مبادله کنند، آنکه صاحب گندم است با خود چنین می‌گوید: برای تولید ۵ کیلو گندم همان مقدار کار صرف شده که برای تولید ۱ کیلو آهن صرف شده است.

آن کسی که صاحب آهن است نیز با خود چنین می‌گوید: برای تولید یک کیلو آهن، من همان مقدار وقت صرف کرده‌ام که این بابا برای تولید ۵ کیلو گندم صرف کرده است. بنابراین می‌بینیم این دو کالا در مقدار کاری که صرف تهیه آنها شده است مساویند.

در تولید کالایی، مبادلات بیشتر با کمک پول انجام می‌گیرند. کالایی را به مقداری پول فروخته و با همان پول کالای دیگری می‌خرند.

مثلاً وقتی خیاطی یک پیراهن را به ۵۰۰ ریال می‌فروشد، آن ۵۰۰ ریال را برای همیشه توی جیبش نمی‌گذارد؛ بلکه با آن پول چیزی را می‌خرد که احتیاج دارد. فرض کنیم خیاط با ۵۰۰ ریال، یک جفت کفش بخرد، در این جا است که می‌بینیم در واقع خیاط پیراهن را با یک جفت کفش مبادله کرده است. منتهی این مبادله با کمک پول انجام گرفته. مقدار کاری که برای تولید پیراهن و یک جفت کفش مصرف شده نیز برابرند که باهم مبادله شده‌اند.

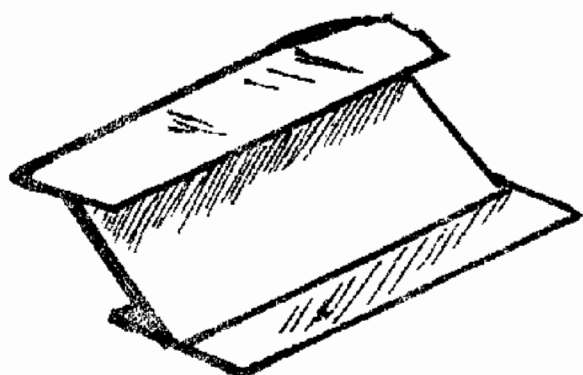
هر گاه دو یا چند کالا باهم مبادله می‌شوند، آنچه آنها را دارای ارزش (ارزش مبادله) کرده، مقدار کاری است که در آنها نهفته است.



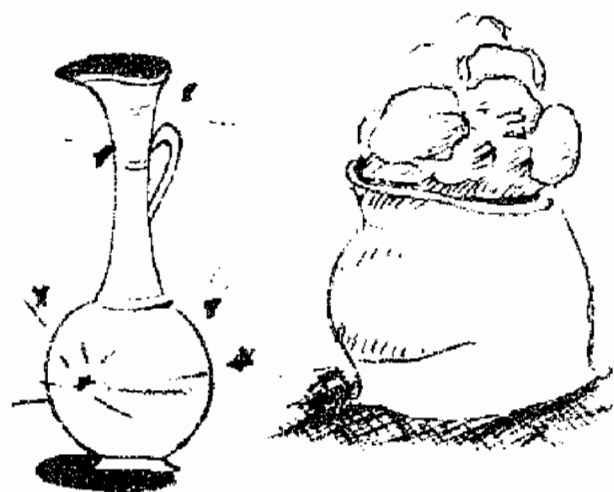
وقتی به مغازه‌های مراجعه می‌کنید و می‌بینید کالایی را که می‌خواهید بخرید بسیار گران است، شاید از خود سؤال کنید علت گرانی این کالا چیست، و راستی علت گرانی و یا ارزانی بعضی کالاها چیست؟ آیا گرانی کالا به این دلیل است که وزنش زیاد است؟ حجمش زیاد است؟ کمیاب است؟ تعداد آن کالا از تعداد مشتریانش کمتر است؟

اگر بدرستی دقت کنیم متوجه خواهیم شد که هیچ‌یک از دلایل بالا نمی‌تواند علت گرانی کالا باشد. برای اثبات این موضوع، دلایل بالا را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

قیمت یک گرم طلا چندین برابر قیمت یک کیلو آهن است؛ حال اگر علت گرانی هر کالا سنگینی زیاد آن بود، باید قیمت آهن بسیار بسیار از طلا بیشتر می‌بود.



قیمت يك كيلو نقره صدها برابر قیمت يك كيلو پنبه است، حال اگر علت گرانی هر کالا زیاد بودن حجم آن باشد، چون حجم يك كيلو پنبه چندین برابر حجم يك كيلو نقره است، باید قیمتش هم از آن گرانتر باشد؛ در حالی که اینطور نیست.



فرض کنید در بازار، چای بسیار کمیاب است و در عوض طلا بسیار زیاد. حال هر چه طلا زیاد باشد و چای کمیاب، آیا قیمت يك كيلو طلا با يك كيلو و حتی چندین كيلو چای برابر خواهد شد؟ اگر علت گرانی، کمیابی باشد، وقتی چای کمیاب شود، باید قیمت يك کیلوی آن بیش از يك كيلو طلا باشد، در حالی که اینطور نیست، چای هر چه قدر هم در بازار کمیاب باشد، نه تنها قیمت يك کیلوی آن بلکه قیمت صد کیلوی آن هم برابر قیمت يك كيلو طلا نخواهد شد. پس کمیاب بودن کالا هم دلیل بر گرانی نیست.

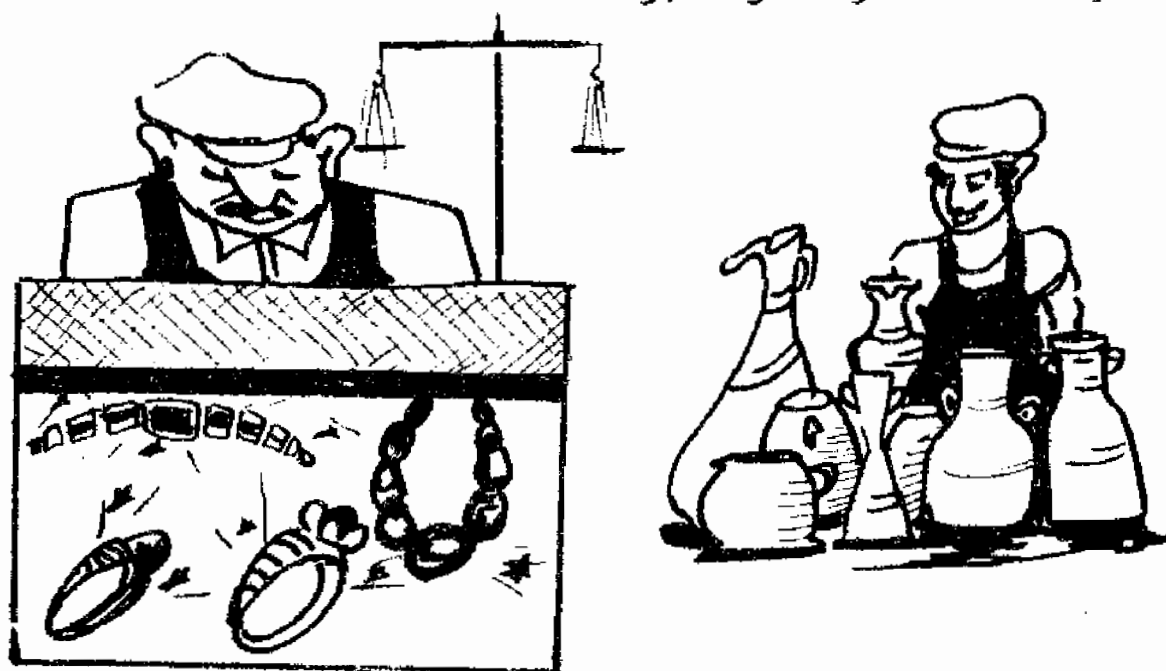
آیا زیاد بودن مشتری (یعنی بالا رفتن تقاضا) و کمی موجودی کالا (یعنی پایین بودن عرضه) می تواند علت گرانی کالا باشد؟ و یا همچنین کم بودن مشتری (پایین آمدن تقاضا) و زیاد بودن کالا (زیاد بودن عرضه) دلیل بر ارزان بودن کالا خواهد بود؟

فرض کنید در یک جامعه هزار کیلو برنج وجود دارد و دو هزار مشتری که هر کدام یک کیلو برنج می‌خواهد. مقدار برنج هزار کیلو است، در حالی که جامعه دو هزار کیلو برنج طلب می‌کند. حال باز فرض کنید در همین جامعه هزار کیلو نمک وجود دارد و دو هزار مشتری که هر کدام یک کیلو نمک می‌خواهد. مقدار نمک نیز هزار کیلو است، در حالی که جامعه دو هزار کیلو نمک طلب می‌کند. خوب، اگر علت گرانی کالا زیاد بودن مشتری و کم بودن کالا است، قیمت برنج و نمک که هر دو به یک مقدار در جامعه وجود دارند، و تعداد مشتری هر دو کالا نیز برابر است، باید برابر باشد. یعنی باید قیمت یک کیلو نمک برابر شود با قیمت یک کیلو برنج. آیا چنین چیزی می‌شود؟ معلوم است که خیر.



پس قیمت کالا چگونه تعیین می‌شود؟
قیمت هر کالا بوسیله کاری که صرف تهیه آن می‌شود، تعیین می‌گردد. مثلاً یک ژاکت را در نظر بگیرید، این ژاکت ابتدا بصورت

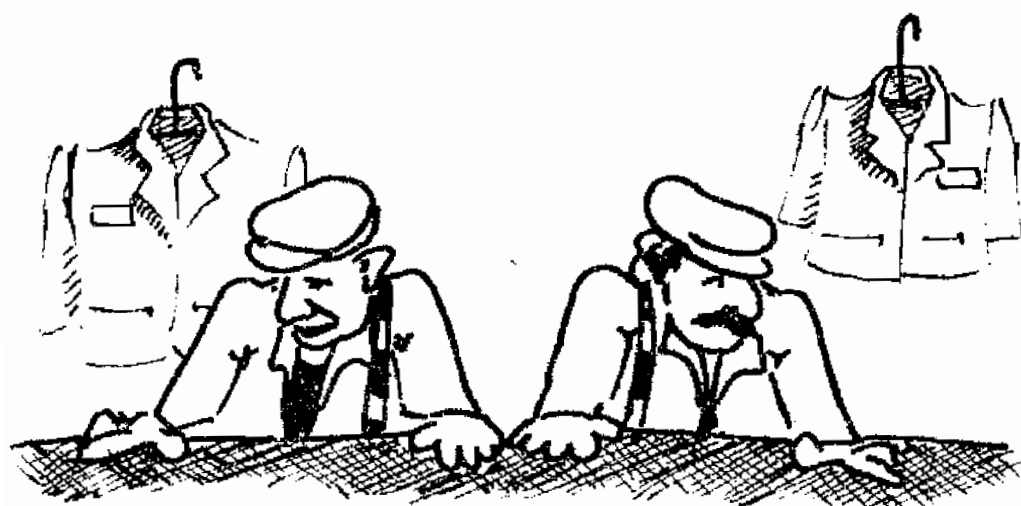
پشم بر پشت گوسفند قرار داشته؛ مقداری کار صرف چیدن آن شده، مقداری کار صرف رسیدن پشم و تبدیل آن به نخ کشته، و سرانجام مقداری کار هم صرف خواهد شد تا از نخ، ژاکت بافته شود. بنابراین قیمت این ژاکت برابر است با کاری که صرف آن شده است. هرگاه برای تولید يك کالا کار کمی صرف گردد، قیمت آن کالا ارزان خواهد بود؛ و برعکس، هرگاه برای تولید يك کالا، کار زیادی صرف گردد، قیمت آن کالا گران خواهد بود.



بسیاری از کالاها که قبلاً گران بودند، بعلمت رشد ابزار تولید، ارزانتر شدند؛ چون پس از رشد ابزار تولید مدت کار لازم برای تهیه آن کالاها کمتر شد.

حال اگر تولید کننده‌ای به علمت کمی تجربه‌ی ویا کند کاری، کالایی را که تهیه آن در واقع به چهار ساعت کار احتیاج دارد، در عرض شش ساعت تهیه کند، در این صورت آیا قیمت کالای او گرانتر خواهد بود؟ مثالی می‌زنیم: فرض کنیم برای تهیه يك جفت کفش، ۴ ساعت کار لازم است، و قیمت آن هم برابر ۴۰ تومان باشد؛ اما کفافی که

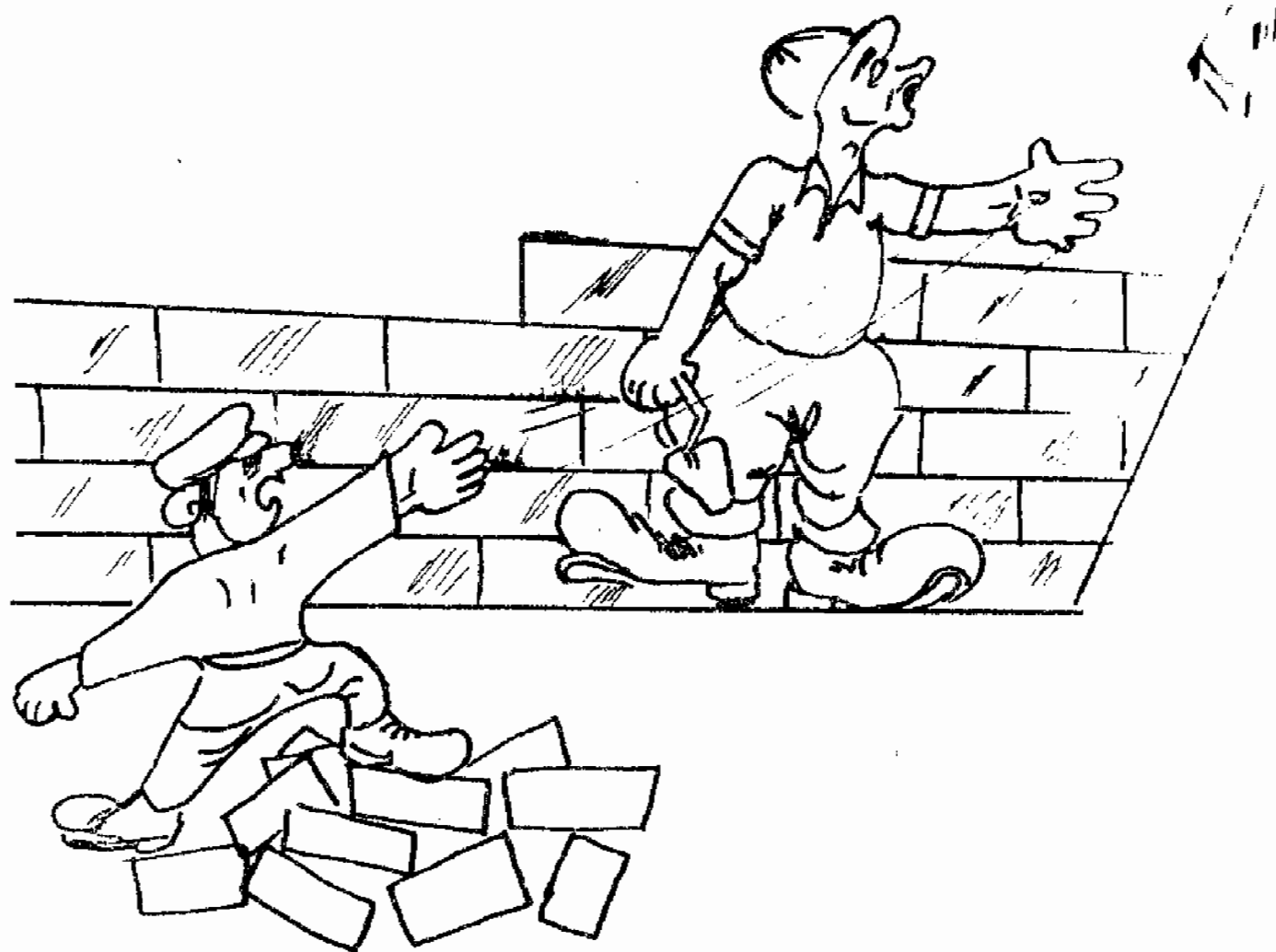
کند کار می کند، همین کفش را در مدت ۶ ساعت تهیه می نماید؛ در این صورت آیا این کفاش می تواند کفش خود را گرانتر از کفاشانی که همان کفش را در عرض ۴ ساعت تهیه نموده اند بفروشد؟
خیر؛ زیرا یک جفت کفش بطور متوسط چهار ساعت کار می برد. یعنی ارزش یک جفت کفش برابر است با ۴ ساعت کاری که کفاش بر روی آن انجام داده، به اضافه قیمت چرم (یعنی به اضافه مقدار کاری که صرف تهیه چرم شده است). بنابراین قیمت هر کالا را از روی مدت زمان لازم برای تهیه آن کالا تعیین می کنند. مثلاً برای تهیه یک دست لباس هشت ساعت کار لازم است، حال اگر خیاطی برای تهیه همان دست لباس، ۱۰ ساعت وقت مصرف کرد، می گویند مدت زمان لازم برای تهیه یک دست لباس ۸ ساعت است، چه خیاط ۱۰ ساعت وقت صرف تهیه آن کرده و چه هشت ساعت، در هر صورت قیمتش یکی است.



کاد ساده و کار پیچیده (مرکب):

کاری را که احتیاج به تخصص نداشته باشد، کار ساده می گویند؛

ولی کاری که به آموزش و تخصص نیاز داشته باشد، کار پیچیده (مربک) است.



روزی شخصی برای یافتن کار به کارخانه اتومبیل سازی مراجعه کرد. از او پرسیدند: «آیا تخصصی داری؟»
جواب داد: «نه؛ من هیچ تخصصی ندارم.»
به او گفتند: «خیلی خوب، بیا بغل دست این استاد کار بایست و هرچه از تو خواست به او بده.»
او بغل استاد کار ایستاد تا به وی کمک نماید. مدت‌ها گذشت و

آن شخص دید که با اینکه استاد کار هم مانند او روزی هشت ساعت کار می کند، ولی دویست تومان بیشتر از او مزد می گیرد. بنابراین از استاد کار پرسید: «من و تو روزی هشت ساعت کار می کنیم، حال اینکه به تو روزانه دویست و پنجاه تومان می دهند و به من پنجاه تومان، علتش چیست؟»



استاد کار جواب داد: «درست است که من و تو هر دو روزی هشت ساعت کار می کنیم، ولی کاری که تو انجام می دهی، کاری است ساده، و کاری که من انجام می دهم، کاری است پیچیده. من سی سال است که زحمت کشیده و آموزش دیدم تا بتوانم در این کار استاد شوم؛ بنابراین وقتی هشت ساعت کار می کنم، در این هشت ساعت از تجربه و کار سی ساله ام نیز استفاده می نمایم؛ یعنی در واقع مقداری از کار سی ساله ام را هم روی اتومبیل وارد می کنم.»

هر کسی می تواند بغل دست يك استادکار بایستد و چیزهایی از قبیل «چکش»، «آچار» و غیره بدست او بدهد، ولی هر کسی نمی تواند نقص اتومبیل را در بیابد. هر کسی می تواند بدست بنا آجر بدهد، ولی

هر کسی نمی تواند رادیو بسازد. هر کسی می تواند کالا را از نقطه ای به نقطه دیگر حمل کند، اما هر کسی نمی تواند ساعت ساز باشد.

دز کارخانه، کارگران ماهر و کارگران غیرماهر و مهندسان و غیره کار می کنند و با کمک همدیگر، کالا می سازند. در این کارخانه کارگران غیرماهر، کاری است ساده؛ و کار کارگران ماهر و مهندسان، کاری است پیچیده (سرکب). بارآوری کار پیچیده، چند برابر کار ساده است. مثلاً اگر در گذشته برای تولید يك کالا، پنج ساعت کار لازم بود، حالا بعلاوه رشد ابزار تولید و مهارت انسان، تولید همان کالا يك ساعت کار می برد. پنج ساعت کاری که در گذشته صرف تولید کالا می شد، کار ساده، و يك ساعت کاری که امروز صرف تولید همان کالا می شود، کاری است پیچیده (مرکب). بنابراین می بینیم که بارآوری کار پیچیده چند برابر کار ساده است.

کار مجرد و کار مجسم:

در يك جفت کفش کار چه کسی نهفته است؟
جواب: کار کفاش

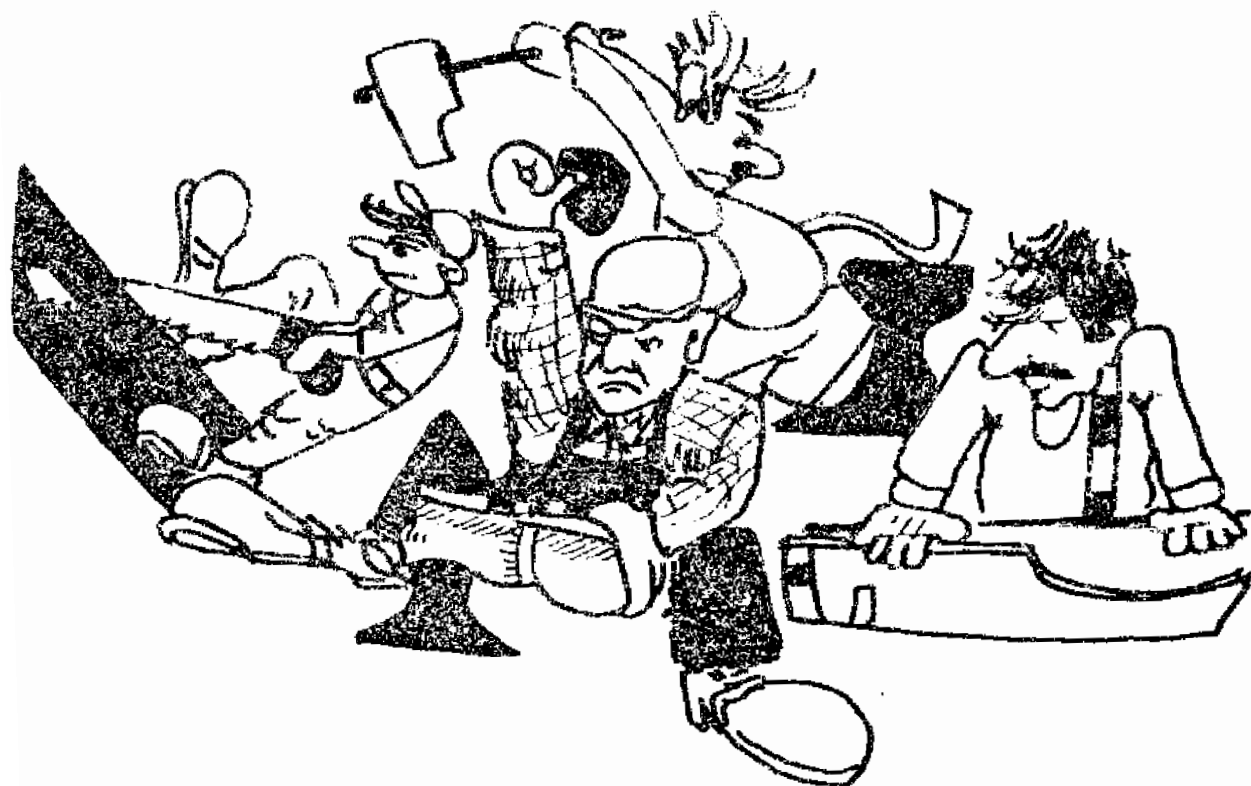
در يك دست لباس کار چه کسی وجود دارد؟
جواب: کار خیاط.

در ميز و صندلی کار چه کسی نهفته است؟
جواب: کار نجار.

در زغال کار چه کسی موجود است؟
جواب: در زغال کار معدنچی موجود است.

در هر کالا کار يك متخصص نهفته است. خیاط، کفاش، آهنگر،

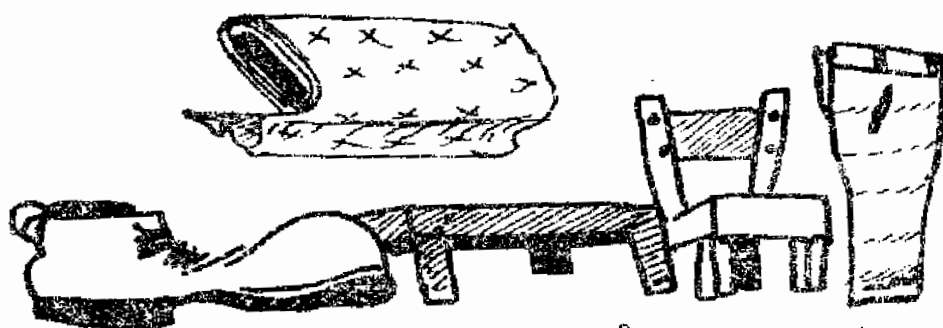
نیجار و معدنیچی، همه کار می‌کنند، ولی هر کدام کارش با دیگری
فوق دارد.



آیا امکان دارد که در زغال، کارنیجار نهفته باشد؟ و یا می‌شود
در لباس، کار معدنیچی نهفته باشد؟ پر واضح است که خیر؛ در زغال
کار معدنیچی و در میز و صندلی کارنیجار وجود دارد.

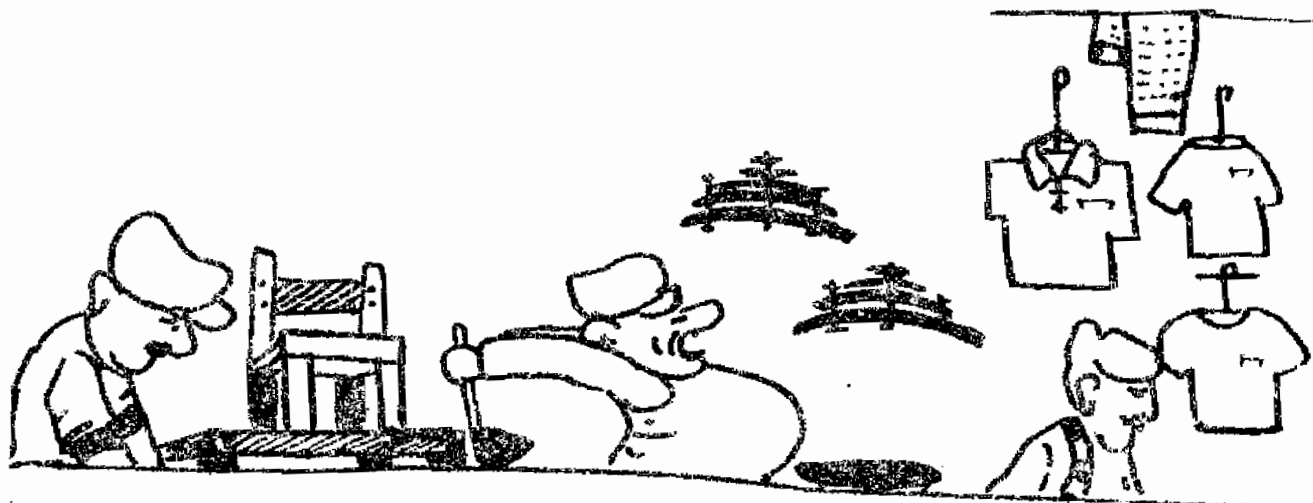
کفش، لباس، زغال، میز در چه چیزی مشترک هستند؟

جواب: همه کالاها در یک چیز مشترک هستند و آن کار انسان
است که در آنها وجود دارد. چون همه کالاها برای فروش تولید می‌شوند،
پس کار انسان که در کفش، لباس، میز و زغال و تمام کالاهای دیگر
وجود دارد، به کالا ارزش (ارزش مبادله‌ای) می‌بخشد. کار انسان را
که در تمام کالاها وجود دارد، کار مجرد می‌گویند. کار مجرد به کالاها
ارزش (ارزش مبادله‌ای) می‌دهد.



کدام مجسم یا مشخص چیست؟

همانطور که قبلاً گفته شد، در لباس نمی‌تواند کار نجار و یا معدنچی نهفته باشد. با اینکه در تمام کالاها کار انسان نهفته است، در هر کالا کار یک متخصص وجود دارد که با کار دیگران فرق می‌کند. مثلاً کار خیاط با کار نجار فرق می‌کند. در لباس، کار خیاط و درمیز کار نجار، در زغال کار معدنچی و در کفش کار کفاش وجود دارد. هر کدام از این متخصصین با کار خود یک ارزش مصرف معین تولید می‌کنند. مثلاً زغال ارزش مصرفی است که آن را برای گرم کردن اتاق مصرف می‌نمایند. یا لباس ارزش مصرفی است که آنرا می‌پوشند. کفاش، کفش (ارزش مصرف معین) تولید می‌کند؛ خیاط، لباس (ارزش مصرف معین) تولید می‌کند؛ معدنچی، زغال (ارزش مصرف معین) تولید می‌کند و غیره. به آن کاری مجسم و یا مشخص می‌گویند که ارزش مصرف معین تولید نماید. مثل کار کفاش که فقط کفش بوجود می‌آورد، یا کار خیاط که فقط لباس تولید می‌کند و غیره.



هر کاری که برای تولید کالا انجام می شود، در عین حال هم مجرد است، چون برای فروش تولید شده و بهمین خاطر ارزش (ارزش مبادله ای) دارد؛ و هم مجسم؛ زیرا دارای ارزش مصرف معین نیز می باشد. مثلاً می گویند حسن کار کرد و با کار خود کالایی تولید نمود. تا اینجا برای ما روشن است که حسن کار کرد و با کار خود کالایی که نمی دانیم چیست تولید نموده است. یعنی تا اینجا نمی دانیم که تخصص حسن چیست، آنچه می دانیم این است که او چیزی تولید نموده است که آنرا مبادله کند (بفروشد). بنابراین در وهله اول حسن ارزش (ارزش مبادله) بوجود آورده است. پس کار حسن در وهله اول، کار مجرد است.



اما اگر بگویند حسن خیاط است، برای ما معلوم خواهد شد که کالای او لباس می باشد. در اینجا خواهیم دانست که حسن علاوه بر اینکه ارزش (ارزش مبادله) بوجود آورده، ارزش مصرف معینی نیز تولید کرده است که لباس نام دارد. یعنی کار حسن کار مجسم (یا مشخص) هم می باشد. بنابراین کار حسن علاوه بر این که مجرد (یعنی بوجود آوردن ارزش مبادله) است، مجسم (یعنی تولید ارزش مصرف معین) هم می باشد.

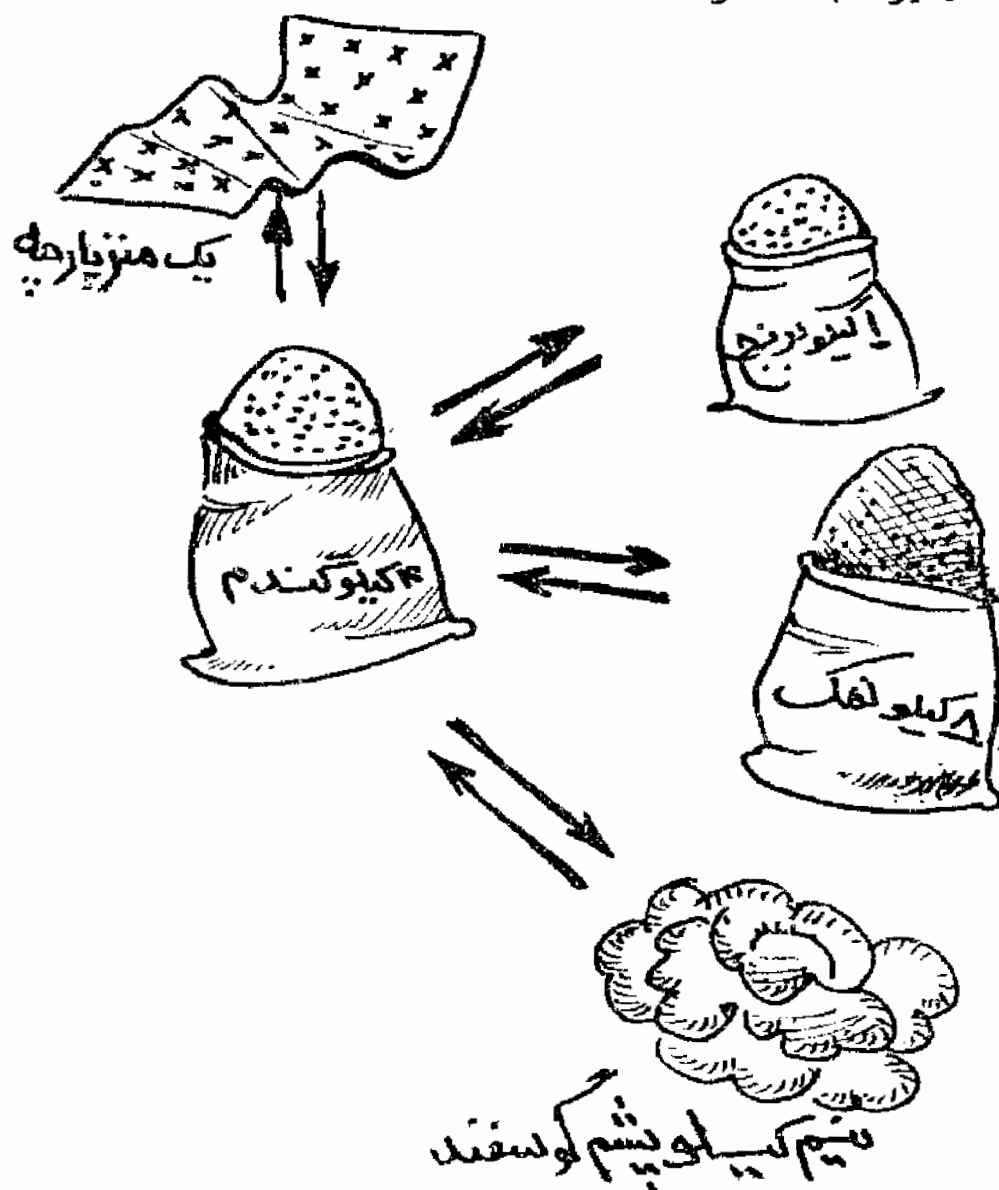


تکامل مبادله و دشد شکل های ارزش:

بیان کردن ارزش يك کالا بوسیله کالای دیگر ساده ترین شکل ارزش است. یعنی ساده ترین شکل ارزش این است که مثلا بگویید ۴ کیلو گندم به نیم کیلو پشم گوسفند می ارزد. در جامعه اشترایی اولیه



بطور تصادفی چنین مبادله‌هایی صورت می‌گرفته است؛ اما بعدها با تکامل مبادلات، شکل ارزش نیز تکامل یافت. در اینجا دیگر دو کالا رو بروی هم نمی‌ایستند، و هر کالای با کالای دیگر قابل مبادله نمی‌باشد، بلکه می‌تواند با کالاهای بسیاری مبادله شود. مثلاً در مثال بالا ۴ کیلو گندم نه تنها با نیم کیلو پشم گوسفند قابل مبادله است، بلکه می‌تواند با کالاهای دیگر، مثلاً با یک کیلو برنج و هشت کیلو نمک، یک متر پارچه، و غیره مبادله شود.



- ۱ کیلو برنج =]
- هشت کیلو نمک =] ۴ کیلو گندم
- نیم کیلو پشم گوسفند =]
- ۱ متر پارچه =]

یعنی:

۴ کیلو گندم	مساوی است با یک کیلو برنج
۴ کیلو گندم	مساوی است با هشت کیلو نمک
۴ کیلو گندم	مساوی است با نیم کیلو پشم
۴ کیلو گندم	مساوی است با یک متر پارچه

در بالا ارزش يك کالا را بوسیله چندین کالا بیان کرده ایم. این مرحله از تکامل مبادلات (که در آن يك کالا با چندین کالا مبادله می شود)، شکل تکامل یافته ادش نام دارد.

با تکامل بیشتر مبادلات، مبادله به شکل بالا مشکلاتی ایجاد می کرد. مثلاً گاهی پیش می آمد شخصی برنج داشته و می خواست آنرا با کفش عوض کند؛ شخص دیگری پارچه داشته و می خواست آنرا با برنج عوض کند. شخصی که صاحب برنج بود، به پارچه نیاز نداشت، ولی صاحب پارچه به برنج احتیاج داشت؛ در اینجا مبادله با اشکالاتی روبرو می شد؛ بنابراین صاحب پارچه مجبور می شد پارچه اش را با کالایی مبادله نماید، که آن کالا بیش از کالاهای دیگر مورد مبادله قرار می گرفت.

فرض کنیم آن کالایی را که هر صاحب کالایی حاضر است کالایش را با آن مبادله نماید، گوسفند است. یعنی فرض کنیم هر صاحب کالایی حاضر است کالایش را با گوسفند مبادله نماید؛ در این صورت صاحب پارچه، پارچه اش را با گوسفند مبادله می کند، سپس نزد صاحب برنج

رفته، گوسفند را به او داده و برنج می گیرد.
گفتیم صاحب برنج هم به کفش نیاز داشت، بنابراین او هم گوسفند
را با يك جفت کفش مبادله می نماید.



[۵ کیلو برنج]
[۱۰ کیلو گندم]
[۶ متر پارچه]
[يك جفت کفش]
يك گوسفند =

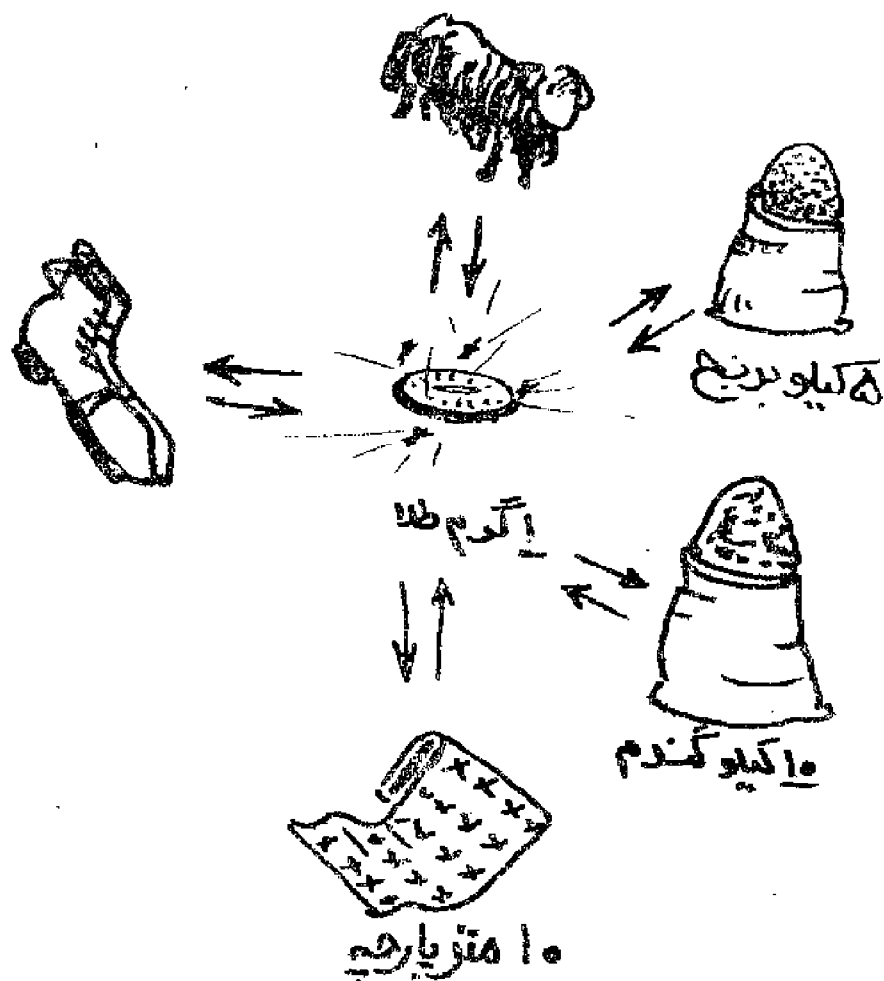
یعنی:

۵ کیلو برنج	برابراست با	یک گوسفند
۱۰ کیلو گندم	برابراست با	یک گوسفند
۶ متر پارچه	برابراست با	یک گوسفند
۱ جفت کفش	برابراست با	یک گوسفند

در بالا ارزش چندین کالا را بوسیلهٔ یک کالا (گوسفند) بیان کرده ایم. به این مرحله از تکامل مبادلات (که در آن چندین کالا با یک کالا مبادله می شوند)، شکل عمومی ارزش می گویند.

اگر یادتان باشد در تکامل یافتهٔ ارزش، ارزش یک کالا (در مثال ما آن کالا، ۴ کیلو گندم بود). بوسیلهٔ چندین کالای دیگر بیان می شد. یعنی یک کالا را با چندین کالای دیگر مبادله می کردند. ولی در شکل عمومی ارزش، همانطور که در بالا گفتیم، ارزش چندین کالا را با یک کالا (در مثال آن کالا گوسفند بود). بیان می کردند، یعنی چندین کالا را با یک کالا مبادله می نمودند.

اما این نوع مبادله نیز بتدریج با اشکالاتی روبرو می شد، زیرا در مناطق مختلف، کالاهای مختلفی مورد قبول صاحبان کالا بود؛ مثلاً در نقطه ای صاحبان کالا حاضر بودند کالایشان را فقط با گوسفند عوض کنند، و در نقطه دیگر صاحبان کالا حاضر بودند که کالایشان را فقط با گندم مبادله نمایند. در نقطه ای، پوست، نقش گوسفند و گندم را داشته و در نقطه دیگری برنج. این بود که بتدریج فلزات قیمتی مانند طلا و نقره نقش مهمی در انجام مبادلات پیدا کردند؛ زیرا هر کسی حاضر بود کالایش را با طلا و یا نقره مبادله نماید. و بدین ترتیب شکل پولی ارزش بوجود آمد.



- [= يك مسرغ]
 - [= ۵ کيلو برسنج]
 - [= ۱۰ کيلو گندم]
 - [= ۶ متر پارچه]
 - [= اجنت کفش]
- يك گرم طلا

يعنى:

يك مسرغ	برابر است با	يك گرم طلا
۵ کيلو برسنج	برابر است با	يك گرم طلا
۱۰ کيلو گندم	برابر است با	يك گرم طلا
۶ متر پارچه	برابر است با	يك گرم طلا

يك جفت كفش برابر است با يك گرم طلا

قيمت و ارزش چة فرقی با هم دادند؟

قبلا گفتيم ارزش هر کالا از روی مقدار کاری که برای تولید آن لازم است، تعیین می‌شود. یعنی ارزش هر کالا عبارت است از مقدار کار اجتماعاً لازم برای تولید آن کالا. اما باید دید آیا قیمت کالا هم همیشه برابر ارزش آن کالا است یا نه؟ برای روشن شدن مطلب فرض کنیم برای تولید يك کالا چهار ساعت کار لازم است، حال اگر کار در هر ساعت بیست تومان ارزش داشته باشد، آن کالا که چهار ساعت کار صرف تولید آن شده، هشتاد تومان می‌ارزد. اما گاهی پیش می‌آید به علت اینکه تعداد مشتری آن کالا زیاد (یعنی تقاضا زیاد) و تعداد کالا کم است، قیمت آن کالا بیشتر از ارزش واقعی‌اش می‌شود. البته همانطور که قبلا هم گفتيم، علت اصلی گرانی و ارزانی کالاها، کم و یا زیاد بودن کالای موجود در بازار (عرضه) و کم و یا زیاد بودن خریدار (تقاضا) نیست، ولی عرضه (چگونگی موجودی کالا) و تقاضا (چگونگی تعداد مشتری) می‌تواند، قیمت يك کالا را کمی پایین‌تر و یا بالاتر از ارزش واقعی آن ببرد.

مثلا فرض کنیم در جامعه‌ای مقدار هزار کیلو برنج و هزار کیلو هم نمک وجود داشته باشد (این مثال را قبلا در رابطه با علت واقعی گرانی و یا ارزانی کالاها آوردیم)؛ و باز هم فرض کنیم تعداد مشتری برای برنج و نمک هر کدام دو هزار نفر باشد، و هر نفر هم يك کیلو برنج و يك کیلو نمک بخواهد؛ در اینجا اگر ارزش هر کیلو نمک برابر ۱۰ ریال باشد، به علت اینکه تقاضا (خریدار) بیشتر از عرضه (موجودی کالا)

شده، کیلویی ۱۵ ریال بفروش می‌رسد. و برنج هم که ارزش هر کیلوی آن ۸۰ ریال می‌باشد، به علت زیاد بودن تقاضا (مشتري) و کم بودن عرضه (موجودی کالا)، کیلویی ۱۲۰ ریال بفروش می‌رسد. درحالی که اگر علت گرانی و یا ارزانی کالاها، عرضه و تقاضا بود، برنج و نمک که هر دو به یک اندازه در جامعه موجود است، و هر دو نیز به یک اندازه خریدار دارند، باید قیمتشان یکی باشد، ولی می‌بینیم اینطور نیست.



از مطالب بالا نتیجه می‌گیریم که قیمت و ارزش با هم فرق می‌کنند. اگر عرضه (مقدار کالا) و تقاضا (تعداد مشتري) یکی باشند، قیمت و ارزش چندان فرقی با هم نخواهند داشت. اما اگر عرضه زیاد و تقاضا کم و یا عرضه کم و تقاضا زیاد باشد، قیمت بالاتر و یا پایین‌تر از ارزش همان کالا خواهد بود.

در تولید کالایی، روابط تولید میان اشخاص عبارت از روابطی است که میان اشیاء وجود دارد:

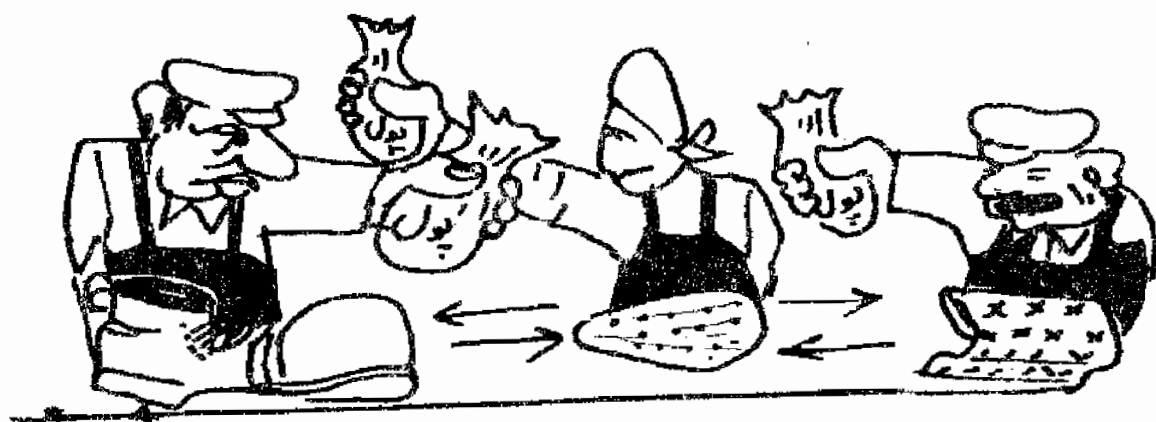
وقتی نجار میز می‌سازد، آیا می‌تواند برای سیر کردن شکم خود و خانواده‌اش میزهایی را که ساخته است بخورد؟ پرواضح است

که خیر. نجار میزها را می فروشد و با پول آن نان، برنج، زغال، نفت، کفش، لباس و غیره می خرد. نانوا هم نان می پزد و با پولی که از فروش آن تهیه می کند، میز، کمد، زغال، نفت، کفش، برنج، لباس و غیره می خرد. کفاش هم کفشهایی را که می سازد می فروشد تا بتواند با پول آن چیزهای مورد نیاز خود را بخرد.

می بینیم که یک روابط تولید و یک همبستگی میان اشخاص اجتماع وجود دارد. نجار میز، کمد، و... می سازد تا نیاز کفاش، نانوا و تولید کنندگان دیگر را رفع نماید. نانوا نان می پزد تا نیاز کفاش، نجار و غیره را رفع نماید. کفاش تولید می کند تا به نوبه خود احتیاج دیگران را برطرف سازد؛ و دیگران هم به همین ترتیب.



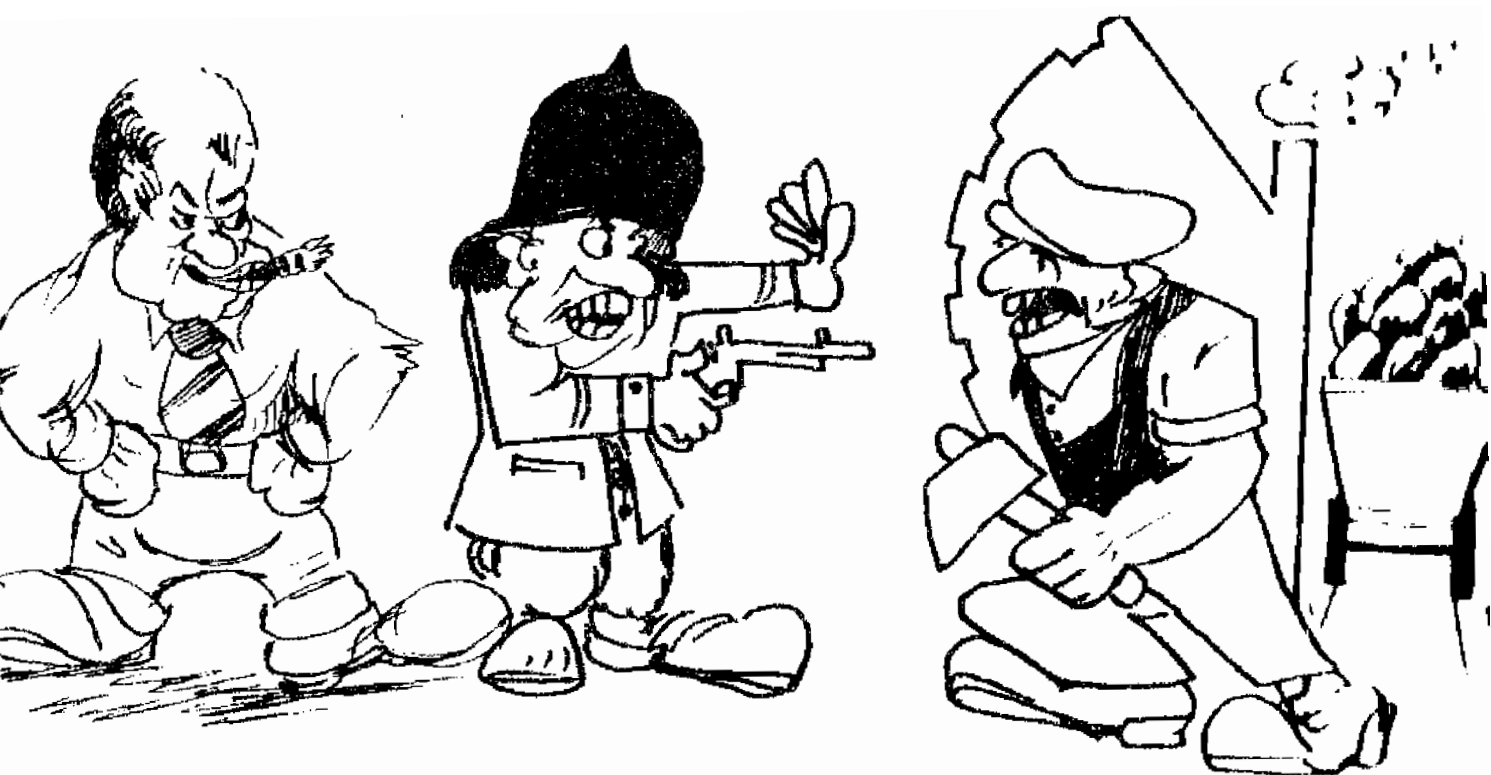
میان نانوا، نجار و کفاش و غیره روابطی معین در تولید وجود دارد که این روابط در مبادله کالاها نمایان می گردد. نانوا نان می دهد و بنا به ارزش آن مقداری پول می گیرد، کفاش کفش می دهد و بنا به ارزش آن مقداری پول می گیرد، و نجار هم به همین شکل. پس کاملاً روشن می شود که در تولید کالایی روابط تولید میان افراد، عبارت است از روابط میان اشیاء (ویا بهتر است بگوئیم روابط میان کالاها). یعنی روابط تولید میان اشخاص به شکل گردش کالا از دست نانوا به کفاش، کفاش به نانوا، و غیره نمایان می شود.



تضاد تولید کالایی:

قبلاً گفتیم کالا محصولی است که برای فروش (مبادله) تولید می‌شود. بنابراین هر گاه کسی چیزی تولید کرد که آنرا خود مصرف کند، آن شخص کالا تولید نکرده است. تولیدکننده‌ای که برای مصرف شخصی خویش تولید می‌نماید، با اجتماع هیچ رابطه‌ای ندارد. ولی کسی که کالا تولید می‌کند با اجتماع در ارتباط است، چون اولاً یکی از نیازهای جامعه را رفع می‌نماید، و ثانیاً کار او جزئی از تمام کارهایی است که در جامعه وجود دارد. بنابراین هر تولیدکننده کالا به صدها تولیدکننده دیگر احتیاج دارد و مجبور است که با آنها در ارتباط باشد.

پس کار تولیدکننده کالا، اجتماعی است، زیرا تولیدکننده در کار خود به صدها تولیدکننده دیگر بستگی دارد؛ از طرف دیگر چون در تولید کالایی، مالکیت بروسایل تولید خصوصی است، تولیدکنندگان بطور مستقل و جدا از هم دست به تولید می‌زنند؛ هیچ‌کسی کار خود را با نیاز جامعه منطبق نمی‌کند، و بدین ترتیب کار تولیدکننده که خصیصتی اجتماعی دارد، به شکل کار خصوصی درمی‌آید؛ و علتش



همه این است که بین تولید کنندگان هماهنگی وجود ندارد. بنابراین کار تولید کننده در تولید کالایی ساده، خصیلتی دوگانه دارد، یعنی از یک طرف کارش اجتماعی است و از طرف دیگر خصوصی. بین کار اجتماعی و کار خصوصی تضاد وجود دارد، و این تضاد وقتی آشکار می شود که تولید کنندگان کالا، کالاهایشان را به بازار ببرند. وقتی تولید کنندگان، کالاهای خود را به بازار می برند، عده ای به راحتی کالاهایشان را می فروشند و عده دیگری موفق به فروش کالاهای خود نخواهند شد.

به فروش نرسیدن کالاهای بعضی از تولید کنندگان بی علت نیست. امکان دارد کالای تولید کننده ای که کالا روی دستش مانده است، گران باشد، و یا اصلاً آن کالا به دلیل اینکه زیاد از حد تولید شده، دیگر مشتری نداشته باشد. به هر حال با منافع اجتماع جور در نمی آید که کالای گران و یا کالایی را که به دردش نمی خورد، بخرد؛ و بدین ترتیب کالای گران و یا بدون مشتری روی دست صاحبش خواهد ماند. این

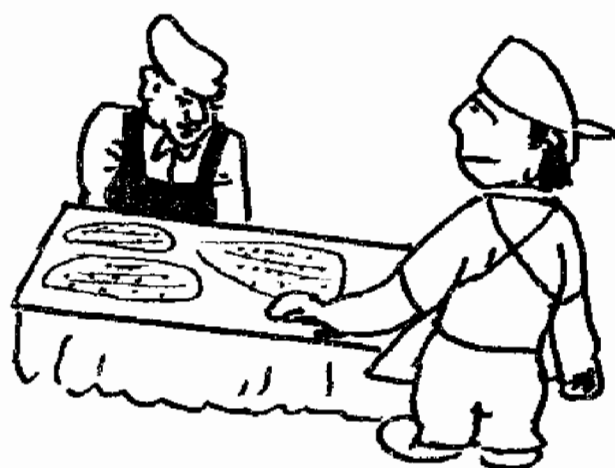
جاست که تولید کننده کالا، کار و منافع خصوصی خود را با منافع اجتماع در تضاد می بیند؛ و در واقع در این جاست که تضاد بین کار خصوصی و کار اجتماعی آشکار می شود.



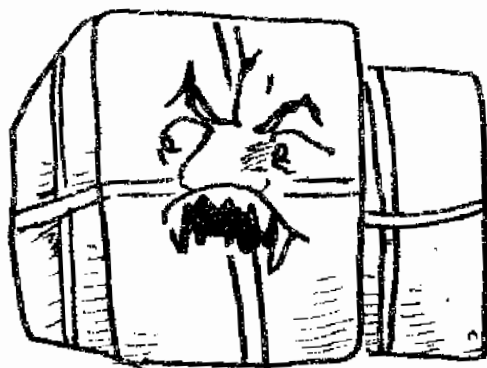
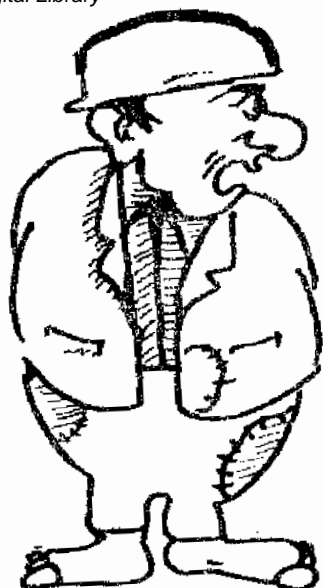
فتیشیسم کالا (پرستیدن کالا):

در زمانهای قدیم انسانها آتش، خورشید، ماه و بعضی از حیوانات و بخصوص گاو را می پرستیدند. آنها معتقد بودند که خورشید و ماه و گاو و غیره قادر به انجام کارهای بزرگ و عجیبی هستند و بر انسان مسلط و حاکم می باشند. در سرمایه داری هم بنظر می رسد کالاها دارای نیروی عجیب و شگفت انگیزی هستند و بر انسان حاکم و مسلط می- باشند؛ زیرا که در تولید کالایی رابطه میان افراد در رابطه میان کالاها نمایان می شود؛ به این ترتیب که کفاش به نان احتیاج دارد و نانوا هم به کفش. نانوا نان می پزد که نیاز کفاش را رفع کند، و کفاش هم کفش می سازد که نیاز نانوا را برطرف نماید، این است که در واقع روابط اجتماعی معینی میان کفاش و نانوا به شکل مبادله کالا آشکار می گردد.

یعنی تنها از طریق روابط کالاها روابط اجتماعی معینی بین کفاش و نانوا برقرار می‌شود.



همانطور که قبلا هم گفتیم، در تولید کالایی ساده چون مالکیت بر وسایل تولید خصوصی است، تولید کنندگان بطور جدا گانه دست به تولید می‌زنند، و همینطور این تولید کنندگان برای اجتماع، تولید می‌کنند. بنابراین کار آنها از یک طرف اجتماعی است، چون آنها برای اجتماع تولید می‌کنند، بعلاوه کارشان جزئی از تمام کارهایی است که در اجتماع وجود دارد؛ و از طرفی هم کار آنها بشکل خصوصی درمی‌آید، چون مالکیت بر وسایل تولید خصوصی بوده و تولید کنندگان جدا از هم تولید می‌کنند. در اینجا تضاد بین کار اجتماعی و کار خصوصی وقتی آشکار می‌شود که تولید کنندگان می‌خواهند کالاهای خود را بفروشند، و بدین ترتیب آنهایی که موفق به فروش کالایشان می‌شوند، ثروتمند و آنهایی که نمی‌توانند کالاهایشان را بفروشند، بیچاره می‌شوند. اینجا است که به چشم صاحب کالا، کالا چیز عجیب و شگفت‌انگیزی جلوه گرمی شود. چیزی که هم می‌تواند تولید کننده را بیچاره و ورشکست کند، و هم می‌تواند تولید کننده را ثروتمند و خوشبخت نماید؛ و این به نظر تولید کننده خصلت طبیعی کالا است.



به نظر آنها همانطور که رنگ و وزن، خصلت طبیعی اشیاء است، قدرت عجیب و تسلط کالا بر انسان هم خصلت طبیعی کالا است. البته این پدیده که در تولید کالایی، کالا بر انسان حاکم و مسلط است، یک واقعیت است؛ اما اینکه حاکمیت و تسلط کالا بر انسان خصلت طبیعی کالا است، پوچ و بی معنی می باشد؛ زیرا تا زمانیکه مالکیت بر وسایل تولید خصوصی است، تولید کنندگان بدون هیچ برنامه درستی کالا تولید می کنند. صاحبان وسایل تولید تنها در فکر منافع خصوصی خود هستند و به هیچ عنوان نیاز جامعه را در نظر نمی گیرند، این است که آنها خود کالا را بر خود حاکم و مسلط می کنند. در جوامع سوسیالیستی که تولید از روی برنامه منظم و صحیحی صورت می گیرد، انسان بر کالا حاکم و مسلط می شود. بنابراین می بینیم که تسلط کالا بر انسان (فتیشیسم کالا)، خصلت طبیعی کالا نیست.



پول

پول چگونه بوجود آمد؟

پول نتیجهٔ تکامل مبادلهٔ کالاهاست. در گذشته خواندیم که ابتدایی‌ترین شکل ادزش، بیان کردن ارزش يك کالا است بوسیلهٔ کالای دیگر. یعنی ساده‌ترین شکل ارزش این بود که مثلاً بگویند يك قرص نان به دو متر طناب می‌ارزد. یعنی يك قرص نان = ۲ متر طناب؛ در این مرحله، ارزش يك کالا بوسیلهٔ يك کالای دیگر بیان می‌شود.

با تکامل مبادلات، شکل تکامل یافتهٔ ادزش جای ابتدایی‌ترین شکل ادزش را گرفت. در این مرحله از تکامل مبادلات، دیگر مانند قبل يك کالا فقط با يك کالای تنها قابل مبادله نبود، بلکه يك کالا می‌توانست با کالاهای زیادی مبادله شود؛ بدین معنی که ارزش يك کالا در چندین کالا بیان می‌شود. اما باز هم مبادلات تکامل یافتند، و در پی آن، شکل عمومی ادزش جای شکل تکامل یافتهٔ ادزش را گرفت. در این مرحله از تکامل مبادلات درست برعکس مرحلهٔ قبلی که ارزش يك کالا در چندین کالا بیان می‌شد، ارزش چندین کالا در يك کالا بیان می‌گشت. بدین معنی که چندین کالا با يك کالا (که همه حاضر بودند کالای خود را با آن عوض کنند)، مبادله می‌شد. بعدها طلا و نقره جای آن کالاهایی را گرفت که همه حاضر بودند اجناس خود را با آن مبادله کنند؛ و بدین ترتیب شکل پولی ادزش بوجود آمد، و سرانجام نیز سکه‌های پول نقش مهمی را در آسان نمودن مبادلات به عهده گرفتند.

(لطفاً برای اینکه بهتر متوجه مطلب شوید به صفحات ۱۰۵ الی ۱۱۰

مراجعة کنید.)

حال برای اینکه مطلب ساده شود، تکامل مبادلات و چگونگی
پیدایش پول را به صورت زیر می نویسیم:

شکل ساده ارزش:

ارزش يك کالا در كالای دیگر بیان می شود؛ یعنی يك کالا برابر
است با كالای دیگر.

مثلاً: ۴ کیلو گندم = نیم کیلو پشم گوسفند

شکل تکامل یافته ارزش:

ارزش يك کالا در چندین كالای دیگر بیان می شود؛ یعنی يك
کالا برابر است با چندین كالای دیگر.

مثلاً: ۴ کیلو گندم = يك کیلو برنج، ۴ کیلو گندم = ۸ کیلو
نمک، ۴ کیلو گندم = نیم کیلو پشم گوسفند، ۴ کیلو گندم = يك متر
پارچه و.....

شکل عمومی ارزش:

ارزش چندین کالا در يك کالا بیان می شود؛ یعنی چندین کالا با
يك کالا قابل مبادله هستند.

مثلاً: ۱۰ کیلو گندم = يك گوسفند، ۶ متر پارچه = يك گوسفند،

يك جفت كفش مساوی است با يك گو سفند و....

شكل پولی ارزش:

ارزش چندین کالا (کالاهای مختلف) در فلزات گران بها بیان می شود؛ یعنی کالاهای مختلف با فلزات گران بها مبادله می شوند. مثلا: ۵ کیلو برنج = ۱ گرم طلا، ۱۰ کیلو گندم = ۱ گرم طلا، ۶ متر پارچه = ۱ گرم طلا، ۱ جفت كفش = ۱ گرم طلا، يك گو سفند = يك گرم طلا و.....

طلا و نقره قبل از آنکه بصورت پول در آیند، خود، کالا محسوب می شوند؛ فرض کنیم در يك گرم طلا همانقدر کار خوا ابیده باشد که در هزار کیلو آهن خوا ابیده باشد؛ در این صورت ارزش يك گرم طلا و ۱۰۰۰ کیلو آهن یکی است؛ (چون برای تهیه هر دو کالا، يك مقدار کار صرف شده است.) يك گرم طلا را می توان در جیب گذاشت و آنرا بر راحتی از نقطه ای به نقطه دیگر حمل کرد، ولی ۱۰۰۰ کیلو آهن را نمی توان به آسانی حمل و نقل نمود.

طلا و نقره دیر فاسد می شوند؛ مقدار کمی طلا و نقره برابر است با مقدار زیادی از کالاهای دیگر، برای آنکه تولید آنها زمان زیادی کار می برد؛ در وزن کم ارزش زیادی را نمایش می دهند، حمل و نقل آنها آسان است؛ علاوه بر اینها، می توان آنها را به قطعات کوچکتری تقسیم کرد، بدون اینکه این تقسیم، ارزش آنها پایین بیاورد. این ویژگیها باعث شد که انسان از طلا و نقره به عنوان وسیله ای که مبادلات را بسیار آسان می نمایند، استفاده کند.

عملکرد پول:

۱- پول وسیله‌ای است که ارزش را اندازه‌گیری می‌کند:



وقتی یک مقدار پول می‌دهیم و مقداری کالا می‌خریم، آن مقدار پول ارزش آن مقدار کالا را بیان می‌کند. یکی از مهمترین وظایف پول بیان ارزش کالاهاست؛ ارزش یک کالا که بوسیله پول آنرا نشان می‌دهیم، قیمت نامیده می‌شود.

قبلا گفتیم که قیمت و ارزش (یا ارزش مبادله) با هم فرق میکنند. ارزش بطور متوسط آن مقدار کاری است که برای تولید کالا لازم است؛ ولی قیمت امکان دارد که با ارزش (ارزش مبادله) کالا منطبق نباشد؛ یعنی قیمت یک کالا می‌تواند کمتر و یا بیشتر از ارزش کالا باشد؛ و همانطور که قبلا گفتیم این بستگی به عرضه و تقاضا دارد. حتی امکان دارد چیزی دارای ارزش (ارزش مبادله) نباشد، اما قیمت داشته باشد. مثلا شخصی را در نظر بگیرید که خود سرمایه‌دار نیست، اما برای حفظ منافع سرمایه‌داران، حاضر است دست به هر کاری بزند. او برای

خدمتی که انجام می‌دهد، از سرمایه‌دار پول می‌گیرد. یعنی در واقع شرافت و وجدان خود را به سرمایه‌دار می‌فروشد. ولی آیا وجدان و شرافت کالا هستند؟ خیر؛ زیرا کالا چیزی است که برای مبادله تولید شده باشد؛ یعنی دارای ارزش (ارزش مبادله) باشد. و ارزش (ارزش مبادله) هم مقدار کاری است که بطور متوسط برای تولید کالا لازم است.

۲ - پول وسیله گردش است:



وقتی بین دو نفر خرید و فروش صورت می‌گیرد، کالا از دست فروشنده به دست خریدار می‌رسد و پول برعکس از دست خریدار به دست فروشنده می‌رود. در اینجا پول بعنوان وسیله گردش کالا عمل کرده و این نیز یکی از وظایف پول است.

حتماً تاکنون دیده‌اید که گاه بچه‌ها در بازی‌های خود، نقش خریدار

و فروشندگرا بازی می کنند. در چنین بازیهایی، یکی از بچه ها فروشنده و دیگری خریدار می شود؛ خریدار پول خیالی به فروشنده می دهد و کالای خیالی هم می خرد.



اما آنچه مسلم می باشد، این است که برای در گردش بودن کالا، پول نقد لازم است. بچه ها با پول خیالی نمی توانند حتی يك شکلات بخرند. وقتی شخصی کالایش را می دهد و در ازای آن مقداری پول می گیرد، قصدش این نیست که آن پول را برای همیشه در جیب خود نگاه دارد؛ بلکه هدفش این است که با آن پول کالای دیگری را بخرد.

با پیدایش پول، جهان کالاها به دو قسمت تقسیم می شود؛ در يك طرف کالاها و در طرف دیگر پول قرار می گیرد. آن زمان که مبادلات به شکل پایا پای (مبادله پایا پای بدین شکل است که شخصی کالایش را با کالای دیگری عوض نماید.) انجام می گرفت، دو نفر که کالاهای خود را با یکدیگر مبادله می نمودند، هر دو در يك زمان و بطور مستقیم هم خرید می کردند و هم فروش. ولی زمانیکه پول بعنوان وسیله گردش بکار رفت، شخصی که کالای خود را

بفروش می‌رساند، می‌توانست تا هر وقت که دلش می‌خواست، پولی را ده از فروش کالا بدست آورده بود در جیب خود نگاهدارد؛ و پر واضح است اگر اشخاص بسیاری، بفروشنند، اما چیزی نخرند، گردش کالاها دشوار و حتی گاهی ناممکن خواهد شد، و بدین ترتیب بحران بوجود خواهد آمد. (بحران‌ها را در فصل‌های آینده مفصل‌تر مورد بررسی قرار خواهیم داد).

۳- پول وسیله‌ای است که می‌توان با آن گنجینه بوجود آورد:



بعضی از اشخاص هستند که علاقه عجیبی به جمع نمودن پول دارند؛ و البته این علاقه نیز از آنجا سرچشمه می‌گیرد که پول را میتوان در هر آن به کالای مورد نظر تبدیل نمود؛ اما کالا را نمی‌توان به راحتی به پول تبدیل کرد. این اشخاص از داشتن پول زیاد لذت می‌برند، و در واقع پول را برای پول جمع می‌کنند.

بسیاری از اشخاص نیز از آن جهت پول را جمع می کنند که با آن کالاهای مورد نیاز خود را بخرند. سرمایه داران هم پول جمع میکنند، و کاملاً واضح است که آنها پول را برای نگاه داشتن در جیب جمع نمی کنند، بلکه می خواهند با آن پول کارخانه جات خود را گسترش بدهند.

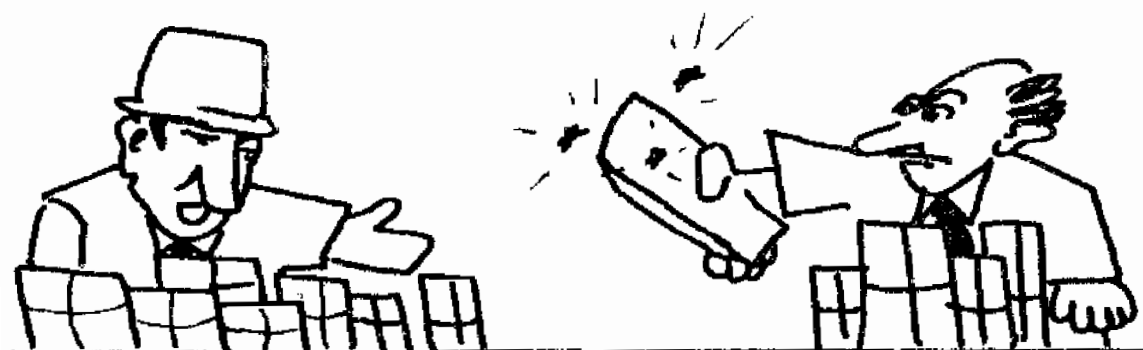
۴- پول وسیله ای است برای پرداخت:



فروشنده همیشه کالایش را بطور نقدی نمی فروشد، بلکه گاه نیز کالایش را به خریدار نسیه می دهد. در چنین معامله هایی، فروشنده طلبکار و خریدار بدهکار می شود، و باید پس از مدتی بدهی خود را بپردازد. زمانیکه خریدار کالا را از فروشنده می خرد، فروشنده کالای خود را از دست می دهد بدون اینکه پولی بدست او برسد؛ و برعکس زمانیکه موعد پرداخت بدهی خریدار به سر می رسد، خریدار به فروشنده پول می دهد بدون اینکه کالایی دریافت کند؛ زیرا او کالایش را قبلاً دریافت کرده است.

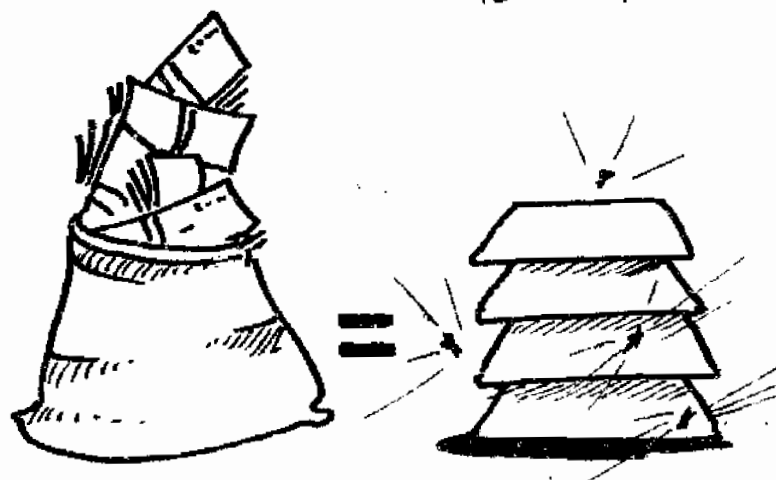
در پرداخت مالیات ها نیز از پول بعنوان وسیله پرداخت استفاده می کنند.

۵- پول جهانی:

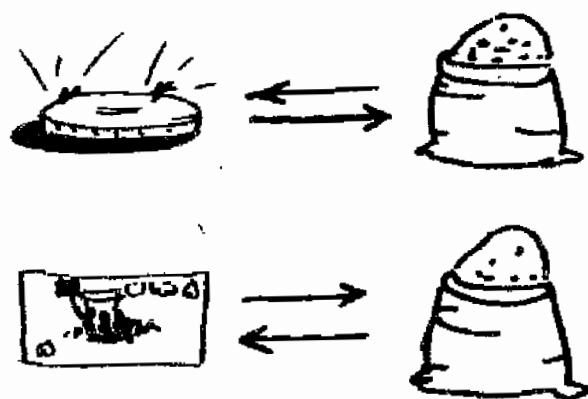


در معاملات بین کشورهای مختلف، طلا که پول جهانی است، بعنوان وسیله‌ای برای خرید و فروش قرار می‌گیرد. مثلاً هرگاه کشور الف به اندازه یک میلیون تومان به کشور ب کالا بدهد، و کشور ب نیز به اندازه یک میلیون و پانصد هزار تومان کالا به کشور الف صادر نماید، پانصد هزار تومان از کشور الف طلبکار می‌شود که کشور الف باید این پانصد هزار تومان را به صورت شمش‌های طلا به کشور ب بپردازد.

۶- پول کاغذی (اسکناس):



پول کاغذی نماینده طلاست. مقدار اسکناسی که منتشر میشود باید برابر با مقدار طلایی باشد که برای گردش کالاها لازم است. فرض کنیم در کشور برای گردش کالاها، صد هزار سکه طلا لازم است، و دولت باید پانصد هزار تومان اسکناس چاپ کرده و به جریان بیاورد. در اینجا هر اسکناس پنج تومانی معرف يك سکه طلا است، یعنی هر اسکناس پنج تومانی به اندازه يك سکه طلا قدرت خرید دارد. مثلاً اگر با يك سکه طلا می توان يك كيلو برنج خرید، با يك اسکناس پنج تومانی هم می توان يك كيلو برنج خرید.



اما اگر دولت به جای انتشار پانصد هزار تومان، يك ميليون تومان اسکناس منتشر کند، در اینجا هر اسکناس ده تومانی معرف يك سکه طلا خواهد شد؛ یعنی هر اسکناس ده تومانی به اندازه يك سکه طلا قدرت خرید دارد. مثلاً اگر با يك سکه طلا بتوان يك كيلو برنج خرید، با ده تومان هم می توان يك كيلو برنج خرید کرد.

می بینیم که اگر دولت بیش از آن مقداری که طلا برای گردش کالاها لازم است، اسکناس منتشر کند، ارزش اسکناس پایین آمده و قیمت کالاها بیشتر می شود؛ بطوریکه اگر قبلاً با پنج تومان می شد يك كيلو برنج خرید کرد، حال که مقدار اسکناس دو برابر لازم

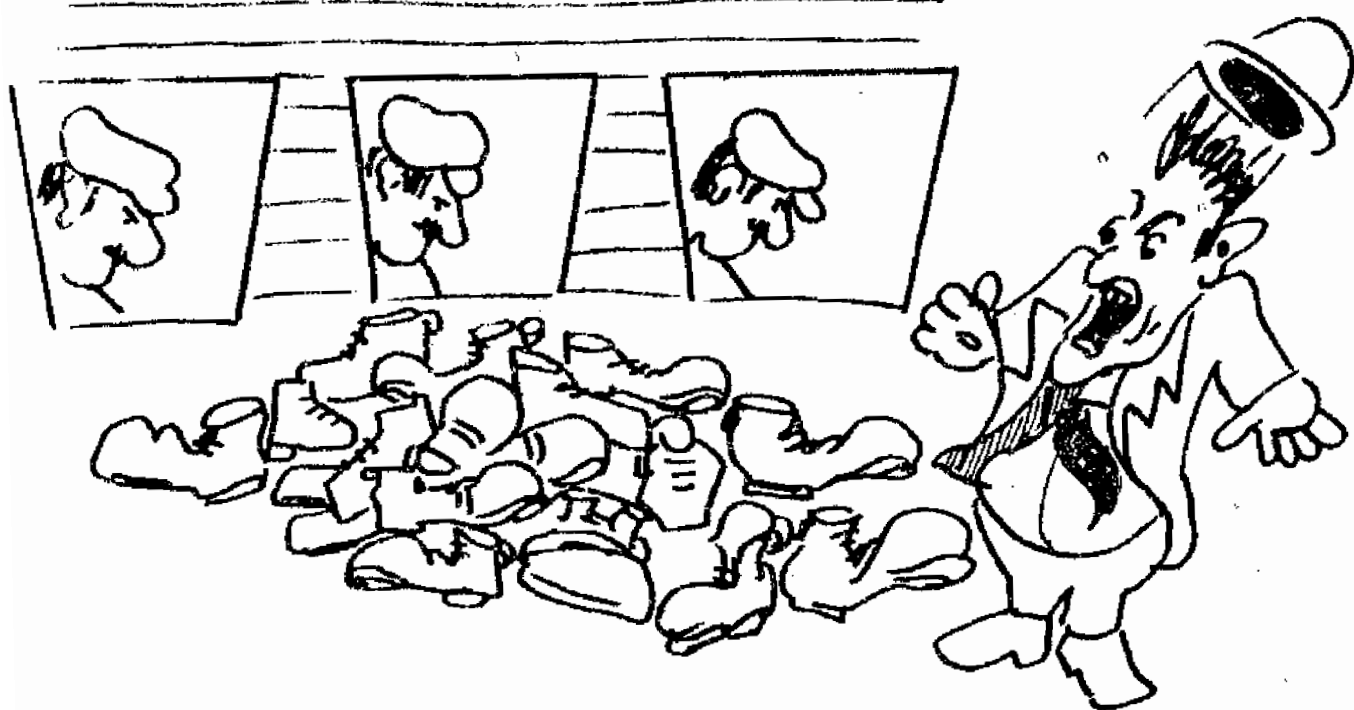
منتشر شده، با ده تومان می توان همان يك كيلو بونج را خرید.



زیاد شدن اسکناس و پایین آمدن ارزش اسکناس از طریق بالا رفتن قیمت کالاها را تودم می گویند. تورم بیش از همه فشار را بر کارگران و کارمندان جزء زیاد میکند. زیرا قیمت کالاها سرسام آور بالا می رود، در حالی که کارگران و کارمندان جزء همان حقوق سابق و یا کمی بیشتر از آن را دریافت می کنند:

قانون ارزش :

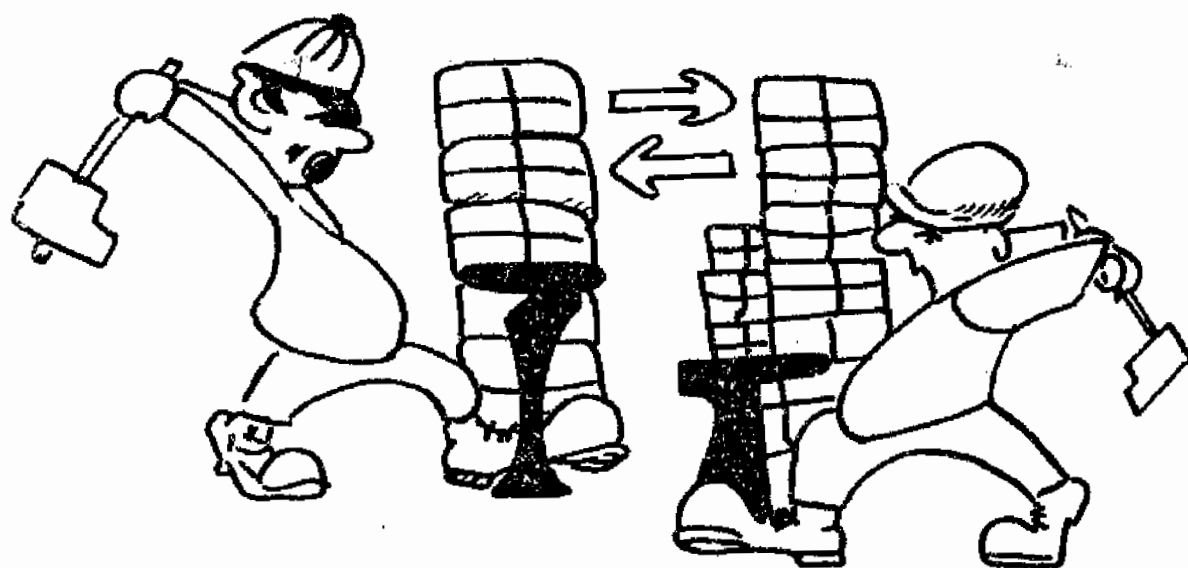
در جامعه سرمایه داری، تولید کنندگان هیچ برنامه منظمی برای تولید ندارند. تولید کننده وقتی مشاهده می کند کالایی در بازار مورد استقبال مردم قرار گرفته و بقیمت گرانی بفروش می رسد، از همان کالا به میزان بسیار زیادی تولید میکند؛ ولی وقتی برای فروش، کالایش را به بازار می برد، با کمال تعجب می بیند که هیچ خریداری ندارد، و یا کالایش را به بهای کمی می خرند. علت چیست؟ علت این است که آن کالا زیاد و بیش از احتیاج مردم تولید شده است؛ و احتمالاً هر تولید کننده ای، مقداری از آن کالا تولید نموده است؛ در نتیجه عرضه (موجودی کالا) زیاد و تقاضا (مشتري برای آن کالا) کم شده و بهمین جهت قیمت پایین تر از ارزش می آید.



در اینجا تولید کنندگان دست از تولید این کالا برمی دارند و به تولید کالای دیگری می پردازند. در نتیجه آن کالای قبلی دوباره در بازار کم خواهد شد و مجدداً قیمتش بالاتر از ارزش خواهد رفت. مثلاً فرض کنیم موجودی کفش در جامعه کم است و مشتری آن زیاد، و به همین دلیل هم قیمت آن بالاتر از ارزش واقعی اش می باشد؛ در اینجا تولید کنندگان دست به تولید مقدار زیادی کفش خواهند زد. در نتیجه مقدار کفش در جامعه زیاد شده در حالی که مشتری آن کمتر از تعداد کالا می شود، بنابراین قیمت کفش پایین تر از ارزشش می آید. بدنبال پایین آمدن قیمت کفش بعضی از تولید کنندگان، دیگر دست از تولید کفش برمی دارند و به تولید کالای دیگری می پردازند؛ که این خود باز باعث می شود مقدار کفش در بازار کم گردد؛ و قیمت آن دوباره بالا رود.

ارزش (ارزش مبادله) هر کالا از روی مقدار کار لازمی که برای تولید آن کالا صرف می شود، تعیین می گردد. ولی قیمت هر کالا می-

تواند کمی بالاتر و یا پایین‌تر از ارزش همان کالا باشد.
زمانیکه هرج و مرج بر تولید حاکم است، قانون ارزش، تولید را تنظیم می‌کند. قانون ارزش، قانون اقتصادی تولید کالا است. طبق این قانون چند کالا وقتی می‌توانند با یکدیگر مبادله شوند که برای تولید همه آنها یک مقدار کار لازم باشد؛ یعنی طبق قانون ارزش، اساس تولید و مبادلات کالاها، مقدار کار لازمی است که برای تولید آنها صرف می‌شود. همین‌طور قیمت هر کالا نیز طبق این قانون، فقط می‌تواند کمی پایین‌تر و یا بالاتر از ارزش همان کالا باشد.



فصل دوم

سرمایه و ارزش اضافی

انباشت ابتدایی سرمایه:

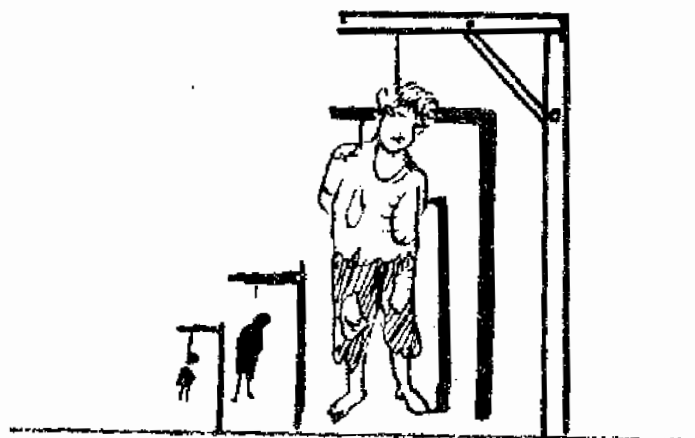
برای پیدایش نظام سرمایه‌داری دو شرط اساسی لازم است:

- ۱- بوجود آمدن انبوهی از مردم که بظاهر آزادند، ولی دارای هیچگونه وسایل تولید نیستند، این افراد برای سیر کردن شکم خود و خانواده‌شان مجبورند نیروی کار خود را بفروشند.
- ۲- جمع شدن وسایل تولید و مقدار زیادی پول در دست بعضی افراد.

وقتی صنعت پارچه بافی رونق گرفت و تقاضای پشم زیاد شد، در انگلستان اولین کشوری که وارد سرمایه‌داری گردید، دهقانان را با وضع بسیار ناگواری از زمین‌ها و خانه‌هایشان بیرون راندند. مالک‌ها،

زمین‌های دهقانان را به چراگاههایی برای گوسفندان تبدیل کردند و بدین ترتیب به پرورش گوسفند پرداختند تا از پشم گوسفندان، استفاده زیادی ببرند. آنها نه تنها زمینهای دهقانان را گرفتند، بلکه زمین‌های کلیساها و زمینهای دولتی را هم صاحب شدند.

گروه بسیار زیادی از مردم که از خانه‌ها و زمینهایشان رانده شده بودند، بصورت دوره‌گردان خانه بدوش، و گدایان و دزدان درآمدند. به همین جهت در اواخر قرن ۱۵، دولت قوانینی وضع کرد که طبق آن قوانین هر ولگردی را که برای بار اول می‌گرفتند، آنقدر با شلاق می‌زدند که خون از بدنش جاری شود. هر ولگردی را برای بار دوم می‌گرفتند، نصف گوشش را می‌بریدند؛ ولی هر گاه ولگردی را برای بار سوم دستگیر می‌کردند، او را اعدام می‌نمودند؛ و طبق همین قوانین بی‌رحمانه، در اوایل قرن ۱۶ تعداد ۷۲۰۰۰ (هفتاد و دو هزار) ولگرد را اعدام کردند.



با توجه به قوانین ظالمانه، برای توده‌های زیادی از مردم که هیچ وسیله تولید و وسیله امرار معاشی نداشتند، راهی نماند جز اینکه برای سیر کردن شکم خود نیروی بازوی خود را بفروشند؛ و بدین ترتیب ارتش بزرگی از کارگران روزمزد بوجود آمد که در خدمت سرمایه‌داران قرار گرفت.

این یکی از شرایط پیدایش سرمایه‌داری بود؛ اما برای پیدایش

سرمایه‌داری شرط دیگری نیز لازم بود و آن اینکه وسایل تولید و مفدار زیادی پول در دست عده بسیار کمی جمع شود. با کشف آمریکا، عده‌ای سود طلب به آنجا رفتند و با غارت منابع و قتل عام مردم آنجا، ثروت‌های عظیمی به چنگ آوردند. آنها با استخراج معادن طلا و نقره و غیره بر ثروت خود می‌افزودند.



تجارت با کشورهایی که عقب افتاده و مستعمره بودند نیز یکی از بهترین راه‌های جمع کردن ثروت بود. زیرا در کشورهای مستعمره و عقب افتاده قیمت بسیاری از محصولات ارزان بود؛ بعنوان مثال در انگلستان فلفل ۸ برابر و ابریشم خام ۱۰ برابر گرانتر از هندوستان فروخته می‌شد.

و بدین طریق شرکت‌هایی که با پشتیبانی دولت، تجارت کالاهای کشورهای مستعمره و عقب افتاده را به انحصار خود در آورده بودند، سودهای فراوانی به جیب می‌زدند.

تبدیل پول به سرمایه:

قبل از اینکه پول در جامعه نقش مهمی پیدا کند، مبادله به شکل

کالا- کالا (یعنی به شکل کالا در برابر کالا) صورت می‌گرفت. این مبادله به این شکل بود: شخصی که گندم داشت و خودش هم نیازمند زغال بود، مقداری گندم به آن شخصی که دارای زغال بوده و خود به گندم احتیاج داشت می‌داد و مقداری زغال می‌گرفت.



پس از اینکه مبادلات تکامل یافته‌تر شدند، دیگر لازم نبود آن شخصی که مثلاً دارای گندم بوده و خود به زغال احتیاج داشت، به دنبال کسی بگردد که هم دارای زغال بوده و هم به گندم نیاز داشته باشد. در اینجا شخصی که دارای کالا بود، کالایش را می‌فروخت و با پول آن، کالایی را که احتیاج داشت می‌خرید.

به این نوع مبادله، کالا در برابر پول و پول در برابر کالا می‌گویند که پیش از سرمایه‌داری وجود داشته است. کالا در برابر پول و پول در برابر کالا را می‌توان با فرمول زیر هم نمایش داد:

کالا- پول- کالا

در اینجا لازم است توضیح داده شود که کالای اولی با کالای آخری از لحاظ ارزش (ارزش مبادله) فرقی نمی‌کنند، زیرا برای تولید

هر دو کالا باید يك اندازه كار صرف شده باشد تا صاحبان آنها حاضر به انجام مبادله شوند.

به عنوان مثال فرض كنيم شخصی دارای ۱۰۰ متر پارچه است و احتیاج به گندم دارد. بنابراین ۱۰۰ متر پارچه اش را مثلاً به ۵۰۰ تومان فروخته و با همان ۵۰۰ تومان، ۲۰۰ كيلو گندم می خرد.

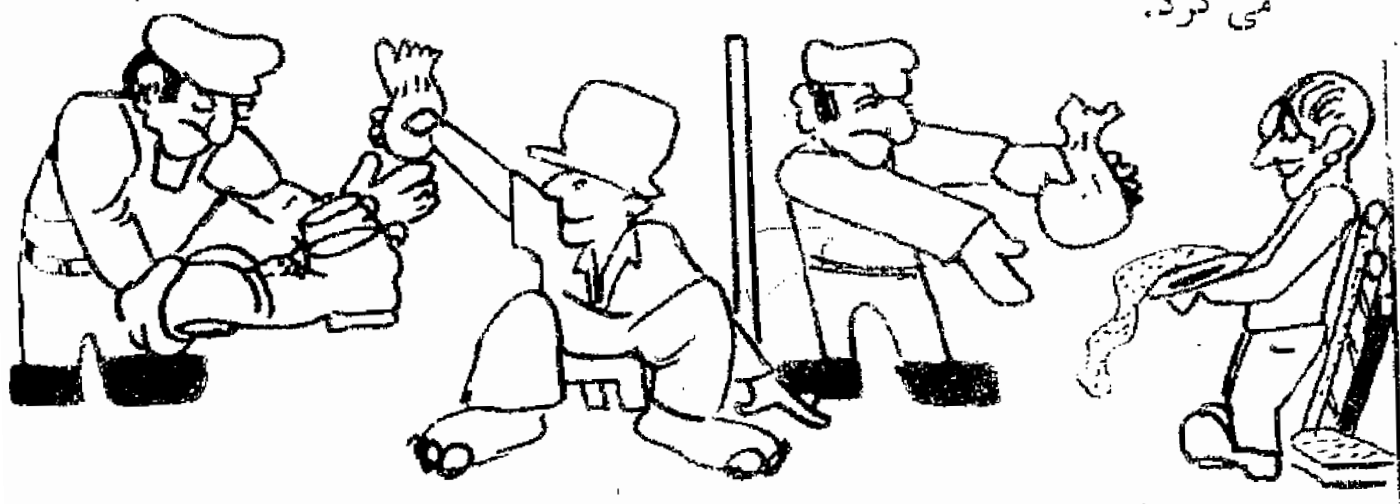
۱۰۰ متر پارچه = ۵۰۰ تومان

۲۰۰ كيلو گندم = ۵۰۰ تومان

۱۰۰ متر پارچه = ۲۰۰ كيلو گندم

چون همانطور كه گفتیم ۱۰۰ متر پارچه با ۲۰۰ كيلو گندم مبادله شده است، در واقع مقدار كار لازم برای تولید هر دو کالا (۱۰۰ متر پارچه و ۲۰۰ كيلو گندم)، یکی است و بهمین جهت آن دو کالا از نظر ارزش (ارزش مبادله) برابرند. ولی كاملاً مشخص است كه از لحاظ ارزش مصرف مختلف هستند؛ زیرا یکی از کالاها گندم و دیگری پارچه می باشد.

زمانیکه گردش کالاها به شکل کالا - پول - کالا (کالا در برابر پول و پول در برابر کالا)، انجام می شود، شخصی كه دارای کالا بود ابتدا کالایش را به پول نزدیک می ساخت، سپس دوباره پول را به کالا تبدیل می کرد.



اما این نوع گردش، در سرمایه‌داری به پول - کالا - پول، (یعنی پول در برابر کالا، و کالا در برابر پول) تبدیل می‌شود. در اینجا سرمایه‌دار با پول کالا تولید کرده، سپس کالا را فروخته و دوباره آنرا به پول تبدیل می‌نماید. آنچه در اینجا مهم می‌باشد این است که ببینیم پول اولی با پول آخری چه فرقی می‌کند. خوب، کاملاً روشن است که پول آخری از پول اولی بزرگتر (بیشتر) است؛ زیرا هدف نهایی سرمایه‌دار بدست آوردن سود فراوان است، و اگر پول آخری با پول اولی برابر شود، هیچ فایده‌ای برای او نخواهد داشت که پولش را به کار بیاندازد. بنابراین در فرمول زیر، پول آخری برابر است با پول اولی با اضافه مقدار پول اضافی.

پول آخری = پول اولی + مقدار پول اضافی

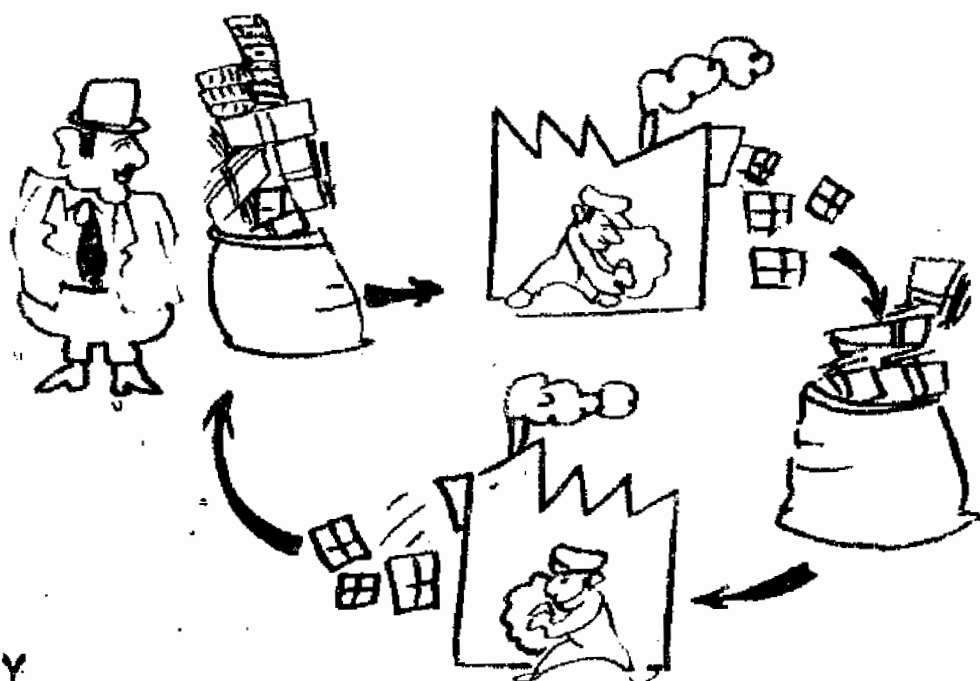
این پول اضافی، ارزش اضافی نام دارد.

پول آخری = پول اولی + ارزش اضافی

حال با توجه به مطالب ذکر شده بالا می‌توانیم سرمایه‌را تعریف

کنیم:

سرمایه، آن پولی است که ارزش اضافی به همراه بیاورد.



ولی این ارزش اضافی چگونه بوجود می آید؟ پول که خود بخود ارزش اضافی به همراه نمی آورد.

سرمایه‌دار برای تبدیل پول به کالا به بازار می‌رود؛ مواد خام و مواد سوختی و غیره خریده و آنها را به کارخانه می‌برد. حال باید اینها به کالایی تبدیل شوند که بتواند آن کالاها را بفروشد. اما چگونه این مواد خام به کالا تبدیل می‌شوند؟ سرمایه‌دار باید يك کالای دیگر هم بخرد که این مواد خام را بوسیله کارخانه به کالای مورد نظر او تبدیل کند. آن کالا چیست؟ آن کالایی که سرمایه‌دار باید آنرا بخرد تا برایش کالا تولید کند، نیروی کار کارگران است. نیروی کار کارگران است که ارزش اضافی بوجود می‌آورد.

نیروی کار يك کالا می‌باشد:

نیروی کار يك کالای می‌باشد، و صاحب این کالا کسی است که هیچ وسیله‌ای ندارد که با آن امرار معاش کند، و به همین جهت مجبور است برای امرار معاش نیروی کار خود را به سرمایه‌دار بفروشد. نیروی کار هم مانند تمام کالاهای دیگر دارای ارزش مصرف و ارزش (ارزش مبادله) می‌باشد.

ارزش مصرف هر کالا در مفید بودن آن است: مثلاً ارزش مصرف گندم این است که از آن نان تهیه کرده و مصرف می‌کنند. ارزش مصرف هیچ کالای دیگری مانند ارزش مصرف گندم نیست.

ارزش مصرف کفش این است که آنرا بپوشند. تا به حال کسی ندیده که از کفش نان پخته و مصرف نمایند، و یا گندم را به جای کفش به پا کنند.

ارزش مصرف آهن این است که از آن بیل، کلنگ، و داس آهنی و غیره درست کنند.

بنابراین هر کالایی ارزش مصرف خاص خودش را دارد؛ یعنی به یک طریقی مفید واقع می‌گردد. در نتیجه نیروی کار هم باید ارزش مصرف خاص خودش را داشته باشد. ارزش مصرف نیروی کار، همان ارزش اضافی است که بوجود می‌آورد. یعنی ایجاد ارزش اضافی، مفید بودن نیروی کار می‌باشد. و هیچ کالای دیگری این خاصیت را ندارد که ارزش اضافی بوجود بیاورد.

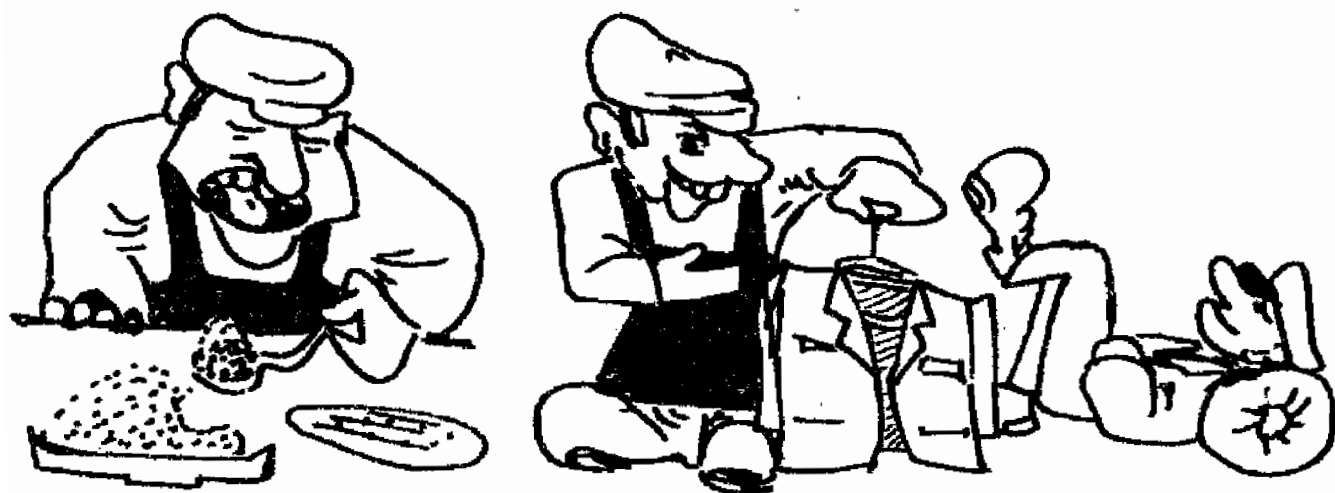
ادش (ادش مبادله) نیروی کار چیست؟

ارزش (ارزش مبادله) هر کالا از روی کار اجتماعاً لازمی که باید برای تولید آن صرف شود، تعیین می‌گردد. ارزش نیروی کار هم به همین شکل است.

مثلاً اگر برای تولید یک جفت کفش مجموعاً ۵ ساعت کار لازم باشد؛ ارزش (ارزش مبادله) این یک جفت کفش برابر ۵ ساعت کار اجتماعاً لازم می‌باشد.

نیروی کار هم مانند کالاهای دیگر باید تولید شود. اما چگونه؟ برای هر کالا، مقداری کار لازم باید صرف شود. ولی تولید نیروی کار به این شکل صورت می‌پذیرد: برای تولید نیروی کار باید خورد، پوشید و استراحت کرد.

هر کارگر از آنجا که باید برای روز بعد نیروی کار (در خودش) بوجود بیاورد، می‌خورد، می‌آشامد، می‌پوشد و استراحت می‌کند. علاوه بر اینها کارگر باید خانواده‌اش را نیز خرج بدهد. همینطور بعضی از کارگران باید آموزش ببینند تا بتوانند با ابزار تولید پیچیده کار کنند، و این نیز خرج‌هایی دارد. بطور کلی ارزش (ارزش مبادله) نیروی کار برابر است با مخارجی که کارگر باید برای تولید نیروی کار



صرف کند. این مخارج همانطور که گفته شد عبارتند از: خوردن ،
آشامیدن ، پوشیدن ، و استراحت کردن به اضافه خرج خانواده.
واضح است که اگر کارگر نخورد، نیشامد و استراحت نکند،
نمی تواند نیروی کار بوجود بیاورد تا آنرا بفروشد.

بنابراین کارگر نیروی کار خود را به سرمایه دار می فروشد و مقداری
پول بعنوان مزد (که قیمت نیروی کار می باشد) دریافت می نماید،
کارگر با این پول نان و غذا برای خود و خانواده اش تهیه می-
کند، لباس می خرد ، استراحت می کند ، و بدین ترتیب نیروی کاری
را که از دست داده دوباره در خود بوجود می آورد.

روز بعد باز نیروی کارش را فروخته و مزد دریافت می کند. مجدداً
با آن مزد می خورد ، می آشامد و استراحت می کند و بجای نیروی
کار از دست رفته (فروخته شده) نیروی کار جدیدی را بوجود می آورد.
کاد لازم و کاد اضافی؛ کار لازم کاری است که کارگران برای خود
انجام داده و بابت آن مزد می گیرند ؛ ولی کار اضافی کاری است که
کارگران بدون دریافت هیچ پولی برای سرمایه دار انجام می دهند.



تولید ارزش اضافی:

سرمایه‌دار از یکطرف مواد خام می‌خرد، مواد سوختی می‌خرد و آنرا به کارخانه می‌برد؛ و از طرف دیگر نیروی کار کارگران را خریده تا از آن مواد خام، کالا تولید کنند. وقتی سرمایه‌دار نیروی کار را می‌خرد، نیروی کار متعلق به او می‌شود. و همانطور که نیروی کار متعلق به او می‌شود، کالایی را هم که کارگران می‌سازند متعلق به او خواهد شد. سرمایه‌دار به کارگران می‌گوید چه کالایی را تولید کنند، چقدر تولید کنند؛ و هدف نهایی‌اش هم بدست آوردن ارزش اضافی است.

اما این ارزش اضافی چگونه بدست می‌آید؟

فرض کنیم، سرمایه‌داری برای تولید کفش ۵۰۰ هزار تومان سرمایه‌گذاری می‌کند و از این ۵۰۰ هزار تومان ۲۰ هزار تومان مخارج کارخانه و ۳۸۰ هزار تومان صرف خرید مواد خام گردد؛ و ۱۰۰ هزار تومان هم بابت ارزش شش ماد کار کارگران داده شود.

۵۰۰ هزار تومان	= ۱۰۰ هزار تومان + ۳۸۰ هزار + ۲۰ هزار تومان
↓	↓
پولی که سرمایه‌دار سرمایه‌گذاری کرده	ارزش شش ماه کار کارگران
	تومان ↓ مواد خام
	مخارج کارخانه

و باز فرض کنیم قیمت هر جفت کفش برابر با ۱۰۰ تومان باشد و کارگران در این شش ماه ۵۰۰ جفت کفش تولید نمایند؛ خوب، حال اگر سرمایه‌دار ۵۰۰ جفت کفش را بفروشد، باز همان ۵۰۰ هزار تومان خودش بدستش می‌آید. در این جا پول تبدیل به سرمایه نشده است؛ چرا که ارزش اضافی به همراه خود نیاورده است. در نتیجه سرمایه‌دار برای بدست آوردن ارزش اضافی مجبور است کارگران را بیشتر از پولی که به آنها می‌دهد به کار بکشد. بهمین جهت به کارگران پولی برابر کار شش ماه آنها می‌دهد، ولی به جای شش ماه، یکسال کار می‌کشد. بنابراین وقتی کارگران دو برابر کار کنند، مخارج کارخانه و مواد خام نیز باید دو برابر شود. یعنی وقتی با شش ماه کار کارگران ۲۰ هزار تومان مخارج کارخانه و ۳۸۰ هزار تومان مواد خام مصرف شود، برای یکسال کار کارگران که تولید ۲ برابر می‌شود، مخارج کارخانه $۲۰ \times ۲ = ۴۰$ هزار تومان و مواد خام $۳۸۰ \times ۲ = ۷۶۰$ هزار تومان می‌شود.

۹۰۰ هزار تومان	= ۱۰۰ هزار تومان + ۷۶۰ هزار تومان + ۴۰ هزار تومان
↓	↓
سرمایه‌ای که سرمایه‌دار در جریان تولید	مزد شش ماه کارگران
	مواد خام
	مخارج کارخانه

کارگران که یا شش ماه کار، ۳۸۰ هزار تومان مواد خام و ۲۰ هزار تومان مخارج کارخانه، ۵۰۰ جفت کفش تولید می‌کنند، با یکسال کار، ۷۶۰ تومان مواد خام و ۴۰ هزار تومان مخارج کارخانه، ۱۰۰۰ جفت

کفش تولید خواهند کرد.

سرمایه‌دار با فروش ۱۰۰۰۰ جفت کفش، ۱۰۰۰۰ تومان بدست می‌آورد.

تومان ۱۰۰۰۰۰ = تومان ۱۰۰ × جفت کفش ۱۰۰۰۰

ولی می‌دانیم سرمایه‌دار ۹۰۰ هزار تومان پول به کار انداخته بود. پس این ۱۰۰ هزار تومان اضافی از کجا بدست آمد؟

$$۱۰۰۰۰۰ - ۹۰۰۰۰۰ = ۱۰۰۰۰۰$$



(پولی که سرمایه‌دار بکار انداخت)

۱۰۰ هزار تومان اضافی، ارزش اضافی است که از شش ماه کار اضافه‌ای که کارگران بدون دریافت مبلغی برای سرمایه‌دار انجام داده‌اند بدست آمده است. و در اینجا پول به سرمایه تبدیل می‌شود، زیرا ارزش اضافی با خود به همراه آورده است. ارزش اضافی که از کار اضافی کارگران بوجود می‌آید، منبع بزرگ ثروت سرمایه‌دار است و سرمایه‌داران را روز به روز دارا تر می‌کند.

حال با توجه به مطالب بالا، فکر کنیم بتوانیم معمای زیر را

حل کنیم:

چرا کارگران که در کارخانه کار می‌کنند،

در خانه کار می‌کنند،

اتاق خود را رنگ می‌زنند،



استراحت ندارند



به گردش نمی روند،

غذاهای ارزان و آنهم به مقدار کم می خورند،



لباسهای ارزان قیمت می پوشند،
به بچه‌هایشان پول جیبی نمی دهند، و یا کم می دهند،



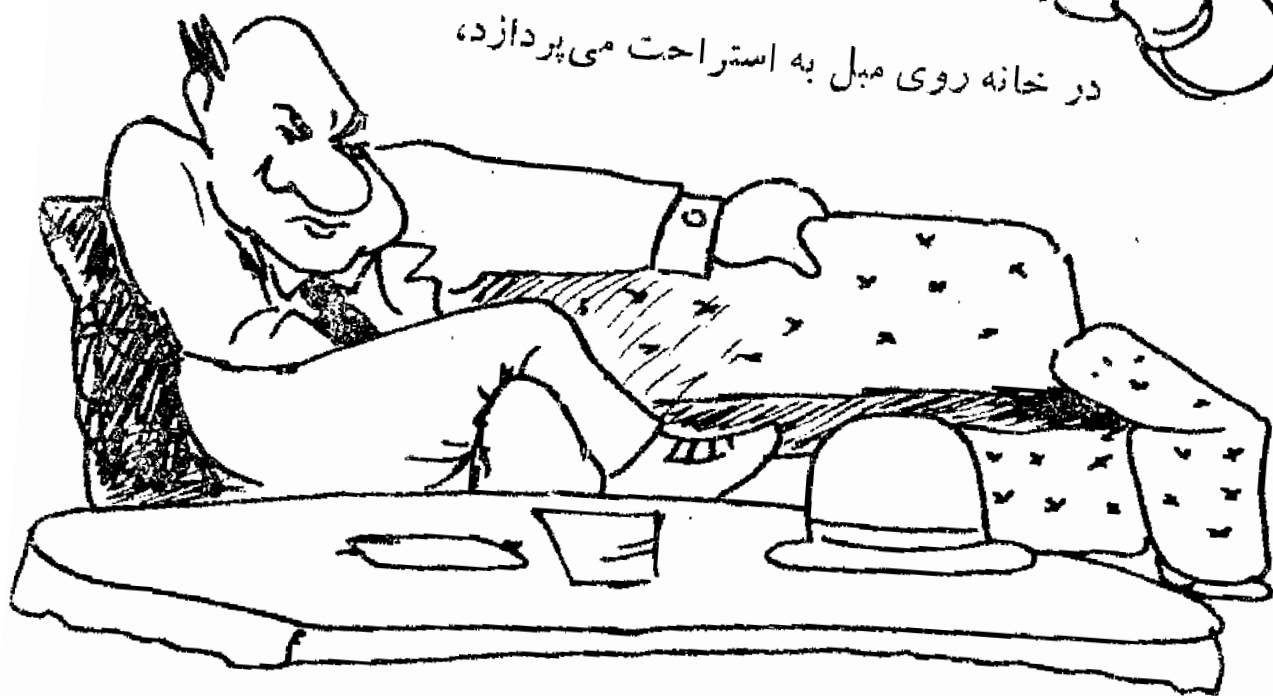
باز هم همیشه جیبشان خالی ست و سر خر جی باز نهایشان چانه میزنند؟



ولی:
سرمایه‌دار که در کارخانه دستش را توی جیبش کرده و به
کارگران دستور می‌دهد،

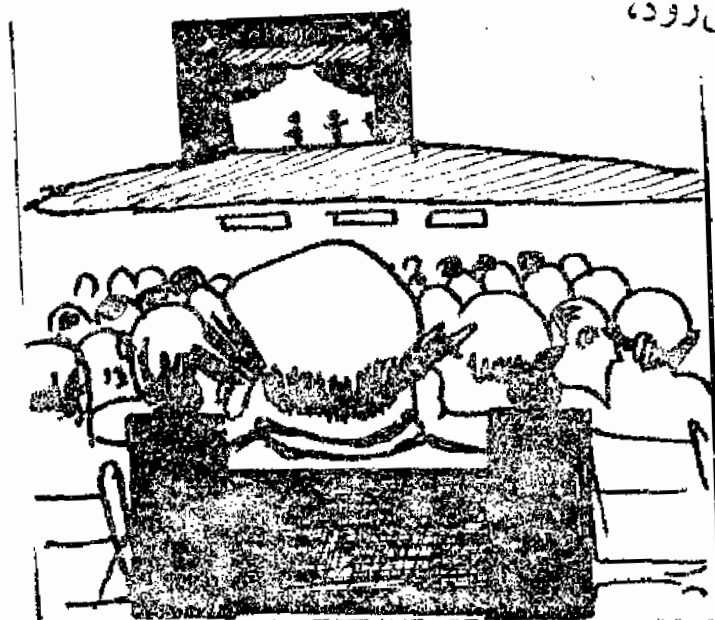


در خانه روی میبل به استراحت می‌پردازد،

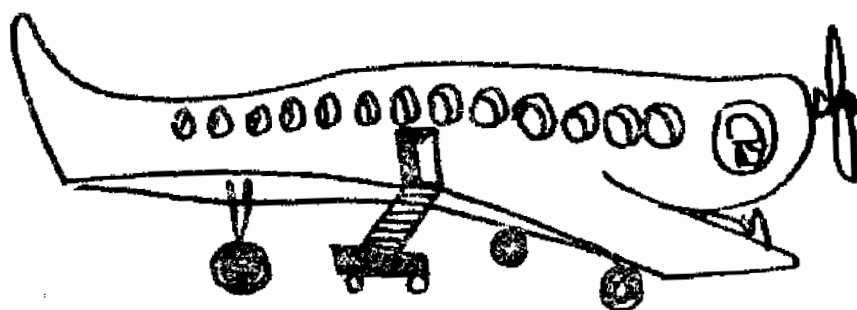


به تاتر، تالارهای موسیقی، شکارگاههای خصوصی و سایر تفریح-

گاهها می رود،



سالی چند بار برای گردش به اروپا سفر می کند،



بهترین غذاها را می خورد.



بهترین مشروبات را می نوشد،

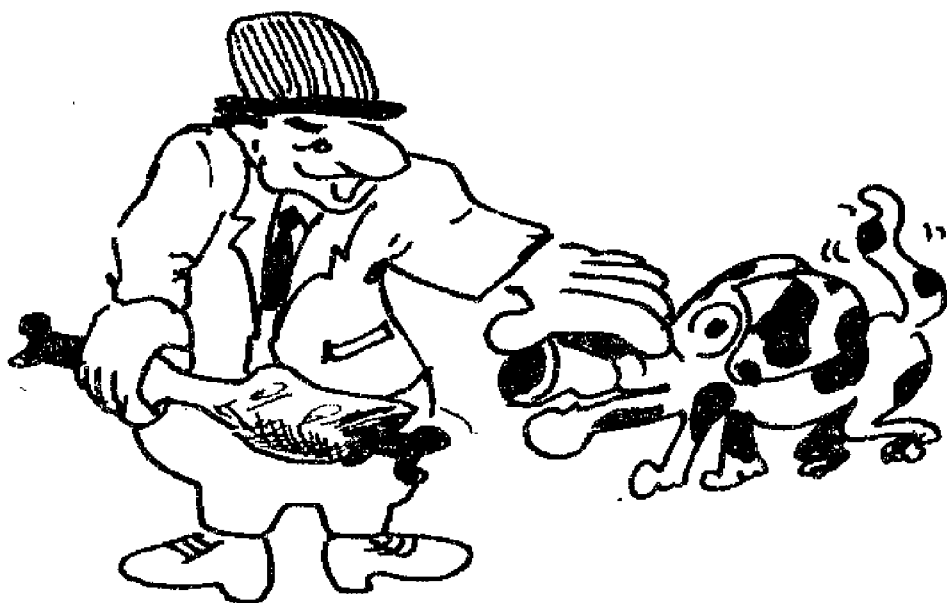
بهترین لباسها را می پوشد،

روزی چند هزار تومان بهر کدام از بچه‌هایش پول تو جیبی

می دهد،



و حتی روزی صدها، تومان هم خرج سگش می کند،



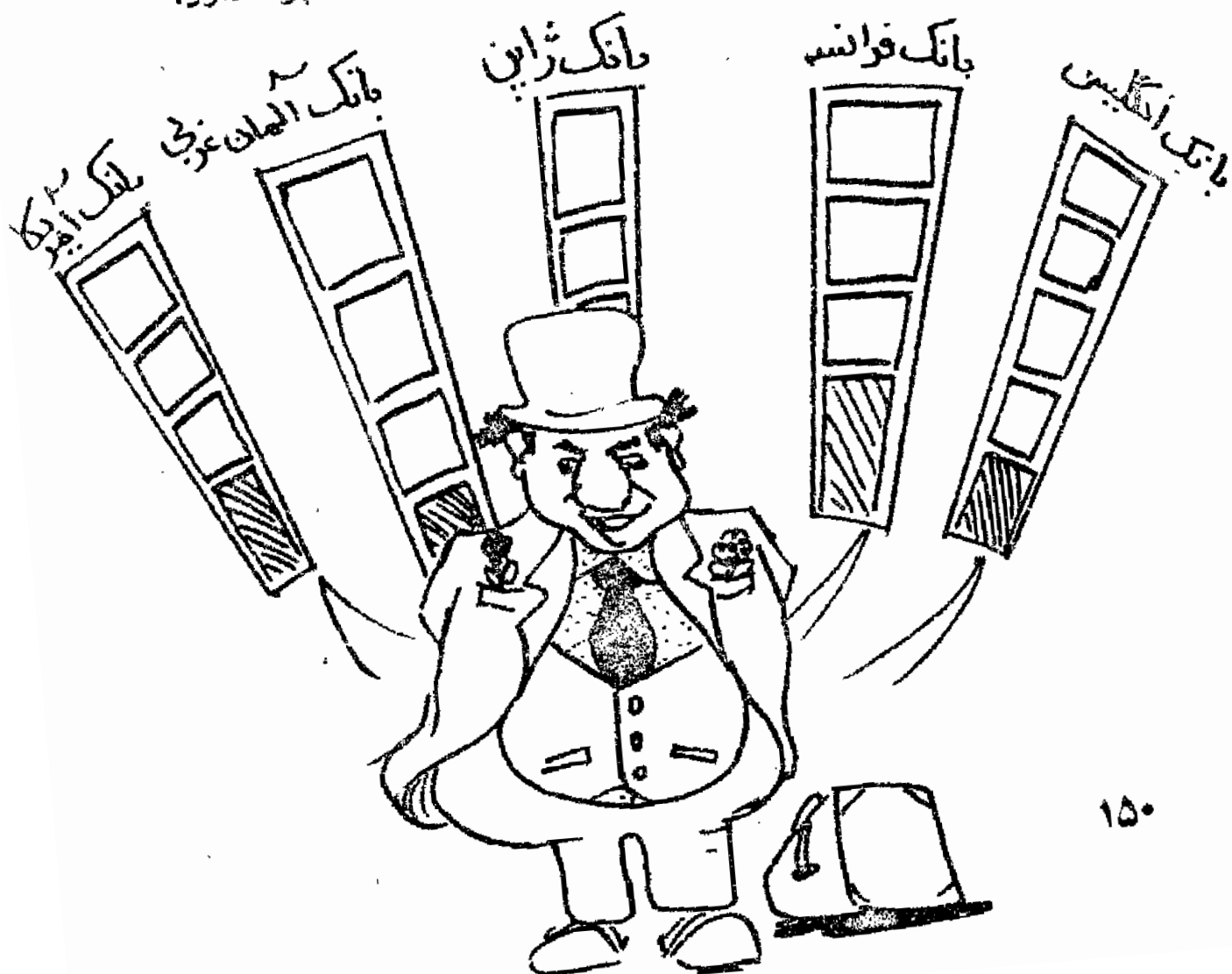
برای آرایش زنش هم هزارها تومان می پردازد،



باز کیفش، پر از پول است،



و در بانکهای داخلی و خارجی نیز میلیونها تومان پول دارد؟



بله، جواب این معما، همانطور که خودتان هم می دانید این است: ارزش اضافی که از کار اضافی کارگران بوجود می آید، ثروت و اوانی برای سرمایه دار به بار می آورد، وای کارگران که از طریق سرمایه دار استثمار می شوند، به سختی می توانند شکم خود و خانواده شان را سیر کنند.

سرمایه ثابت و سرمایه متغییر:

آن قسمت از سرمایه سرمایه دار را که صرف ماشینهای تولید، ساختمانهای کارخانه، کارخانهها، مواد خام و مواد سوختی می گردد، سرمایه ثابت می نامند؛ و قسمت دیگر سرمایه را که صرف خرید نیروی کار (مزد کارگران) می شود، سرمایه متغییر می گویند.

نرخ ارزش اضافی:

نرخ ارزش اضافی و یا نرخ استثمار، نشان میدهد که درجه استثمار تا چه حد می باشد. وقتی ما نرخ ارزش اضافی (نرخ استثمار) را بدست بیاوریم، پی خواهیم برد که کارگران چه مقدار از کار روزانه را برای خود کار کرده اند، و چه مقدار برای سرمایه دار. نرخ ارزش اضافی (نرخ استثمار) از تقسیم ارزش اضافی بر سرمایه متغیر بدست می آید.

$$\text{نرخ ارزش اضافی} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{کل سرمایه}} \times 100 = \text{نرخ ارزش اضافی} = \text{نرخ استثمار}$$

اما چون ارزش اضافی از کار اضافی کارگران بدست می آید و سرمایه متغیر هم که مزد کارگران است در مقابل کار لازم به کارگران داده می شود، نرخ ارزش اضافی را می توان از تقسیم کار اضافی بر کار لازم نیز بدست آورد.

$$\text{نرخ ارزش اضافی} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر}} \times 100\% = \frac{\text{زمان کار اضافی}}{\text{زمان کار لازم}} \times 100\%$$

مسئله :

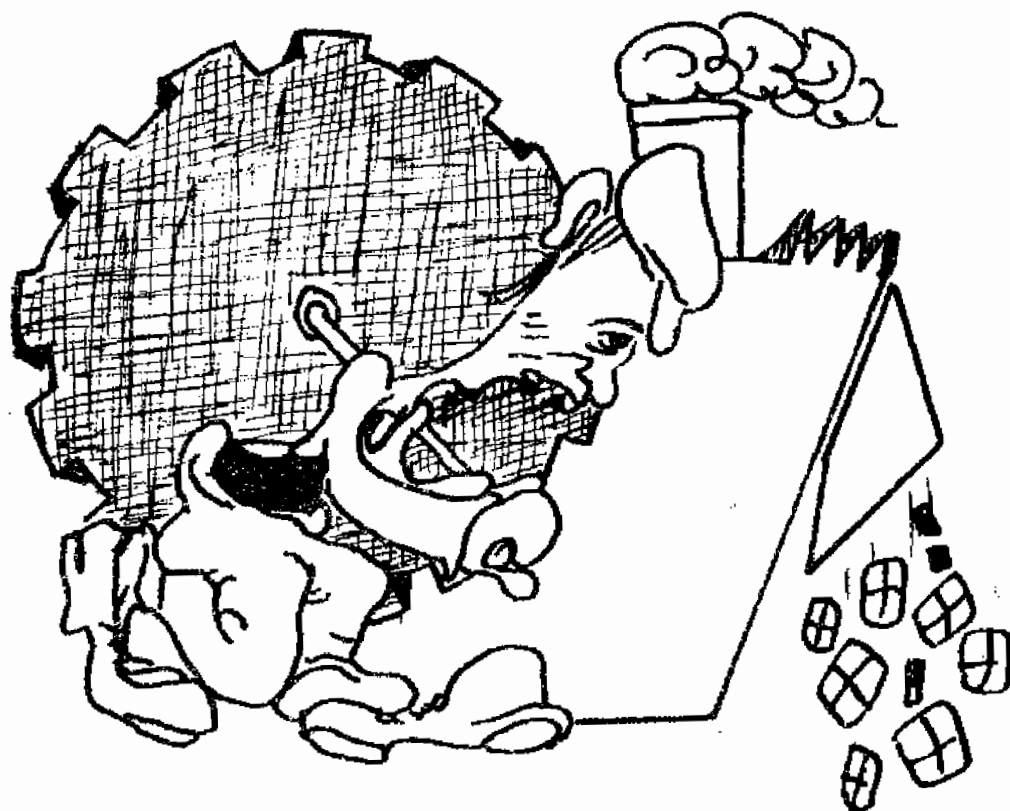
فرض کنیم کارگری در روز ۸ ساعت کار می کند، و روزانه ۴۰ تومان مزد می گیرد؛ این کارگر اگر در هر روز ۴۰ تومان هم ارزش اضافی بوجود بیاورد، نرخ ارزش اضافی چقدر خواهد شد؟

$$\text{نرخ ارزش اضافی} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر}} = \frac{40 \text{ تومان}}{40 \text{ تومان}} \times 100\% = 100\%$$

می بینیم نرخ ارزش اضافی ۱۰۰٪ شده است، و این به آن مفهوم است که کارگر نصف زمان کار را برای خودکار کرده است، و نصف دیگر را برای سرمایه دار. یعنی کار لازم ۴ ساعت و کار اضافی هم ۴ ساعت می باشد.

ارزش اضافی مطلق و ارزش اضافی نسبی:

اگر سرمایه دار ساعات کار روزانه را زیادتر کند، بطوریکه کار لازم (کاری که کارگر برای خود انجام می دهد) ثابت بماند، ولی کار اضافی (کاری که کارگر بدون دریافت مزد برای سرمایه دار انجام می دهد) بیشتر شود، نرخ ارزش اضافی بالا می رود، یعنی درجه استثمار شدیدتر می گردد.



مثلاً در مثال بالا که ساعات کار روزانه ۸ ساعت بود، به ۱۰ ساعت افزایش می‌یابد بدون اینکه مزد کار گزینا شود. یعنی کار گزینا روزانه ۸ ساعت کار می‌نمود، از این ۸ ساعت ۴ ساعت را برای خود (کار لازم) و ۴ ساعت را برای سرمایه‌دار (کار اضافی) کار می‌کرد. اما حال که کار روزانه به ۱۰ ساعت افزایش یافته، باز هم مانند قبل ۴ ساعت را برای خود کار می‌کند (کار لازم ثابت مانده)، در حالیکه برای سرمایه‌دار ۶ ساعت کار می‌نماید (کار اضافی زیادتر شده). یعنی برای سرمایه‌دار ۲ ساعت بیشتر کار می‌کند؛ و به همین جهت نرخ ارزش اضافی بیشتر می‌شود.

$$\text{نرخ ارزش اضافی} = \frac{\text{۶ ساعت زمان کار اضافی}}{\text{۴ ساعت زمان کار لازم}} \times 100\% = 150\%$$

به ارزش اضافی‌ای که در نتیجه طولانی‌تر شدن کار روزانه بدست می‌آید، ارزش اضافی مطلق می‌گویند. سرمایه‌دار تشنه ارزش اضافی است؛ ولی نمی‌تواند هر چه قدر دلش بخواهد، ساعات کار روزانه را

زیاد کند؛ زیرا کارگرمدت زمانی را باید صرف خوردن کند و بعلاوه به خواب و استراحت، احتیاج دارد. همچنین کارگران برای کم کردن ساعات کار روزانه همواره با سرمایه‌داران به مبارزه پرداخته‌اند. بدین ترتیب سرمایه‌دار می‌بیند که زیاد کردن کار روزانه چندان آسان نیست، پس می‌آید و راه دیگری را برای زیاتر کردن ارزش اضافی انتخاب می‌کند و آن راه بدین صورت است که ساعات کار روزانه کارگران را ثابت نگاه می‌دارد؛ ولی زمان کار لازم را کم می‌نماید.

در مثال قبلی ما ساعات کار روزانه کارگران ۸ ساعت بود، و کارگران از این ۸ ساعت، ۴ ساعت را برای خود (یعنی زمان کار لازم ۴ ساعت بود)، و ۴ ساعت دیگر را هم برای سرمایه‌دار و در جهت تولید ارزش اضافی کار می‌نمودند (کار اضافی ۴ ساعت بود).

حال سرمایه‌دار می‌آید و زمان کار لازم را کم‌تر می‌کند؛ فرض کنیم زمان کار لازم را که ۴ ساعت بود، به ۳ ساعت کاهش دهد، در نتیجه ۱ ساعت به کار اضافی اضافه خواهد شد. یعنی کار اضافی که برابر با ۴ ساعت بود، ۵ ساعت می‌شود. در این صورت بینیم نرخ ارزش اضافی چقدر می‌شود:

$$\text{نرخ ارزش اضافی} = \frac{\text{زمان کار اضافی}}{\text{زمان کار لازم}} \times 100 = \frac{5}{3} \times 100 = 166\%$$

ارزش اضافی‌ای که در نتیجه کم شدن کار لازم و زیاد شدن کار اضافی به همان نسبت، بدست آید، ارزش اضافی نسبی می‌باشد.

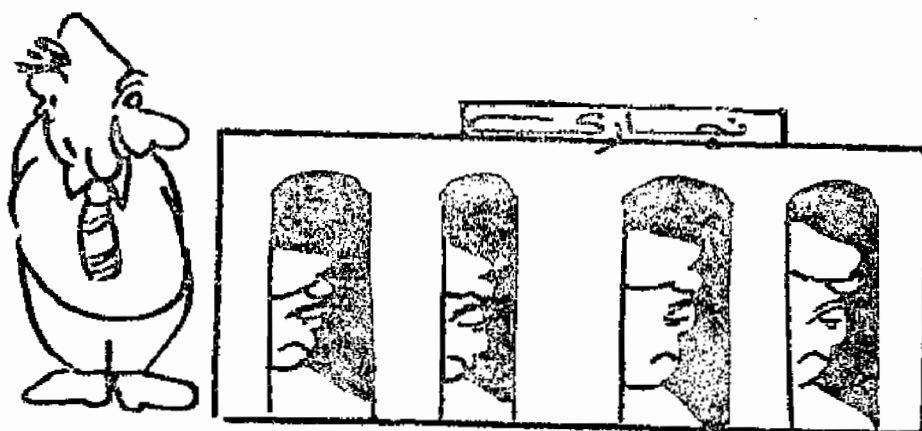
رشد سرمایه‌داری در صنعت:

مراحل سرمایه‌داری عبارتند از سه مرحله همکاری ساده سرمایه‌داری،

مانوفاکتور سرمایه‌داری و مرحله تولید ماشینی و صنعت بزرگ

۱- همکاری ساده سرمایه‌داری:

در این مرحله، سرمایه‌دار در یک زمان واحد تعداد زیادی کارگر را در یک کارگاه (در یک مکان) جمع می‌کند و همه آنها را که در یک رشته مهارت داشتند، و یک کار را انجام می‌دادند، بکار می‌گرفت.

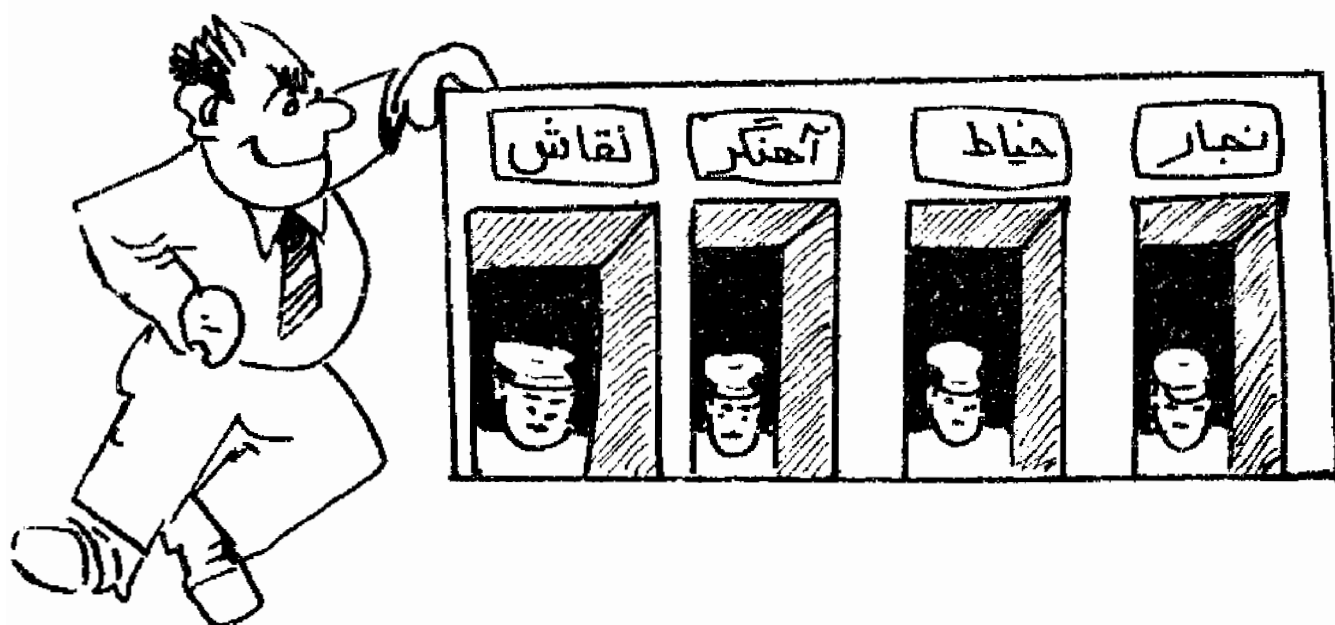


چند کارگر وقتی همزمان و با همکاری یکدیگر کاری را انجام دهند، بهتر و سریعتر کار می‌کنند و در نتیجه تولید بیشتر از زمانی خواهد شد که همین چند کارگر بدور از هم و جداگانه کار کنند.

۲- مانوفاکتور سرمایه‌داری:

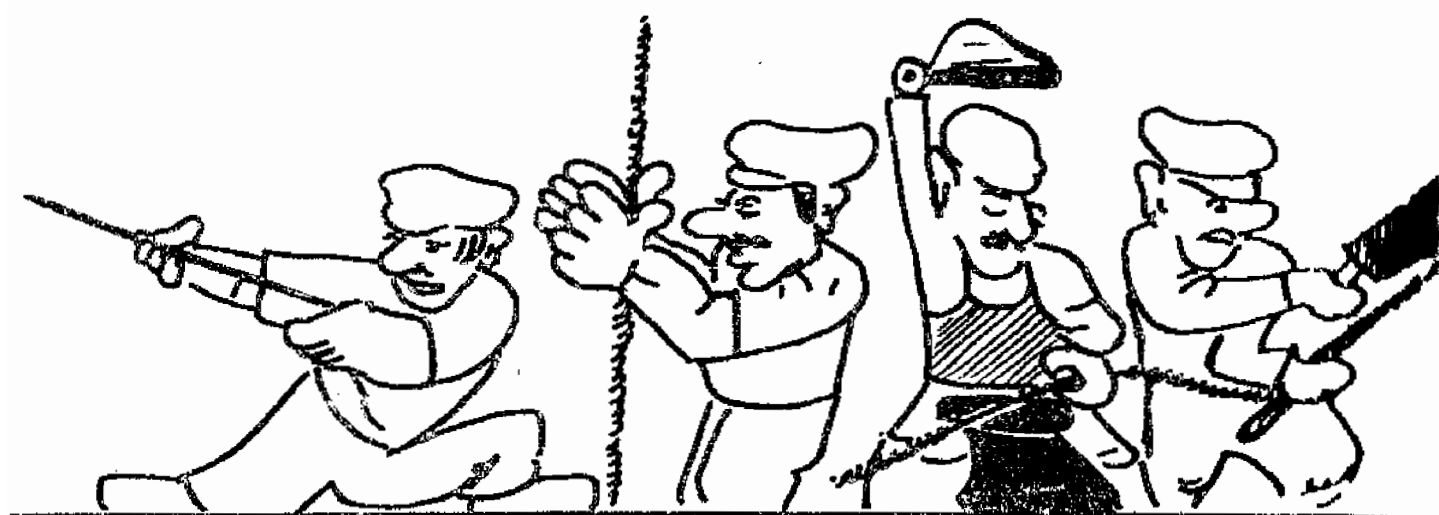
با رشد همکاری ساده سرمایه‌داری، بتدریج در کارگاهها تقسیم کار بوجود آمد؛ و مرحله دوم سرمایه‌داری یعنی مانوفاکتور سرمایه‌داری جای مرحله قبلی را گرفت. مانوفاکتور سرمایه‌داری به دو راه بوجود آمد. راه اول بدین شکل بود که سرمایه‌داران، متخصصان در رشته‌های مختلف را به کار می‌گرفتند.

کارگران با هم کار می کردند، ولی مانند مرحله قبلی يك کار را انجام نمی دادند؛ زیرا هر کدام در رشته ای تخصص و مهارت داشت؛ با این وجود همه آنها با مهارت در رشته های مختلف، يك کالای خاصی را تولید می کردند.



مثلا سرمایه دار برای تولید درشکه از نجار و خیاط و آهنگر و چوب بر گرفته تا همیشه گر و نقاش و غیره را بکار می گرفت تا برای او درشکه بسازند.

راه دوم این بود که سرمایه دار، پیشه و رانی را که فقط دارای يك رشته بودند، در کارگاه جمع می کرد و آنها را به کار می کشید. به عنوان مثال مانوفاکتور سوزن سازی با این روش بوجود آمد. در مانوفاکتور سوزن سازی سیم از زیر دست چندین کارگر می گذشت تا سرانجام سوزن ساخته می شد. یکی سیم را می کشید، دیگری سیم را تاب می داد، سومی آنها را قطع می کرد، چهارمی نوک آنها را تیز می کرد و غیره.



سرمایه‌داران، کارگران مانوفاکتور را به شدیدترین و بیرحمانه‌ترین شکل استثمار می‌کردند. آنها از کارگران روزانه هیچ‌ده ساعت و حتی از این هم بیشتر کار می‌کشیدند؛ و در مقابل این همه کار، مزد کمی به آنها می‌دادند.

۳- مرحله تولید ماشینی و صنعت بزرگ:

در این مرحله که سومین و تکامل یافته‌ترین مرحله سرمایه‌داری است، کارگاهها به کارخانه‌ها تبدیل می‌شوند. استفاده از کارخانه، تولیدات را بیشتر و کالاها را ارزان‌تر نمود؛ زیرا بوسیله کارخانه برای تولید کالاها وقت کمتری مصرف می‌شد؛ و همین امر باعث شد که بسیاری از تولیدکنندگان کوچک ورشکست شوند.

در مرحله تولید ماشینی، سرمایه‌داران به استثمار هر چه بیشتر کارگران پرداختند. آنها حتی زنان و کودکان را به کار کشیدند.

در نظام سرمایه‌داری کار و تولید اجتماعی است. چند هزار کارگر که در کارخانه‌ای کار می‌کنند، همه آنها بطور دسته جمعی یک کالا را تولید می‌کنند. هیچ کارگری نمی‌تواند بگوید که این کالا را



من تولید کرده‌ام. زیرا یک کارگر کارخانه به تنهایی قادر نیست محصولی را تولید کند. اما تمام کارگران کارخانه، با کمک یکدیگر قادرند کالا تولید نمایند. بنابراین می‌بینیم که کار در سرمایه‌داری خصالت اجتماعی دارد. علاوه بر این کارخانه‌ها نیز برای تولید به هم وابسته هستند. مثلاً کارخانه اتومبیل‌سازی احتیاج به فولاد دارد در از این جهت به کارخانه فولاد سازی وابسته است؛ کارخانه فولادسازی هم برای تولید فولاد احتیاج به زغال سنگ دارد، و از این جهت به معادنهای زغال سنگ وابسته است و غیره غیره. همینطور تمام کارخانه‌ها به هم وابسته‌اند هستند. اینجاست که می‌گوییم تولید خصالت اجتماعی دارد.

اما مالکیت بروسایل تولید خصوصی است. کار و تولید اجتماعی است، ولی مالکیت خصوصی است. تضاد اساسی در نظام سرمایه‌داری، تضاد بین کار و تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی می‌باشد.

دستمزد:

آیا زمانی که کارگر برای سیر کردن شکم خود و خانواده‌اش

به نزد سرمایه‌دار می‌رود، نیروی کارش را می‌فروشد یا کارش را؟
سرمایه‌دار برای اینکه کارگر متوجه نشود که دارد استثمار می-
شود می‌گوید:

– «کارگر در ازای کاری که انجام می‌دهد مزد می‌گیرد. یعنی
مزد، قیمتِ کاری است که کارگر انجام می‌دهد.»

از جملهٔ بالا چنین می‌توان برداشت نمود که کارگر کارش را
به سرمایه‌دار می‌فروشد، نه نیروی کارش را. ولی آیا چنین است؟ آیا
شما می‌توانید چیزی را که ندارید بفروشید؟ پر واضح است که خیر.
بنابراین کارگر هم برای آنکه بتواند کار را بفروشد، باید آنرا از
قبل داشته باشد: درحالی‌که کار از قبل موجودیت ندارد؛ و کارگر ابتدا
باید به کارخانه (محل کار) رفته و سپس بوسیلهٔ کاری که انجام می‌دهد
کالا تولید نماید. تا اینجا دانستیم کار کالاییست. پس چه چیزی کالا است؟
کارگر از فروش چه چیزی امرار معاش می‌کند؟

هر چیزی برای اینکه بتوان آنرا فروخت، باید واقعاً وجود
داشته باشد. نمی‌توان کالایی را بدون اینکه وجود داشته باشد، خرید
و یا فروخت.

کارگر با فروش نیروی کار امرار معاش می‌کند. نیروی کار
کالا می‌باشد، زیرا از قبل در کارگر موجود می‌باشد.

وقتی سرمایه‌دار به کارگر مزد می‌دهد و انمود می‌کند که برای
تمام کار انجام شده، آن مزد را می‌پردازد. این است که استثمار بخوبی
خود را نشان نمی‌دهد. مثلاً در نظام فئودالی دهقان در هفته چهار یا پنج
روز را برای ارباب کار می‌کرد و دو یا سه روز را نیز برای خود کار
می‌نمود. در اینجا استثمار کاملاً روشن بود؛ و دهقان بخوبی می‌دید
که ارباب بطور بی‌رحمانه‌ای او را به کار می‌کشد.

در نظام سرمایه‌داری هم مزد در واقع پولی است که بابت کار

لازم پرداخت می‌کردد.

فرض کنیم کارگری در روز ۱۰ ساعت کار می‌کند. اگر ارزش کار در هر ساعت برابر با ۱۰ تومان باشد و سرمایه‌دار روزانه ۵۰ تومان بابت مزد بپردازد، در واقع کارگر مزد ۵ ساعت کاری را که انجام داده دریافت کرده و مزد ۵ ساعت دیگر را دریافت ننموده است. ۵ ساعت کاری که مزدش پرداخت شده، کار لازم (کاری که کارگر برای خود انجام داده است) و ۵ ساعتی که مزدش پرداخت نشده، کار اضافی (کاری که کارگر برای سرمایه‌دار انجام می‌دهد، و بدین ترتیب ارزش اضافی تولید می‌نماید.) می‌باشد. اما همان‌طور که گفتیم، مزد، این تصور را بوجود می‌آورد که سرمایه‌دار ۵۰ تومان را برای تمام کار انجام شده (۱۰ ساعت کار) پرداخته است.



بنابر این مزد این واقعیت را که کار روزانه کارگر به کار لازم (کاری که مزدش پرداخت شده) و کار اضافی (کاری که مزدش پرداخت نشده)، تقسیم می شود مخفی می کند.

شکلهای مختلف مزد

«گاہ مزد»، یکی از شکل های مختلف مزد است که بر اساس طول زمان کار پرداخت می گردد. «گاہ مزد» انواع مختلفی دارد که عبارتند از مزد ساعتی، مزد روزانه، مزد هفتگی، مزد ماهیانه.

فرض کنیم کارگری روزانه ۸ ساعت کار می کند و در این ۸ ساعت ۸۰ تومان مزد می گیرد؛ قیمت هر ساعت کار کارگر بطور متوسط ۱۰ تومان است. حال اگر مزد روزانه ثابت بماند (همان ۸۰ تومان)، ولی زمان کار روزانه ۲ ساعت طولانی تر شود (یعنی ۱۰ ساعت شود)، قیمت هر ساعت کار کارگر می شود ۸ تومان. یعنی مزد او در هر ساعت ۲ تومان کمتر می شود. این است که کارگر هر چه بیشتر کار کند، مزد کمتری می گیرد.

گاه مزد این فرصت را به سرمایه دار می دهد که هر گاه بازار کالا عالی بود، مدت کار روزانه را طولانی کند، و هر گاه شرایط بازار خوب نبود، به میل خود مدت کار روزانه را کوتاه نماید. بدین ترتیب «گاہ مزد» تنها و تنها شدت استثمار کارگر را زیاد می کند.

مسئله ۱: کارگری روزانه ۸ ساعت کار می کند، و در این ۸ ساعت، ۸۰ تومان مزد می گیرد؛ این کارگر بابت هر یک ساعت چقدر مزد دریافت می کنند؟

$$\text{جواب: تومان } 10 = \frac{80 \text{ تومان}}{8 \text{ ساعت}} = \frac{\text{مزد کار روزانه}}{\text{ساعت کار روزانه}} = \text{مزد هر يك ساعت کار}$$

مسئله ۲- بازار برای فروش کالا عالی است؛ سرمایه‌دار کار روزانه کارگر را که قبلاً ۸ ساعت بود، ۴ ساعت طولانی‌تر می‌کند. یعنی کار روزانه کارگر از ۸ ساعت به ۱۲ ساعت افزایش می‌یابد. حال اگر مزد روزانه کارگر هم از ۸۰ تومان به ۹۰ تومان برسد، قیمت هر يك ساعت کار کارگر چقدر خواهد شد؟

$$\text{جواب: ریال } 75 = \frac{90 \text{ تومان}}{12 \text{ ساعت}} = \frac{\text{مزد کار روزانه}}{\text{ساعت کار روزانه}} = \text{مزد هر يك ساعت کار}$$

مسئله ۳- بازار برای فروش کالا نامناسب است، سرمایه‌دار کار روزانه را از ۸ ساعت به ۴ ساعت می‌رساند (یعنی به اندازه ۴ ساعت مدت کار روزانه را کوتاه‌تر می‌کند.)، حال اگر مزد کارگر در هر ساعت همان ۱۰ تومان باشد، مزد روزانه او چقدر خواهد بود؟
تومان ۴۰ = ۴ ساعت × ۱۰ تومان = ساعات کار روزانه × مزد يك ساعت کارگر = مزد روزانه کارگر

بنابراین نه تنها زمانیکه ساعات کار طولانی شود مزد کارگر پایین می‌آید، بلکه اگر مهلت کار روزانه کوتاه‌تر هم گردد، مزد کار روزانه کمتر خواهد شد.

«کادمزد» شکلی دیگر از مزد است که براساس تعداد محصولات تولیدی که کارگر تولید می‌کند پرداخت می‌گردد. وقتی مزد براساس ساعت و یا روز پرداخت گردد، سرمایه‌دار با خود می‌گوید:

«همه کارگران به يك اندازه مهارت ندارند، بنابراین اگر کار مزد را براساس ساعت و یا روز بدهم، امکان دارد بعضی از کارگران بسیار کند کار کنند، و بدین ترتیب کلاه گشادی بر سر من بگذارند. به

جاملر اینکه کلاه سرم نرود، بهتر است مزد کارگران را بر اساس تعداد قلعائی که می سازند پردازم.»

هرگاه کارگران کارخانه در روز ۸ ساعت کار کنند و روزانه ۸۰ تومان مزد بگیرند، سرمایه دار کارگر ماهری را در نظر می گیرد که در این ۸ ساعت مثلاً ۲۰ قطعه ساخته است؛ بدین ترتیب سرمایه دار بتعداد هر قطعه ۴ تومان به کارگران می پردازد.



سرمایه داران «کارمزد» را تنها برای استثمار بیشتر کارگران انتخاب می کنند.

مزد اسمی و مزد واقعی:

در اولین مراحل تکامل سرمایه داری، مقدار بسیار زیادی از مزد کارگران بصورت اجناس مورد لزوم آنها (برنج، نان، روغن، و...) پرداخت می شد؛ و آخر سر، وقتی سرمایه دار و کارگر می خواستند تصفیه حساب کنند، کارگر یا اصلاً چیزی طلبکار نمی شد، و یا مقدار

بسیار کمی طلبکار می شد که آن را بصورت پول دریافت می نمود.
امروزه در بیشتر کشورهای سرمایه داری مزد کارگران بصورت
پول پرداخت می گردد. مزدی را که بصورت پولی پرداخت گردد،
مزد اسمی و مزدی را که بصورت اجناس به کارگر داده شود، مزد واقعی
می گویند.



آنچه روشن است این است که، کارگران، پولی (مزد اسمی)
را که از سرمایه دار می گیرند، نمی توانند بخورند؛ بنابراین با آن پول،
نان، برنج، گوشت، پنیر، لباس، کفش و غیره می گیرند؛ که این مزد
واقعی آنها محسوب می شود.

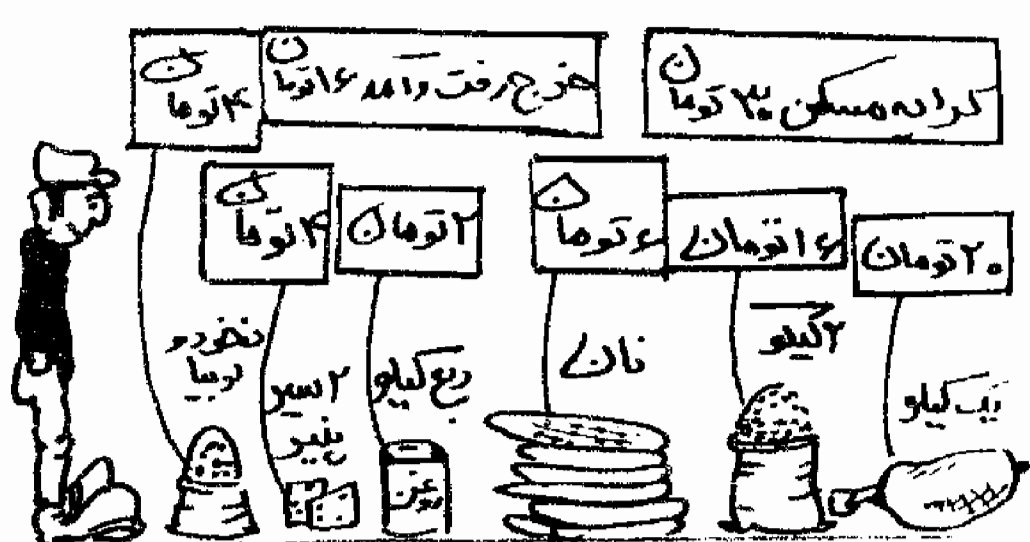
مزد واقعی نشان می دهد که کارگران تا چه حدودی می توانند
با پولی که بدست می آورند زندگی خود و خانواده شان را بگردانند.
اگر مزد اسمی کارگران کمی بیشتر شود، و در کنار آن قیمت
کالاها هم به نسبت زیادتری بالا رود، مزد واقعی پایین می آید. بامثال
زیر، مطلب را روشن میکنیم:

فرض کنیم کارگری روزانه ۱۰۰ تومان مزد می گیرد؛ حال اگر
گوشت هر کیلو برابر با ۲۰ تومان، برنج کیلویی ۸ تومان، نان دانه ای
۱ تومان، روغن کیلویی ۸ تومان، لوبیا و نخود کیلویی ۸ تومان



و از رایه مسکن هم روزی ۳۰ تومان باشد، مزد واقعی کارگر چقدر است؟ یعنی این کارگر با روزی ۱۰۰ تومان تا چه حدودی می تواند نیازهای خود و خانواده اش را رفع نماید؟

جواب: کارگر با روزی ۱۰۰ تومان می تواند روزانه یک کیلو گوشت (۲۰ تومان)، ۲ کیلو برنج (۱۶ تومان)، ۶ عدد نان (۶ تومان) ربع کیلو روغن (۲ تومان)، ۲ سیر پنیر (۴ تومان)، نیم کیلو لوبیا و نخود (۳ تومان) بخرد؛ و ۳۰ تومان کرایه مسکن بپردازد و ۱۸ تومان هم خرج رفت و آمد و پس انداز برای خرید پوشاک و غیره کند. می بینیم که مزد



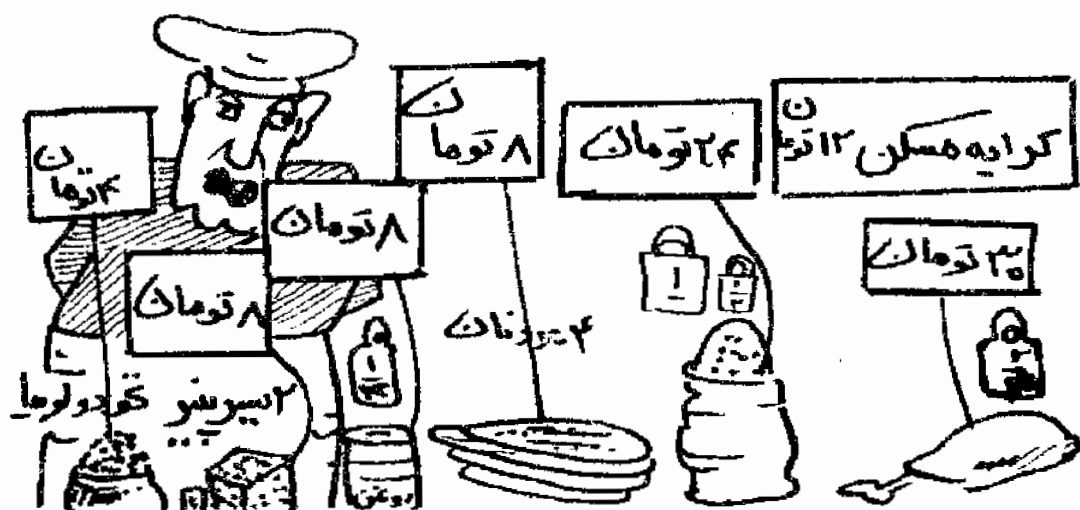
اسمی کارگر روزانه ۱۰۰ تومان است؛ و مزد واقعی کارگر روزانه ۱ کیلو گوشت، ۲ کیلو برنج، ۶ عدد نان، ربع کیلو روغن، نیم کیلو لوبیا

و نخود، ۲ سیر پنیر و ۳۰ تومان کرایه منزل و ۱۸ تومان نیز خرج رفت و آمد و غیره می باشد.

حال اگر مزد روزانه کارگراز ۱۰۰ تومان به روزی ۱۲۰ تومان افزایش یابد، ولی قیمت کالاها ۲ برابر شود، مزد واقعی (همانطور که گفتیم) پایین می آید.

بر فرض آنکه قیمت تمام کالاها ۲ برابر شود، و مزد کارگر هم از ۱۰۰ تومان به ۱۲۰ تومان افزایش یابد، مزد واقعی چنین می شود:

سه ربع کیلو گوشت (۳۰ تومان)، یک کیلو و نیم برنج (۲۴ تومان)، ۴ عدد نان (۸ تومان)، ربع کیلوروغن (۴ تومان)، ۲ سیر پنیر (۸ تومان)، ربع کیلو لویا و نخود (۴ تومان)، ۳۰ تومان کرایه مسکن و ۱۲ تومان خرج رفت و آمد و خرید پوشاک و غیره.



می بینیم که چگونه با بالا رفتن قیمت کالاها، مزد واقعی پایین می آید. مثلاً در مثال بالا با بالا رفتن قیمت کالاها، مزد واقعی از ۱ کیلو گوشت و ۲ کیلو برنج و غیره، به سه ربع کیلو گوشت و یک کیلو و نیم برنج و غیره کاهش می یابد.

بنابراین اولین علت کاهش (پایین آمدن) مزد واقعی، بالا رفتن قیمت کالاهاست.

علت دیگر پایین آمدن مزد واقعی، زیاد شدن مالیاتها و یا بالارفتن اجاره مسکن می باشد.

در کشورهای سرمایه داری تعداد ساعات کار مردان و زنان یکی است، ولی مزد زنان کمتر از مردان است. همچنین کودکان نیز با انجام کار زیاد، مزد کمی دریافت می دارند. بدین ترتیب سرمایه داران منافع بسیار زیادی به جیب می زنند.

همینطور کارگران سیاه پوست و کارگران سفید پوست هم برای انجام کارهایی که شبیه به هم می باشند، مزدهای مختلف و نابرابری می گیرند. مثلاً در کشورهای وابسته افریقایی مزد کارگران سفید پوست، بطور متوسط ۱۰ برابر کارگران سیاه پوست می باشد. در آمریکا هم مزد کارگران سیاه پوست کمتر از مزد کارگران سفید پوست می باشد؛ که این نیز منبع درآمد بزرگی است برای سرمایه داران.

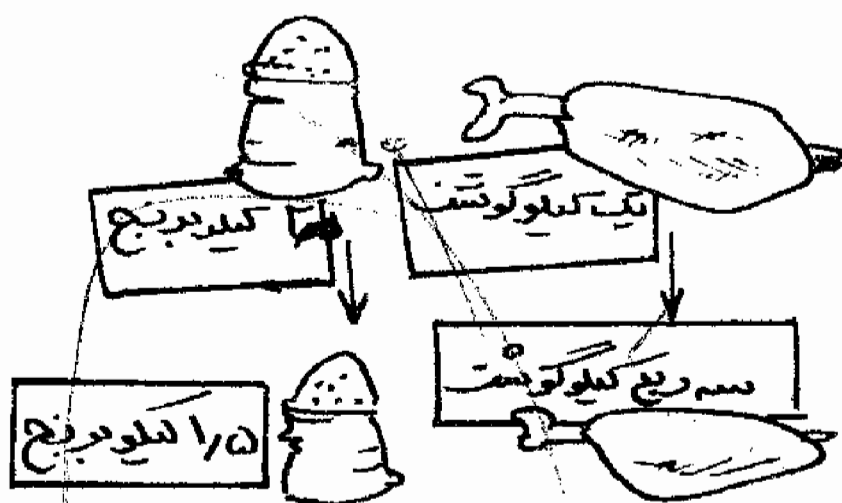
سرمایه داران برای اینکه بتوانند کارگران را سرکوب نمایند، اتحادیه سرمایه داران را تشکیل می دهند؛ یعنی بر علیه کارگران متحد می شوند. آنها برای مبارزه علیه طبقه کارگر از امکانات زیادی برخوردارند. این امکانات عبارتند از: پشتیبانی دولت، در اختیار داشتن پلیس و ارتش، در اختیار داشتن رادیو و تلویزیون و غیره و غیره.

کارگران هم برای اینکه بتوانند با سرمایه داران مبارزه کنند،

اتحادیه‌های خود را تشکیل می‌دهند. و از این طریق خود را در مقابل سرمایه‌داران متشکل می‌کنند. بدین ترتیب کارگران برای بالا بردن دستمزد مبارزه می‌نمایند. مبارزه کارگران برای بالا بردن دستمزد، مبارزه اقتصادی است.

کارگران علاوه بر مبارزه اقتصادی، مبارزه سیاسی نیز میکنند. مبارزه سیاسی، مبارزه‌ای است که هدفش نابود کردن نظام سرمایه‌داری می‌باشد.

پس مبارزه برای بالا بردن دستمزد، مبارزه اقتصادی، و مبارزه برای نابود کردن نظام سرمایه‌داری، مبارزه سیاسی می‌باشد.



فصل سوم:

جمع شدن سرمایه در دست سرمایه‌داران، زندگی کارگران را دشوار می‌کند:

بازتولید:

انسان برای اینکه بتواند به زندگی خود ادامه دهد، باید غذا بخورد، بنوشد، لباس بپوشد، و بطور کلی مصرف نماید. اما مگر جامعه می‌تواند بدون اینکه تولید کند، مصرف نماید؟ پر واضح است که خیر.

بنابراین انسان تولید می‌کند، و مصرف می‌نماید؛ دوباره تولید می‌کند و مصرف می‌نماید؛ باز تولید و باز مصرف و همینطور ادامه می‌یابد.

می‌دانیم که در نظام سرمایه‌داری، چون وسایل تولید تحت مالکیت خصوصی قرار دارد، تولید به این شکل صورت می‌گیرد که عده کمی

سرمایه‌دار که مالک وسایل تولید هستند، نیروی کار کارگران را می‌خرند و آنها را مجبور می‌نمایند بیش از آن‌مزدی که می‌گیرند، کار تولید کنند؛ چون در غیر این‌صورت سرمایه‌دار نمی‌تواند ارزش اضافی به دست بیاورد.

خوب، در اینجا آنچه مورد سؤال قرار می‌گیرد این است که این سرمایه‌دار با ارزش اضافی چه می‌کند؟ پاسخ این است که سرمایه‌دار، یا تمامی ارزش اضافی را به مصرف نیازهای شخصی خود و خانواده‌اش می‌رساند؛ و یا مقداری از آن را برای زندگی خود و خانواده مصرف می‌نماید و بقیه را برای گسترش سرمایه به کار می‌برد.

بنابراین در هر دو حالت، سرمایه‌دار تولید را متوقف نمی‌کند. مثلاً انسان، لباس، کفش، مواد غذایی و غیره تولید می‌کند؛ همین‌طور لباس، کفش، مواد غذایی و غیره مصرف می‌گردند.

باز هم لباس، کفش، مواد غذایی و غیره تولید می‌شود؛ که به این می‌گویند بازتولید.

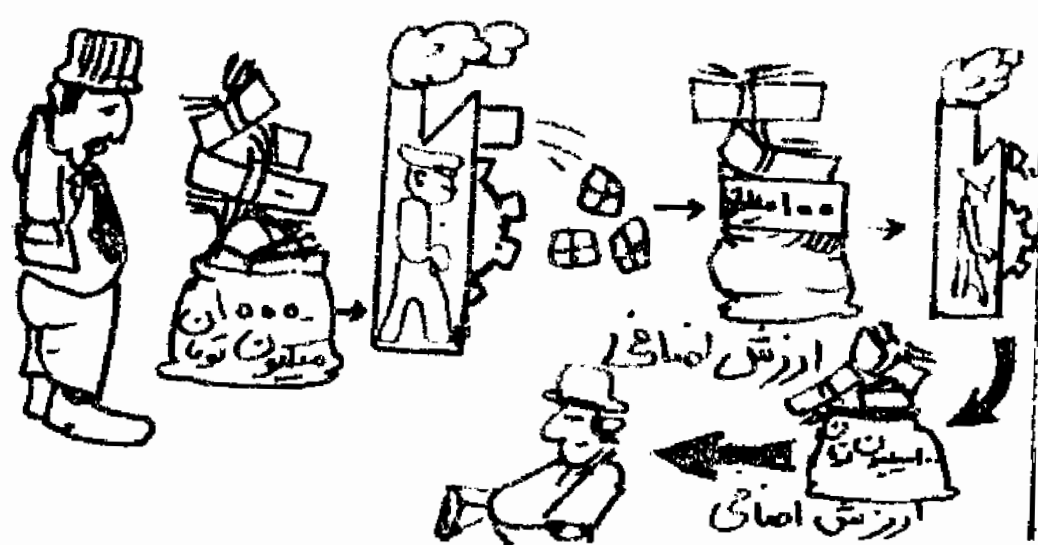
بازتولید دو نوع است: بازتولید ساده و بازتولید گسترده.

بازتولید ساده سرمایه‌داری:

در این نوع بازتولید، سرمایه‌دار هرچه ارزش اضافی بدست می‌آورد، صرف احتیاجات زندگی شخصی خود و خانواده‌اش می‌کند.

مثلاً فرض کنیم یک سرمایه‌دار، ۱۰۰۰ میلیون تومان سرمایه‌گذاری کرده است؛ و پس از یک سال سرمایه‌اش که ۱۰۰۰ میلیون بوده، بشود

۱۲۰۰ میلیون تومان. در اینجا ۲۰۰ میلیون تومان به سرمایه‌دار اضافه شده که از کار اضافی کارگران (یعنی از کاری که کارگران بدون دریافت هیچ‌گونه مزدی برای سرمایه‌دار انجام داده‌اند، بدست آمده است). این ۲۰۰ میلیون تومان، ارزش اضافی می‌باشد. حال اگر سرمایه‌دار تمام ارزش اضافی را (یعنی تمام ۲۰۰ میلیون تومان را) به مصرفهای شخصی خود برساند، در نتیجه آنچه برایش می‌ماند، همان ۱۰۰۰ میلیون تومان است. سرمایه‌دار مجدداً این ۱۰۰۰ میلیون تومان را به کار می‌اندازد و از آن، ۲۰۰ میلیون تومان ارزش اضافی بدست می‌آورد که باز هم تمام آنرا به مصرف می‌رساند.



می‌بینیم که در بازتولید ساده چیزی به سرمایه اضافه نمی‌شود، زیرا تمام ارزش اضافی صرف‌احتیاجات شخصی سرمایه‌دار و خانواده‌اش می‌شود.

بازتولید گسترده:

در این نوع بازتولید، سرمایه‌دار بخشی از ارزش اضافی را به مصرف شخصی خود و خانواده‌اش می‌رساند، و بخش دیگر آنرا

یعنی سرمایه‌دار با بخش دیگر ارزش اضافی، مواد خام بیشتری می‌خرد و کارگران بیشتری را به کار می‌گیرد.

مثلاً فرض کنیم سرمایه‌دار ۱۰۰ میلیون تومان از ۲۰۰ میلیون تومان ارزش اضافی را به مصرف شخصی برساند، و ۱۰۰ میلیون تومان از دیگر را برای توسعه تولید بکاربرد؛ در این صورت ۱۰۰ میلیون تومان از ارزش اضافی به سرمایه سابق اضافه می‌شود، و بدین ترتیب بخشی از ارزش اضافی به سرمایه تبدیل می‌گردد.

اضافه شدن قسمتی از ارزش اضافی را به سرمایه، انباشت سرمایه می‌گویند. بنابراین انباشت سرمایه یعنی تبدیل شدن قسمتی از ارزش اضافی به سرمایه.



اما آنچه برای ما روشن است این است که این ارزش اضافی از طریق استثمار طبقه کارگر بدست می‌آید. سرمایه هم از اضافه شدن قسمتی از این ارزش اضافی افزایش پیدا می‌کند. پس در نتیجه می‌بینیم که افزایش سرمایه تنها و تنها از طریق استثمار طبقه کارگر صورت می‌پذیرد.

اما هدف سرمایه‌دار از انباشت سرمایه چیست؟ بله، هدف کاملاً

روشن است؛ از آنجا که سرمایه‌دار تشنهٔ ارزش اضافی بیشتر است، سعی می‌کند که سرمایه‌اش را بیشتر کند؛ زیرا هر چه سرمایه بیشتر باشد، با آن می‌توان هم مواد خام بیشتری خرید و هم کارگران زیادتری را به استثمار کشید؛ در نتیجه هر چه مواد خام بیشتر و تعداد کارگران زیادتر باشد، ارزش اضافی بیشتری بدست می‌آید.

رقابت سرمایه‌داران با یکدیگر باعث می‌شود که سرمایه‌داران کوچک از میدان رقابت خارج شوند.

رقابت بین سرمایه‌داران باعث می‌شود که هر سرمایه‌دار برای افزایش سرمایه‌اش تلاش نماید.

رقابت، سرمایه‌دار را مجبور می‌نماید برای گسترش تولید، تکنیک تولید را بهتر کند؛ و این راهی است که هر سرمایه‌دار برای جلوگیری از سقوط خود انتخاب می‌کند.

ترکیب ارگانیک سرمایه:

می‌دانیم کل سرمایهٔ سرمایه‌دار از سرمایهٔ ثابت (ماشین‌ها، مواد خام، مواد سوختی، و غیره) و سرمایهٔ متغیر (مزد کارگران) تشکیل می‌شود. بنابراین هر گاه سرمایه‌دار بخواهد قسمتی از ارزش اضافی را به کل سرمایه اضافه کند، مجبور است بخشی از آن را به سرمایه ثابت و بخش دیگر را به سرمایه متغیر اضافه نماید.

فرض کنیم کل سرمایهٔ سرمایه‌داری ۱۰۰۰ میلیون تومان می‌باشد؛ و از این ۱۰۰۰ میلیون تومان، ۸۰۰ میلیون تومان را سرمایهٔ ثابت و ۲۰۰ میلیون تومان را سرمایهٔ متغیر (دستمزد کارگران) تشکیل می‌دهد.

حال اگر کارگران نصف تمام مدت کار را برای خود و نصف مدت کار را برای سرمایه‌دار کار کنند، پس از یک سال ارزش اضافی

برابر با ۲۰۰ میلیون تومان بوجود خواهد آورد. چرا؟ چون سرمایه-دار مزد نصف مدت کار را (مثلاً شش ماه را) به کارگران پرداخته، در حالیکه آنها را دو برابر (یعنی یک سال) به کار کشیده است. خوب، در اینصورت هرگاه مزد کار شش ماه کارگران برابر با ۲۰۰ میلیون تومان باشد، مزد کار یک سال آنها برابر با ۴۰۰ میلیون تومان خواهد شد؛ ولی سرمایه‌دار ۲۰۰ میلیون تومان حاصل کار کارگران را تصاحب میکنند، و یا به عبارت دیگر به جیب خود می‌ریزد.

اما ارزش اضافی تماماً به سرمایه اضافه نمی‌شود. سرمایه‌دار قسمتی از آن را برای مصرف شخصی خود و خانواده‌اش (مثلاً ۱۰۰ میلیون تومان را) کنار می‌گذارد، و بقیه را (۱۰۰ میلیون تومان دیگر را) به سرمایه اضافه می‌کند.

قبلاً دیدیم از ۱۰۰ میلیون تومان سرمایه سرمایه‌دار، ۸۰۰ میلیون تومان سرمایه ثابت و ۲۰۰ میلیون تومان را سرمایه متغیر (مزد کارگران) تشکیل می‌داد. اکنون هم که سرمایه‌دار می‌خواهد ۱۰۰ میلیون تومان را به سرمایه‌اش اضافه کند، مجبور است مقدار زیادی از آن را (مثلاً ۹۰ میلیون تومان را) به سرمایه ثابت (جهت گسترش کارخانه، خرید مواد خام، خرید مواد سوختی، و سایر مخارج دیگر) بیفزاید، و باقیمانده را (۱۰ میلیون تومان را) به سرمایه متغیر (جهت خریدن نیروی کار)، اضافه نماید.

یعنی کل سرمایه برابر با ۱۱۰۰ میلیون تومان، سرمایه ثابت ۸۹۰ میلیون تومان و سرمایه متغیر برابر با ۲۱۰ میلیون تومان می‌شود. تقسیم سرمایه ثابت بر سرمایه متغیر را ترکیب ارگانیک سرمایه می‌گویند.

مثلاً اگر کل سرمایه ۱۰۰۰ میلیون تومان، سرمایه ثابت ۸۰۰ میلیون تومان و سرمایه متغیر ۲۰۰ میلیون تومان باشد، ترکیب ارگانیک

سرمایه چنین می شود:

$$\text{ترکیب ارگانیک سرمایه} = \frac{\text{سرمایه ثابت}}{\text{سرمایه متغیر}} = \frac{۸۰۰}{۲۰۰} = \frac{۸}{۲} = \frac{۴}{۱}$$

اگر کل سرمایه ۱۱۰۰ میلیون تومان، سرمایه ثابت ۸۹۰ میلیون تومان و سرمایه متغیر ۲۱۰ میلیون تومان شود، ترکیب ارگانیک سرمایه چنین خواهد شد.

$$\text{ترکیب ارگانیک سرمایه} = \frac{\text{سرمایه ثابت}}{\text{سرمایه متغیر}} = \frac{۸۹۰}{۲۱۰} = \frac{۸۹}{۲۱} = \frac{۴/۲}{۱}$$

هرچه سرمایه سرمایه‌دار زیادتر شود، ترکیب ارگانیک سرمایه نیز رشد می کند. مثلاً ترکیب ارگانیک سرمایه از $\frac{۴}{۱}$ به $\frac{۴/۲}{۱}$ ، $\frac{۵}{۱}$ ، و... رشد می یابد.

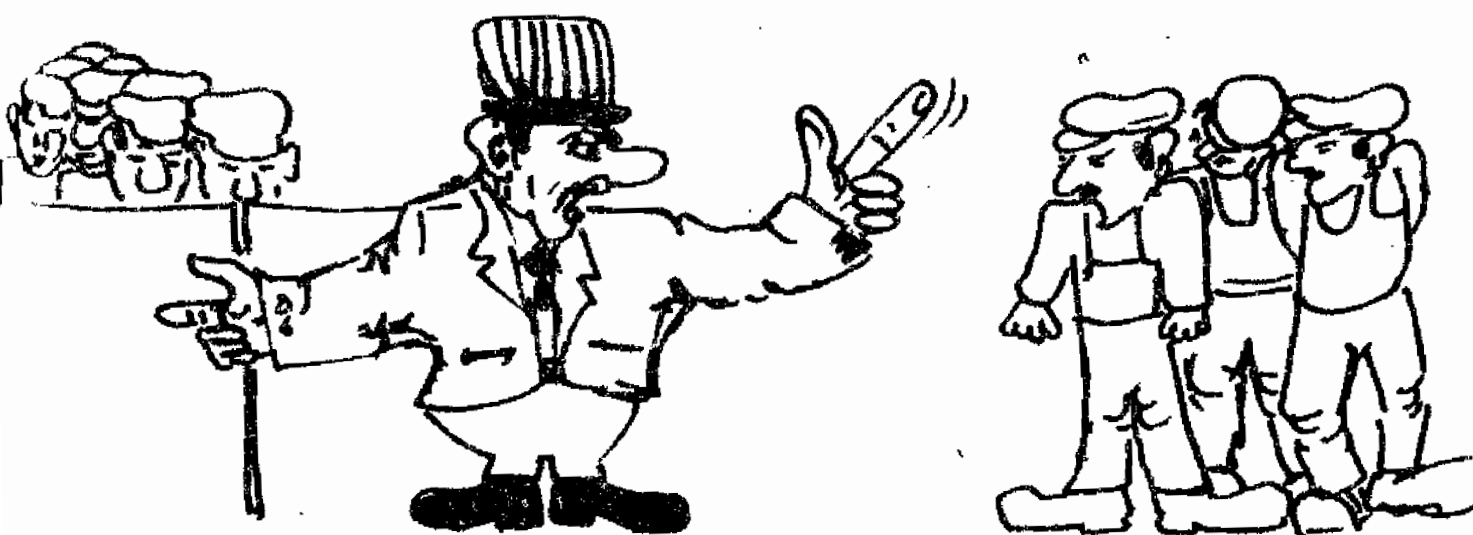
در نتیجه می بینیم که سرمایه ثابت با سرعت رشد می کند (صورت کسر، سرمایه ثابت است)، در حالیکه سرمایه متغیر (مزد کارگران) بسیار آهسته و کند رشد می نماید، و بدین ترتیب رشدش از رشد سرمایه ثابت عقب می ماند.

از مطالب بالا این نتیجه را می گیریم که هرچه سرمایه بیشتر شود، ترکیب ارگانیک سرمایه بالاتر می رود و نیروی کار کمتری برای تولید خرید می شود، و بدین ترتیب بخش بزرگی از مردم که هیچگونه وسیله‌ای برای امرار معاش ندارند، هیچ کاری پیدا نخواهند کرد.

سرمایه‌داران خواهان وجود ارتشی از بیکاران هستند. زیرا بدین وسیله براحتی می توانند هر گله کارگران، کم‌وچکمترین اعتراضی کردند، آنها را تهدید به اخراج کرده و چنین بگویند:

«خلاصه خوب حواستان را جمع کنید و به کارتان بچسبید! اگر نستان در بیاید و کم‌وچکمترین اعتراضی بکنید، اخراجتان می کنم و از

این همه کارگر بیکاری که پشت در ایستاده‌اند، چندتایی را به جای شما
استخدام می‌کنم.»



تازه از این گذشته، سرمایه‌دار بر سر کارگران منت هم می‌گذارد
که استشارشان می‌کند:

«بروید به جان من دعا کنید؛ من آدم خوب و دل رحمی هستم!
به جان خودم قسم، دلم برایتان می‌سوزد که دستتان را به کار بند کردم!
و گرنه چیزی که فراوان است، کارگر بیکار می‌باشد. پس تا نفس دارید
کار کنید!»

قانون عام انباشت سرمایه

قبلاً گفتیم که تبدیل قسمتی از ارزش اضافی به سرمایه، انباشت
سرمایه می‌باشد. و از آنجا که سرمایه‌دار برای ارزش اضافی حرص
می‌زند، سعی می‌نماید هرچه بیشتر سرمایه‌اش را بیشتر نماید.
قانون عام انباشت سرمایه نشان می‌دهد که هرچه سرمایه‌سرمایه‌دار
بیشتر گردد، بیکاری، رنج و فقر ناامنی برای طبقه کارگر بیشتر می‌شود.



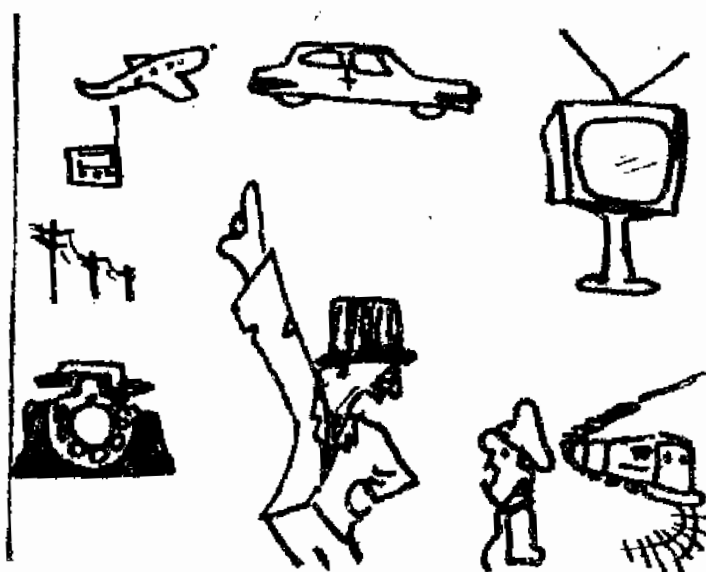
در آمد ملی یعنی چه؟

مجموع ارزش‌های تولید شده در يك دوره (مثلاً در يكماه، یا يكسال و غيره) را در آمد ملی می‌گویند. با رشد سرمایه‌داری وضع طبقة کارگر بطور نسبی و مطلق خراب می‌شود. خراب شدن نسبی وضع طبقة کارگر به این شکل است که هر چه ثروت اجتماع زیادتر می‌شود، سهم طبقة کارگر از در آمد ملی کمتر می‌شود، در حالیکه که سهم طبقة سرمایه‌دار بیشتر می‌گردد. به عبارت دیگر هر چه سهم کارگران از در آمد ملی کمتر شود، سهم سرمایه‌داران بیشتر می‌شود. مثلاً در کشور آمریکا با اینکه طبقة سرمایه‌دار ۱۰٪ (درصد) جمعیت را تشکیل می‌دهد، بیش از نصف در آمد ملی را تصاحب کرده‌اند.

برای اینکه شدت فقر طبقة کارگر را در چنین وضعی درك کنیم، کافی است مقایسه زیر را انجام دهیم:

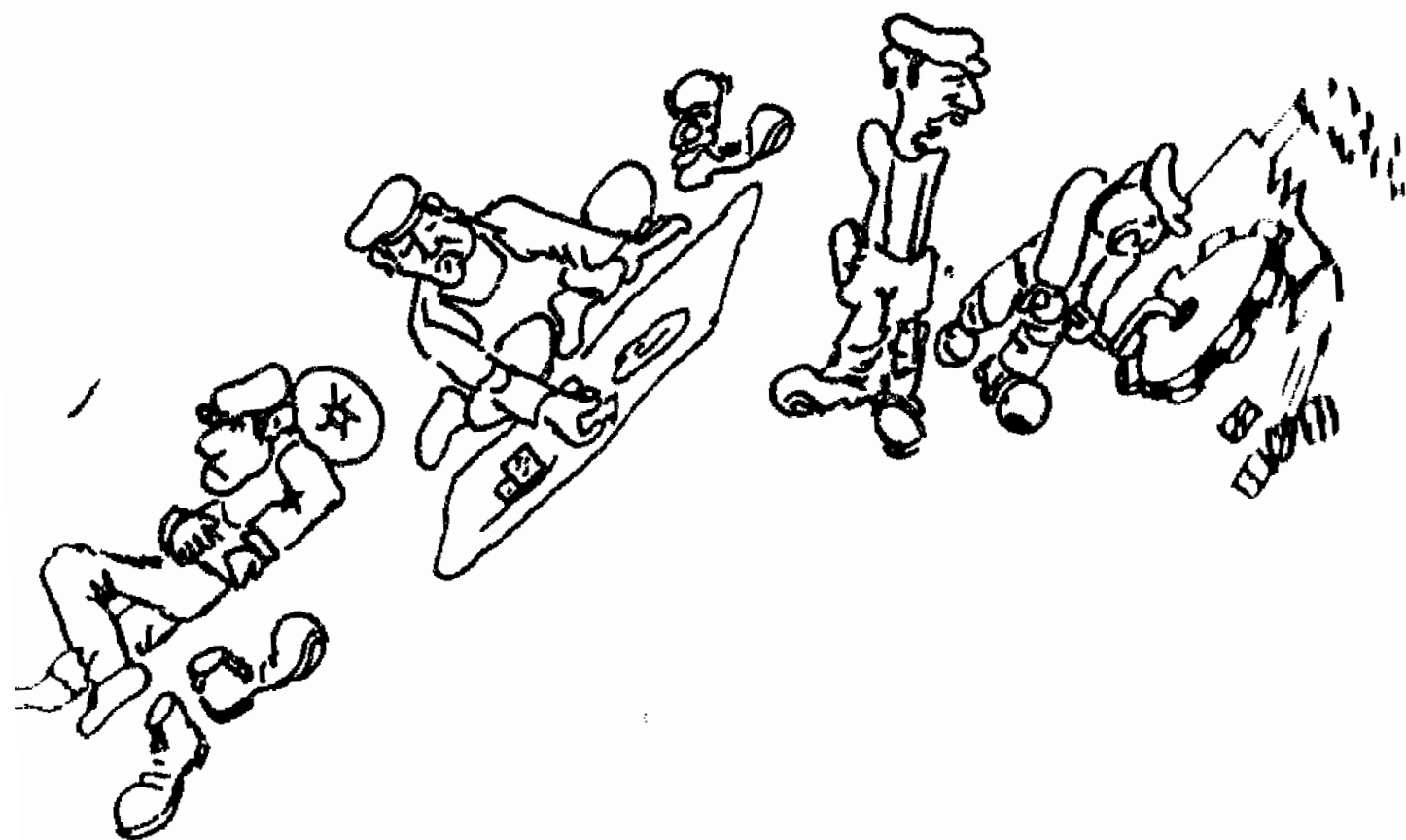
مزد يكسال يك کارگر برابر است با قیمت يك جفت کفش سرمایه‌دار. سرمایه‌داران برای فریب کارگران و برای اینکه کارگران متوجه سر و بدبختی خویش نشوند، می‌گویند:

«کارگران عزیز! شما باید افتخار کنید که در چنین دورانی زندگی می‌کنید. پدرانتان را بیاد بیاورید که چگونه سوار بر الاغ می‌شدند؛ شبها حتی فانوسی هم نداشتند که با آن اتاقتشان را روشن کنند. اما امروز هواپیما، ماشین، قطار، و خیلی چیزهای رفاهی دیگر وجود دارد که پدران شما حتی خوابش را هم نمی‌دیدند. در قدیم برق نبود، رادیو و تلویزیون نبود، اما امروز برق هست. و همه اینها را از سرمایه‌داری دارید؛ پس این همه نگویید سرمایه‌داری بد است؛ هر چه سرمایه‌داری رشد کند رفاه جامعه بیشتر می‌شود!»



سرمایه‌دار می‌گوید در نظام سرمایه‌داری هواپیما، ماشین، قطار و غیره ساخته شد، اما نمی‌گوید آنها بدست چه کسانی ساخته شدند. برای ما کاملاً روشن است که همه چیز بدست کارگران و کلیه زحمتکشان و به قیمت استثمار و مکیده شدن خون آنها توسط سرمایه‌داران زانو صفت، ساخته شده است. سرمایه‌داران نه تنها باعث خرابی نسبی وضع کارگران هستند، بلکه باعث خرابی مطلق وضع آنان نیز می‌باشند. بیکاری، فقر، رنج و بدبختی، خرابه‌نشینی و... همه اینها نشان می‌دهد که چگونه وضع کارگران بطور مطلق خراب می‌شود در چنین وضعی:

مالیاتهای سنگین بدوش کارگران است؛
قیمت کالاها بسیار گران، و مزد کارگران بسیار پایین است.
خوب نمی پوشند،
سیر نمی خورند،
استراحت لازم را نمی کنند،
و بیش از همیشه فقیرند،
این است خرابی مطلق وضعیت کارگران در نظام سرمایه داری.



فصل چهارم

تقسیم ارزش اضافی میان استثماریگران:

گردش دایره وار سرمایه

در این گردش، سرمایه بصورت پول نمایان می گردد. سپس با آن، کالا (یعنی وسایل تولید و نیروی کار) خریده می شود، نیروی کار و وسایل تولید باهم ترکیب می شوند و کالای جدیدی تولید می شود که برای سرمایه دار دارای ارزش اضافی است. سرمایه دار از فروش این کالا دوباره پول بدست می آورد. اما این پول دیگر به اندازه پول اول نیست، بلکه بزرگتر می باشد.

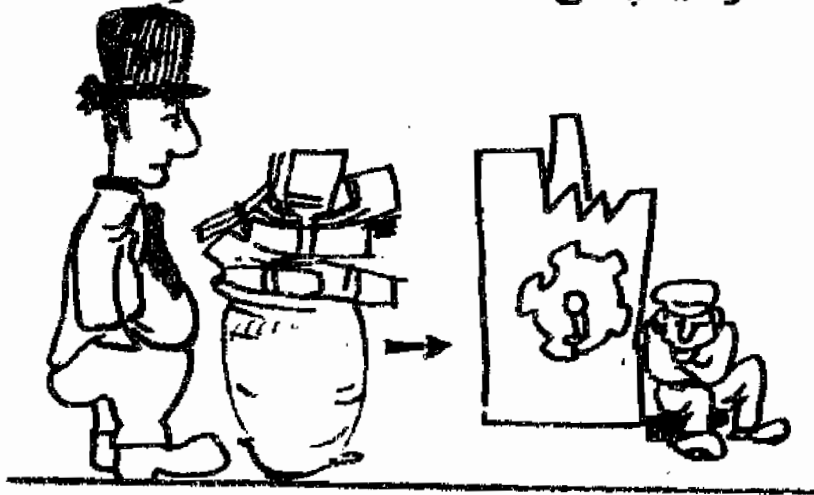
بنابراین می بینیم که سرمایه در جریان گردش خود، از چند مرحله می گذرد و به شکل های مختلف در می آید.

مرحله اول - در این مرحله سرمایه بصورت پول می باشد (سرمایه پولی). سرمایه دار با این پول وسایل تولید و نیروی کار (کالا) میخرد. یعنی در مرحله اول، سرمایه دار، سرمایه پولی را به سرمایه مولد (سرمایه تولید کننده)

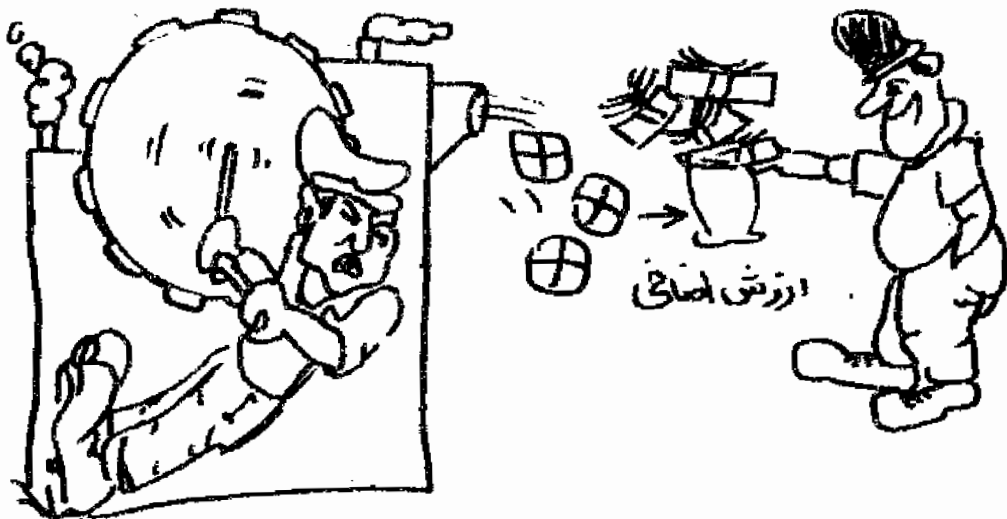
تبدیل می کند:

پول
↓
یعنی: سرمایه پولی

تبدیل می شود به ← کالا
↓
تبدیل می شود به ← سرمایه مولد



مرحله دوم — در مرحله دوم که مرحله تولید نام دارد، نیروی کار با وسایل ترکیب شده، و با کار کارگران کالاهای جدیدی بوجود می آید که دارای ارزش اضافی است. در این مرحله، سرمایه دار، سرمایه مولد را به سرمایه کالایی (کالا شده) تبدیل می نماید:



کالای قبلی در جریان تولید تبدیل می شود به ← کالای جدید
↓
یعنی: سرمایه مولد در جریان تولید تبدیل می شود به ← سرمایه کالا شده

مرحله سوم - در سومین مرحله، یعنی در مرحله گردش، سرمایه‌دار کالاهای جدید را می‌فروشد، و بدین طریق سرمایه کالایی را به سرمایه پولی تبدیل می‌کند.



کالای جدید تبدیل می‌شود به ← پول جدید
یعنی: ↓
سرمایه‌ای که کالا شده تبدیل می‌شود به ← سرمایه پولی

سرمایه در مرحله اول به شکل سرمایه پولی است، و در مرحله دوم به شکل سرمایه مولد (سرمایه تولید کننده) و در مرحله سوم به شکل سرمایه کالایی (سرمایه کالا شده) درمی‌آید. و بدین ترتیب می‌بینیم که سه مرحله گردش سرمایه، با سه شکل سرمایه صنعتی متناسب است.

سه شکل سرمایه صنعتی همانطور که گفته شد عبارتند از:

- ۱- سرمایه پولی.
- ۲- سرمایه مولد (سرمایه تولید کننده).
- ۳- سرمایه کالایی (سرمایه کالا شده).

منفعت سرمایه‌داران صنعتی:

مخارج تولید برای سرمایه‌داران:

ارزش هر کالا که در کارخانه تولید می‌شود، از سه جزء:

تشکیل می یابد:

- ۱- ارزش سرمایه ثابت (یعنی بخشی از ارزش ماشینها، وساختمانها که در کالا نهفته است؛ و ارزش مواد خام، و مواد سوختی و غیره).
- ۲- ارزش سرمایه متغیر (مزدی که کارگران در ازای انجام کار لازم می گیرند).

۳- ارزش اضافی (که از کار اضافی کارگران حاصل می شود).
 اما سرمایه دار فقط دو جزء اول و دوم را پرداخته است. یعنی در واقع مخارج تولید برای او کمتر از ارزش کالا تمام شده:

$$\text{ارزش اضافی} + \text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت} = \text{ارزش (ویا مخارج واقعی) کالا}$$

$$\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت} = \text{مخارج کالا برای سرمایه دار}$$



وقتی سرمایه دار کالای تولید شده را به بازار عرضه می کند، آن را به قیمتی که برای خودش تمام شده، نمی فروشد، بلکه کالا را بنا به ارزش (قیمت واقعی) آن بفروش می رساند.

حال اگر مخارج کالا برای سرمایه دار را از ارزش کالا (مخارج واقعی کالا) کم کنیم، آنچه باقی می ماند، ارزش اضافی است که آنرا سرمایه دار تصاحب می کند.

$$\text{ارزش اضافی} = \text{مخارج کالا برای سرمایه دار} - \text{ارزش کالا (مخارج واقعی کالا)}$$

نرخ سود:

نرخ سود برای سرمایه دار اهمیت زیادی دارد؛ و کلاً هدف سرمایه دار از سرمایه گذاری بدست آوردن نرخ سود است. نرخ سود هرچه بیشتر باشد، سرمایه دار خوشحال تر و راضی تر خواهد بود.

سرمایه متغیر + سرمایه ثابت = کل سرمایه

نرخ سود = $\frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت}}$

چون نرخ سود را به درصد درمی آورند، آن را باید ضربدر ۱۰۰ کنیم.

نرخ سود = $\frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت}} \times 100$

نرخ سود متوسط:

قبلاً گفتیم هرچه سرمایه داری رشدش بیشتر شود، و وسایل تولید از نظر تکنیکی پیشرفته تر گردند، ترکیب از گانیک سرمایه بالاتر می رود و نیروی کار کمتری جذب می کند.

مثلاً فرض کنیم سرمایه ثابت سرمایه داری که دارای ماشینهای تولیدی مجهز و پیشرفته اتومبیل سازی است، ۹۰ میلیون تومان، و سرمایه متغیرش ۱۰ میلیون تومان باشد؛ حال اگر سرمایه دار دو برابر مزدی که به کارگران می دهد از آنها کار بکشد، (یعنی کار لازم و کار اضافی کارگران مساوی باشد)، ارزش اضافی ای که عاید سرمایه دار می شود، برابر با ۱۰ میلیون تومان خواهد بود؛ و نرخ سود می شود:

نرخ سود = $\frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت}} \times 100$

سرمایه‌دار دیگری را در نظر بگیریم که دارای ماشینهای تولیدی پارچه‌بافی است؛ کاملاً معلوم است که ماشینهای تولیدی و تأسیسات این پارچه‌بافی از ماشینهای مجهز و تأسیسات اتومبیل‌سازی، ارزان‌تر است؛ در نتیجه سرمایه ثابت سرمایه‌دار کارخانه پارچه‌بافی از سرمایه‌دار کارخانه اتومبیل‌سازی، کمتر خواهد بود. اگر سرمایه ثابت سرمایه‌دار کارخانه پارچه‌بافی، ۸۰ میلیون تومان و سرمایه متغیر ۲۰ میلیون تومان باشد، و این سرمایه‌دار نیز دو برابر مزدی که به کارگران می‌دهد از آنها کار بکشد، ارزش اضافی ۲۰ میلیون تومان و در نتیجه نرخ سود ۰/۰۲۰ خواهد شد:

$$\text{نرخ سود} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت}} \times 100$$

$$\frac{20}{80+20} \times 100 = \frac{20}{100} \times 100 = 0.20$$

سرمایه‌داری که دارای کارخانه چرم‌سازی است، ماشینهای تولیدش از ماشینهای تولید پارچه‌بافی هم ساده‌تر و ارزان‌تر خواهد بود. فرض کنیم اگر سرمایه ثابت سرمایه‌دار کارخانه چرم‌سازی ۷۰ میلیون تومان و سرمایه متغیر برابر با ۳۰ میلیون تومان باشد، و کارگران نیز دو برابر مزدی که می‌گیرند کار کنند، ارزش اضافی برابر با ۳۰ میلیون تومان و نرخ سود برابر با ۰/۰۳۰ خواهد شد.

$$\text{نرخ سود} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت}} \times 100$$

$$\frac{30}{70+30} \times 100 = \frac{30}{100} \times 100 = 0.30$$

می‌بینیم که سرمایه‌دار کارخانه اتومبیل‌سازی کمترین نرخ سود را بدست آورده و سرمایه‌دار کارخانه چرم‌سازی بیشترین نرخ سود عایدش شده است.

از آنجا که هر سرمایه‌دار حاضر است برای نرخ سود بیشتر، حتی

زندگی‌اش را هم بخطر بیندازد، نمیتواند تحمل کند که سرمایه‌دار دیگری بیش از او نرخ سود بدست آورده است. بنابراین سرمایه‌داری که نرخ سود کمی عایدش شده، سرمایه‌اش را از رشته‌ای که قبلاً در آن سرمایه‌گذاری کرده خارج می‌کند و آن را در رشته‌ای که نرخ سود بیشتری نصیبش خواهد کرد، بکار می‌اندازد. مثلاً وقتی سرمایه‌دار کارخانه اتومبیل‌سازی می‌بیند که سرمایه‌گذاری در صنعت چرم‌سازی با صرفه‌تر است، سرمایه‌اش را از صنعت اتومبیل‌سازی خارج کرده و آن را در رشته چرم‌سازی بکار وارد می‌کند. این امر باعث می‌شود که در رشته



چرم‌سازی تعداد کالاهای تولید شده (عرضه) بیشتر از تعداد مشتری (تقاضا کننده) آن کالاها باشد؛ و در نتیجه قیمت کالاهای چرمی پائین آمده و باعث می‌شود که نرخ سود مثلاً از ۰/۰۳۰ به ۰/۰۲۰ پائین بیاید.

برعکس در رشته اتومبیل‌سازی به این دلیل که سرمایه‌دار سرمایه‌اش را از آن رشته خارج کرده و در رشته دیگری بکار انداخت، تعداد اتومبیل‌ها (عرضه) کمتر از تعداد مشتری (تقاضا کننده) شده، و قیمت اتومبیل در بازار بالا می‌رود و در نتیجه نرخ سود هم از ۰/۰۱۰ به ۰/۰۲۰ افزایش می‌یابد. بنابراین نرخ سود در صنایع اتومبیل‌سازی (و یابطور کلی ماشین‌سازی) از ۰/۰۱۰ به ۰/۰۲۰ ترقی می‌کند. نرخ سود در

صنایع پارچه بافی همان ۰/۰۲۰ باقی می‌ماند. نرخ سود در صنایع چرمسازی تنزل پیدا کرده و از ۰/۰۳۰ به ۰/۰۲۰ می‌رسد؛ و برعکس در صنایع ماشین‌سازی نرخ سود افزایش یافته و از ۰/۰۱۰ به ۰/۰۲۰ می‌رسد. این ۰/۰۲۰، نرخ سود متوسط می‌باشد. می‌بینیم که وارد شدن سرمایه‌های بزرگ رسته به رسته دیگر باعث پیدا شدن یک نرخ سود متوسط می‌شود.

قیمت تولید چیست؟

هرگاه مخارج تولید برای سرمایه‌دار را با نرخ سود متوسط جمع کنیم، قیمت تولید بدست می‌آید.
قبلاً گفتیم مخارج تولید برای سرمایه‌دار عبارت است از:
سرمایه متغیر + سرمایه ثابت = مخارج تولید برای سرمایه‌دار
بنابراین:

نرخ سود متوسط + سرمایه متغیر + سرمایه ثابت = قیمت تولید.

گرایش نرخ سود به تنزل (پایین آمدن):

قبلاً گفته شد که نرخ سود از تقسیم ارزش اضافی بر کل سرمایه بدست می‌آید:

$$\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت} = \text{کل سرمایه}$$
$$\text{نرخ سود} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت}} \times 100$$

از طرفی می‌دانیم هرچه سرمایه بیشتر رشد نماید، ماشین‌های تولید و تأسیسات، مدرن‌تر و بزرگ‌تر می‌شوند، و مواد خام و مواد سوخت، بیشتر

می‌گردد.

و از طرف دیگر می‌دانیم که هر چه مخارج يك كسر بزرگتر باشد، آن كسر کوچکتر می‌شود؛ بعنوان مثال در كسره‌های $\frac{1}{4}$ و $\frac{1}{5}$ ، مخارج كسر $\frac{1}{4}$ بزرگتر است، ولی كسر $\frac{1}{4}$ از كسر $\frac{1}{5}$ کوچکتر است.

در فرمول نرخ سود که سرمایه ثابت و سرمایه متغیر در مخارج قرار دارند، هر چه سرمایه‌داری بیشتر تکامل بیابد و ماشینهای تولید مجهزتر گردند و مواد خام و مواد سوختی بیشتر شود، سرمایه ثابت بزرگتر خواهد شد. یعنی در فرمول نرخ سود، با رشد سرمایه‌داری و زیاد شدن حجم مواد خام، مخارج كسر بزرگتر شده و در نتیجه كسر کوچکتر می‌گردد؛ و یا به عبارت دیگر نرخ سود تنزل می‌کند.

البته سرمایه متغیر هم با رشد و تکامل سرمایه، رشد می‌کند، اما رشدش نسبت به سرمایه ثابت بسیار کند است؛ همینطور رشد ارزش اضافی هم که از سرمایه متغیر بوجود می‌آید، نسبت به رشد سرمایه ثابت بسیار کند صورت می‌گیرد.

فرض کنیم سرمایه کل يك سرمایه‌دار، ۵۰۰ میلیون تومان باشد؛ اگر از این ۵۰۰ میلیون تومان، ۴۰۰ میلیون تومان سرمایه ثابت و ۱۰۰ میلیون تومان نیز سرمایه متغیر را تشکیل دهد، به فرض آنکه کارگران دو برابر مزدی که می‌گیرند کار انجام دهند (یعنی نرخ ارزش اضافی ۰/۱۰۰ باشد)، ارزش اضافی‌ای که عاید سرمایه‌دار می‌شود ۱۰۰ میلیون تومان خواهد بود. در نتیجه نرخ سود برابر خواهد شد با ۰/۲۰. خواهد شد:

$$\text{نرخ سود} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت}} \times ۱۰۰ = \frac{۱۰۰}{۴۰۰ + ۱۰۰} \times ۱۰۰ =$$

$$\frac{۱۰۰}{۵۰۰} \times ۱۰۰ = \frac{۱}{۵} \times ۱۰۰ = ۰/۲۰$$

حال فرض کنیم سرمایه‌دار ۵ میلیون تومان از ارزش اضافی را برای

• صرف شخصی خود و خانواده‌اش برداشته، و ۱۰ میلیون تومان از ارزش اضافی را به سرمایه متغیر و بقیه را (۸۵ میلیون تومان را) به سرمایه ثابت اضافه کند. در چنین صورتی خواهیم داشت:

$$۱۰۰ - ۵ = ۹۵$$

پس از اینکه سرمایه‌دار برای مصرف شخصی ۵ میلیون تومان از ارزش اضافی برداشت، ۹۵ میلیون تومان باقی می‌ماند. سرمایه‌دار ۱۰ میلیون تومان را از ۹۵ میلیون برداشته و به سرمایه متغیر می‌افزاید:

و بقیه به سرمایه ثابت اضافه می‌شود:

$$۹۵ - ۱۰ = ۸۵$$

$$۱۰۰ + ۱۰ = ۱۱۰ \text{ سرمایه متغیر}$$

↓

سرمایه متغیر قبلی

$$۴۰۰ + ۸۵ = ۴۸۵ \text{ سرمایه ثابت}$$

↓

سرمایه ثابت قبلی

سرمایه متغیر ۱۱۰ میلیون تومان است، اگر کارگران دو برابر زدی که می‌گیرند کار کنند، ارزش اضافی برابر با ۱۱۰ میلیون تومان خواهد شد، و در نتیجه نرخ سود می‌شود:

$$\text{نرخ سود} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت}} \times ۱۰۰ = \frac{۱۱۰}{۴۸۵ + ۱۱۰} \times ۱۰۰$$

$$= \frac{۱۱۰}{۵۹۵} \times ۱۰۰ = ۰.۱۸/۴۸$$

بنابراین می‌بینیم که چگونه نرخ سود از ۰.۲۰ به ۰.۱۸/۴۸ تنزل کرد.

سرمایه‌دار نمی‌تواند جلوی تنزل (پایین آمدن) نرخ سود را

بگیرد، ولی می‌تواند تا حدودی آن را خفیف‌تر کند.
یکی از راههایی که سرمایه‌دار بوسیله آن تنزل نرخ سود را خفیف‌تر
می‌سازد، این است که درجه استثمار کارگران را شدیدتر کند. یعنی از
کارگران تا آنجایی که می‌تواند کار بکشد.
راههای دیگری که سرمایه‌دار معمولاً از آنها استفاده می‌نماید، از
این قبیلند:

پایین آوردن دستمزد کارگران، صرفه جویی کردن در سرمایه ثابت
از طریق کم کردن مخارج مربوط به بهداشت و وسایل زندگی کارگران
و غیره.

تمایل نرخ سود به تنزل (پایین آمدن)، تضاد بین کارگران و
سرمایه‌داران را شدیدتر می‌کند؛ زیرا سرمایه‌داران برای خفیف‌تر کردن
تنزل نرخ سود، کارگران را بطور شدیدی استثمار می‌کنند، دستمزد آنها
را پایین می‌آورند، مخارج بهداشتی و وسایل ایمنی آنها را کم می‌کنند
و غیره.

تمایل نرخ سود به تنزل، همچنین تضاد بین سرمایه‌داران را نیز شدیدتر
می‌کند؛ زیرا سرمایه‌داران برای وارد کردن سرمایه‌های خود در صنایعی
که نرخ سود بالاتری دارند، دست به رقابت شدید و وحشیانه‌ای با
یکدیگر می‌زنند.

و مهمتر از همه اینکه سرمایه‌داران برای بدست آوردن نرخ سود
بیشتر، سرمایه خود را به کشورهای عقب مانده‌ای صادر می‌کنند که در
آنجاها دستمزد کارگران پایین است و مواد خام و زمین بسیار ارزان
می‌باشد.

سرمایه تجاری و سود تجاری:

سرمایه‌دار صنعتی که دارای کارگاه تولیدی است، نمیتواند خودش

محصولاتش را بفروشد؛ زیرا این کار دارای مشکلات فراوانی است. تجربه به سرمایه‌دار صنعتی نشان می‌دهد که کالاهایش را به سرمایه‌دارانی بفروشد که هم بازارهایی در اختیار داشته باشند و هم از نظر مالی دارای اعتبار و پشتوانه باشند. سرمایه‌داران صنعتی از طریق فروش کالاهایشان به این سرمایه‌داران (تاجران)، پول خود را بسیار سریع بدست می‌آورند. سرمایه‌ای که سرمایه‌داران تجاری (تاجران) با آن محصولات سرمایه‌داران صنعتی (کارخانه‌داران) را می‌خرند سرمایه‌ای تجاری می‌باشد. اما روشن است که تاجر هم به خاطر بدست آوردن سود دست به خرید کالاهای سرمایه‌دار صنعتی می‌زند. بنابراین سرمایه‌دار صنعتی که به‌طور مستقیم ارزش اضافی را تصاحب می‌کند، بخشی از آن را به تاجر می‌دهد. یعنی سودی که عاید تاجر می‌شود نیز بخشی از ارزش اضافی‌ای است که از کار کارگران کارخانه بدست می‌آید.



سرمایه‌دار تجاری (تاجر) وقتی کالاها را به بازار برده و می‌فروشد، می‌گوید:

«سودی که از این کالاها گیرم می‌آید، ارزشی است که به کالا اضافه شده.»

ولی مایه‌دانیم ارزش، زمانی به کالا اضافه می‌شود که روی آن (کالا) کار انجام گیرد؛ خوب در این صورت، تاجر که هیچ‌گونه کاری روی کالا

انجام نداده، چگونه می‌تواند بگوید سودی که عاید من می‌شود ارزشی است که به آن اضافه شده؟ مگر ارزش خود به خود به چیزی اضافه می‌شود؟ نه، خارج از کارخانه به هیچ وجه ارزشی به کالاها اضافه نشده؛ و سودی هم که نصیب سرمایه‌دار تجاری (تاجر) می‌شود، بخشی از ارزشی است که کارگران بدون دریافت مزد به کالاها وارد کرده‌اند. یعنی همانطور که گفتیم سودی که سرمایه‌دار تجاری (تاجر) بدست می‌آورد بخشی از ارزش اضافی است که سرمایه‌دار صنعتی به تاجر واگذار می‌کند.



تجارت داخلی:

- ۱- عمده فروشی و
 - ۲- خرده فروشی.
- عمده فروشی: تجارت عمده فروشی، تجارتی است که بین سرمایه‌داران صنعتی (کارخانه داران) و سرمایه‌داران تجاری (تاجران) انجام می‌پذیرد.
- خرده فروشی: خرده فروشی، فروش کالاها بطور مستقیم به مردم می‌باشد.

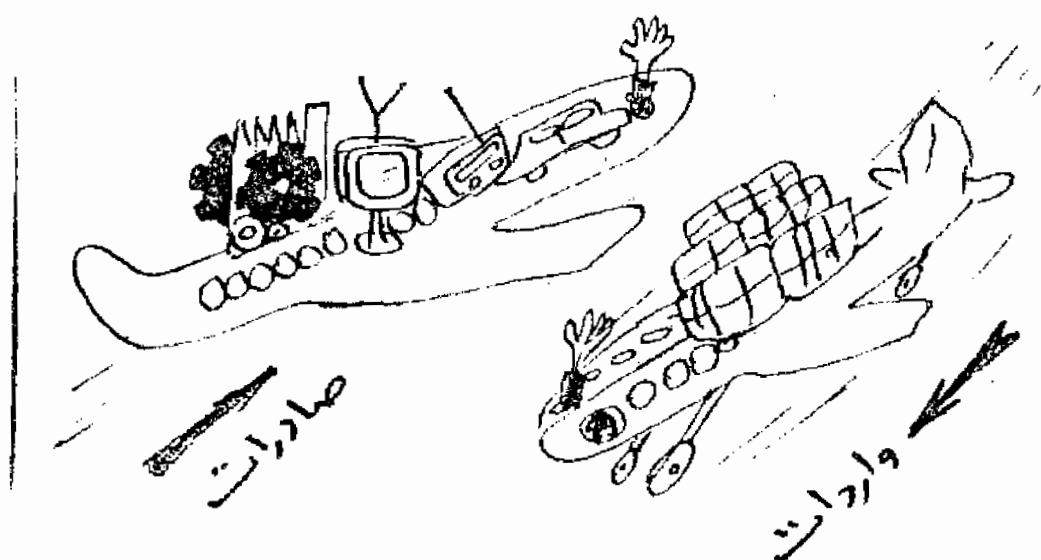


تجارت خارجی:

تجارت خارجی عبارت می باشد از صادرات و واردات. سرمایه داران بوسیله تجارت خارجی سودهای بسیار فراوانی بچنگ می آورند. بخصوص برای کشورهای رشد یافته، تجارت خارجی یکی از منابع بزرگ سود می باشد. سرمایه داران کشورهای رشد یافته محصولات صنعتی را به کشورهای عقب مانده به قیمت های بسیار گرانی می فروشند، در حالی که مواد خام را از همان کشورها (کشورهای عقب مانده) به قیمت بسیار ارزان می خرند.

هر کشور پس از مدت معینی (مثلاً یکسال) می آید و قیمت کلیه کالاهایی را که صادر گشته و قیمت کلیه کالاهایی را که وارد شده در نظر می گیرد و نسبت آنها را بدست می آورد. نسبت بین قیمت کلیه کالاهای صادر شده و قیمت کلیه کالاهای وارد شده در مدت معین (مثلاً یکسال) را موازنه بازرگانی می گویند.

اگر صادرات کشوری بیشتر از وارداتش شد، موازنه بازرگانی مثبت؛ و اگر واردات بیشتر از صادرات باشد، موازنه بازرگانی منفی



می باشد.

کشوری که موازنه بازرگانی اش منفی باشد، یعنی وارداتش بیشتر از صادراتش شده باشد، باید قیمت کلیه کالاهای صادر شده را از قیمت کلیه کالاهای وارد شده کم کند، و باقیمانده را که بدهی اش می باشد، از منابعی مانند ذخیره های طلا و غیره جبران نماید.

سرمایه استقراری:

گاه پیش می آید که سرمایه دار پولی در اختیار دارد که همانموقع مورد احتیاجش نمی باشد. در نتیجه سرمایه این سرمایه دار که بیکار مانده، سودی تولید نمی کند.

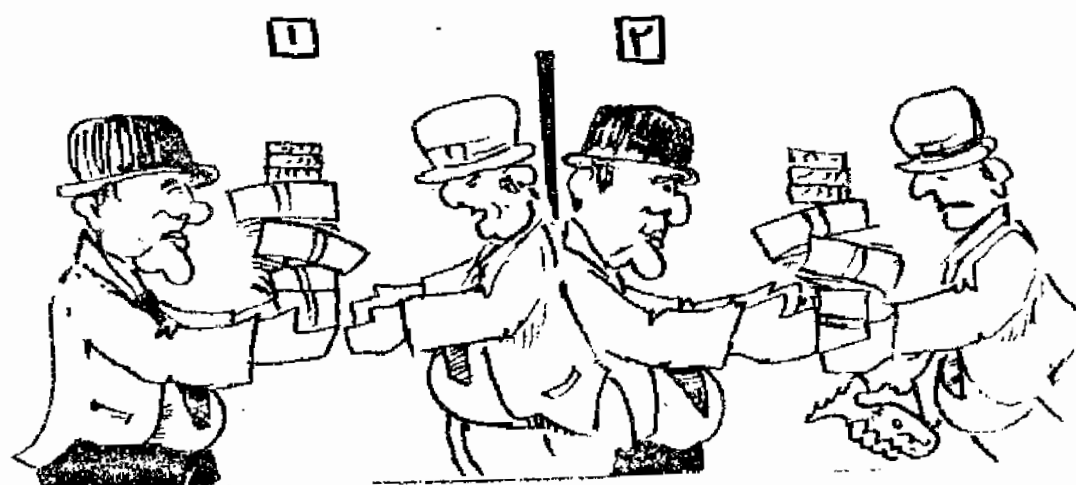
همینطور نیز گاه پیش می آید که سرمایه دار می خواهد ماشینهای تولیدی جدیدی بخرد، ولی با کمبود پول روبرو می شود.

بنابراین سرمایه دار باید همیشه مقداری پول بصورت اندوخته (پس انداز) داشته باشد، تا در مواقعی که برای خرید ماشین آلات جدید به کمبود پول دچار شد، بتواند با پول پس انداز شده، احتیاج خود را رفع

نماید.

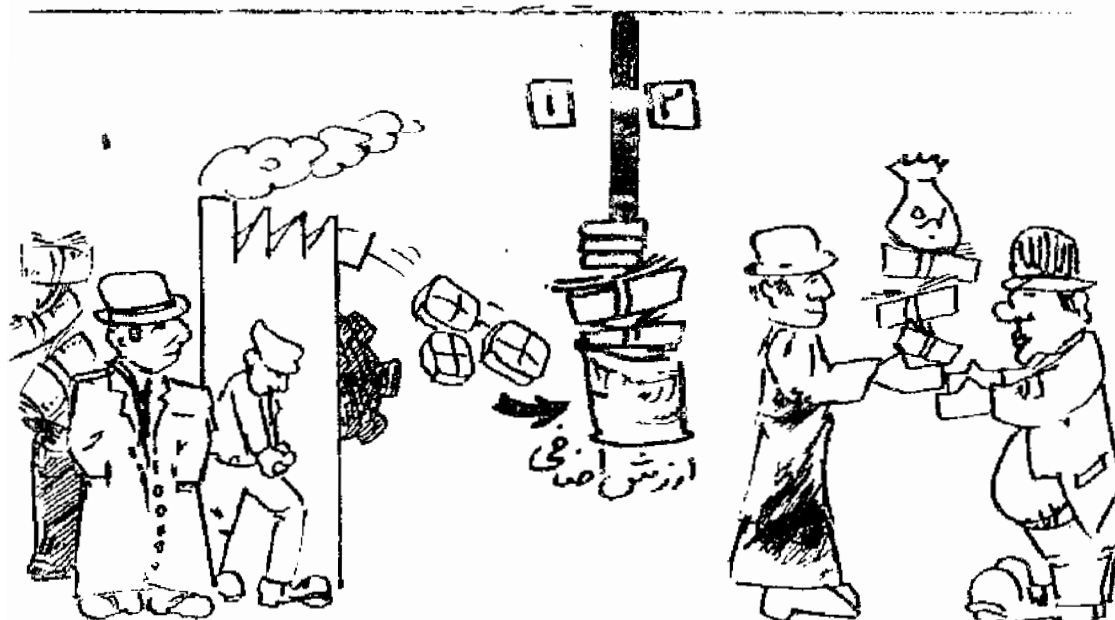
این پول پس انداز شده، گاه که سرمایه دار به پول احتیاج پیدا می کند، مورد استفاده قرار می گیرد؛ و در مواقعی که سرمایه دار به آن نیاز ندارد، بی مصرف و بی استفاده باقی میماند.

می بینم زمانی که یک سرمایه دار متداری پول پس انداز دارد و در آن موقع نیز به آن احتیاج ندارد، سرمایه دار دیگری برای خرید مواد خام و یا غیره به آن پول نیازمند می شود. در چنین صورتی سرمایه داری که پول بی مصرف دارد، آن را برای مدت معینی به سرمایه داری که به آن پول نیاز دارد می دهد، و پس از پایان مدت معینی پولش را همراه با مقداری پول اضافی دریافت می کند. به این پول اضافی بهره می گویند. بنابراین سرمایه استقراضی، سرمایه پولی می باشد که برای مدت معینی در مقابل مقداری پول اضافی (بهره) قرض داده می شود.



وقتی سرمایه دار پول بی مصرف سرمایه دار دیگر را به قرض می گیرد، آن را به کار تولید انداخته و بدین طریق ارزش اضافی (که از کار اضافی و بی مزد کارگران حاصل می شود)، بدست می آورد. این سرمایه دار پس از پایان رسیدن مدت معین، پولی را که قرض گرفته به اضافه بهره آن (که در واقع بخشی از ارزش اضافی می باشد)، به سرمایه دار

قرض دهنده می‌دهد. بنابراین می‌بینیم که بهره در واقع بخشی از ارزش اضافی می‌باشد.



کارگران به راحتی نمی‌توانند متوجه بشوند که سرمایه‌داران قرض دهنده هم در استعمار آنها سهیم می‌باشند، زیرا کارگران، آنها را هیچگاه نمی‌بینند؛ ولی سرمایه‌داران قرض دهنده از آنجا که بخشی از ارزش اضافی را تصاحب می‌کنند، در استعمار کارگران سهیم می‌باشند.

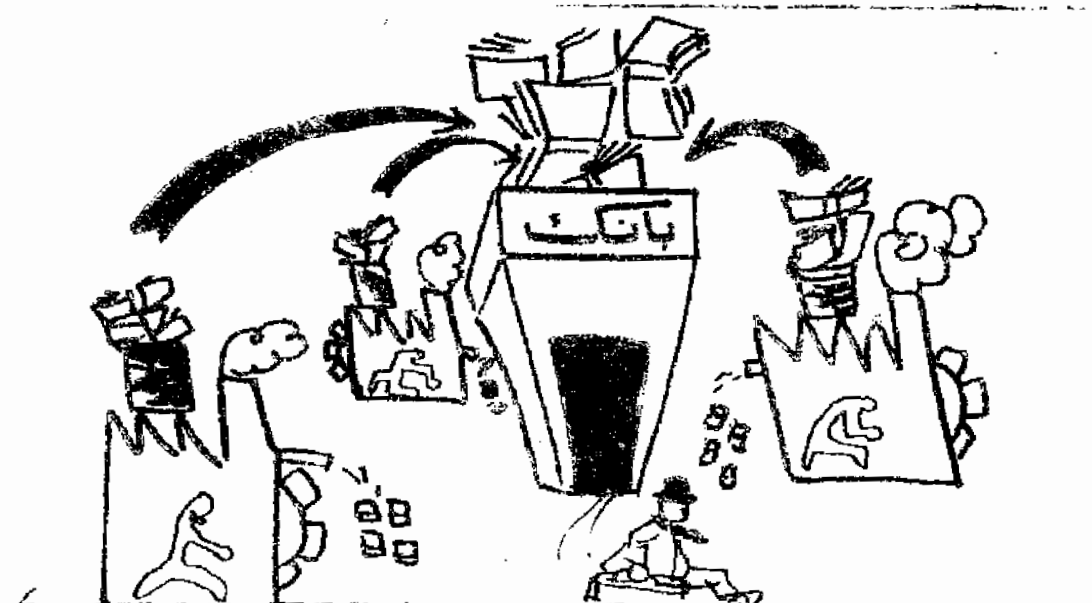
بانک‌ها:

یکی از وظایف مهم بانکها، جمع کردن سرمایه‌های بدون مصرف سرمایه‌داران، و سپردن آنها به سرمایه‌دارانی که به آن سرمایه‌ها احتیاج دارند، می‌باشد.

لازم به توضیح است که بانکها از ابتدا به این صورت نبوده‌اند. در حدود پانصد و هشتاد سال پیش، اولین بانک در جمهوری ایتالیا تأسیس شد. تجارت که توسعه پیدا کرد، بتدریج در جاهای دیگر هم بانک

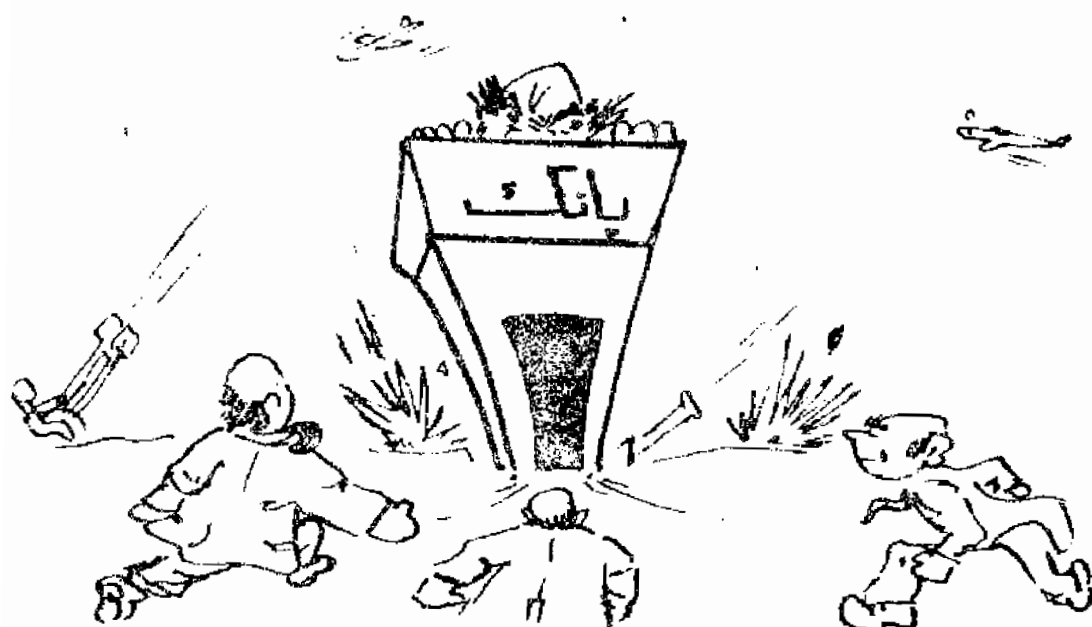
بوجود آمد. وظیفه آنهايي که صاحب بانک بودند، این بود که پولهای سالم را از پولهای ناسالم جدا کنند. اما امروز وظیفه بانکها همانطور که گفتیم جمع کردن سرمایه‌هایی است که نمی‌توانند سود بیاورند، و تبدیل آنها به سرمایه‌های سود آور می‌باشد.

همچنین پس اندازهای مردم نیز در بانکها نگهداری می‌شود.



امکان دارد، هر آن چندین نفر به بانک‌ها مراجعه کرده و مقداری پول و یا تمام پول خود را طلب نسایند؛ که البته جای این پولهای خارج شده را پولهای جدیدی که به بانکها واریز می‌شود، پرمی‌کند. زمانی که کشور دچار بحران، جنگ و یا غیره بشود، صاحبان پس انداز، گروه گروه برای خارج کردن پولهای خود به بانک‌ها مراجعه می‌کنند. در چنین صورتی اگر صاحبان بانکها نتوانند بوسیله قرض کردن پول کافی از دولت، جواب طلبکاران را بدهند، ورشکست می‌شوند. ورشکست شدن بانکها، هستی سرمایه‌دارانی را که صاحب بانک می‌باشند نابود می‌کند؛ علاوه بر این سرمایه پولی سرمایه‌دارانی هم که به بانکها سپرده شده، از بین می‌رود؛ و خرده بسورژواها نیز

پس انداز خود را از دست می دهند.



سود بانکی:

وقتی سرمایه دار برای گرفتن وام به بانک مراجعه می کند، صاحب بانک (سرمایه دار بانکی) در ازاء مقدار پولی که می دهد، از او می خواهد پس از مدت معینی همان پول را، همراه با مثلاً 0.3% (درصد) بهره به بانک برگرداند. یعنی بانکدار برای دادن وام به سرمایه داران و یا غیره، 0.3% بهره طلب می کند؛ بدین ترتیب جای این سؤال است که آیا بانکدار به سرمایه دارانی هم که پول خود را به بانک می سپارند، در همان مدت معین، 0.3% بهره می پردازد؟

پرواضح است که اینطور نیست؛ چون اگر چنین بود، دیگر سودی برای بانکدار نمی ماند. بنابراین بانکدار به سرمایه دارانی که پول خود را به بانک می سپارند، 0.2% (درصد) بهره می دهند.

می بینیم که بانکدار پول را با 0.2% بهره می گیرد، و با 0.3% بهره به دیگران می دهد. در نتیجه 0.1% برای او می ماند که به آن بهره بانکی می گویند.

شرکت‌های سهامی:

برای بوجود آوردن تأسیسات عظیم، مانند شرکت‌های بزرگ صنعتی، راه‌های آهن و غیره، احتیاج به سرمایه‌های بزرگی است که یک سرمایه‌دار به تنهایی نمی‌تواند، آن سرمایه‌را تأمین نماید. بنابراین برای بوجود آمدن چنین تأسیساتی، باید عدد زیادی پول‌های خود را روی هم بریزند تا بدین طریق سرمایه‌های بزرگی جمع شود. و درست به همین خاطر بود که شرکت‌های سهامی بوجود آمدند. یعنی شرکت‌های سهامی از این جهت بوجود آمدند که سرمایه‌های بزرگی را جمع کرده تا بوسیله آن سرمایه‌ها تأسیسات بزرگ ایجاد کنند.



هر شخصی که بخواهد در شرکت سهامی شرکت کند، باید یک و یا چند سهم بگیرد. مثلاً فرض کنیم برای تأسیس یک شرکت بزرگ صنعتی به ۱۰۰۰۰۰۰ (یک میلیون) تومان سرمایه نیاز است، حال اگر این ۱۰۰۰۰۰۰ تومان را به هزار سهم تقسیم کنند، برای هر سهم باید ۱۰۰۰ تومان پرداخت کرد. یعنی هر شخصی می‌تواند با پرداخت ۱۰۰۰ تومان، یک سهم و یا با پرداخت ۲۰۰۰ تومان، دو سهم و یا بالاخره

با پرداخت پول بیشتری سهام‌های بیشتری بخرند.
در شرکت‌های سهامی حتی دهقانان، کارمندان و کارگران نیز
می‌توانند يك و یا دو سهم بخرند و بدین طریق در شرکت بزرگ
صنعتی سهام شوند.

ظاهراً چنین بنظر می‌رسد که سرمایه‌داران به دهقانان و کارگران
هم فرصت سرمایه‌گذاری می‌دهند. آنها می‌گویند: «باتوسعه شرکت-
های سهامی کارگران کارخانه هم می‌توانند در شرکت‌های بزرگ تولیدی
سهام گردند، بنابراین شرکت سهامی وسیله‌ای است که اختلاف بین
سرمایه‌دار و کارگر را از میان می‌برد!»

چه شده است؟ آیا سرمایه‌داران دلشان به حال کارگران سوخته
است که به چنین فکری افتاده‌اند؟ پرواضح است که خیر. سرمایه‌داران
تا کاری برای آنها سود نداشته باشد، دست به آن نمی‌زنند. پس صد
درصد این هم يك حيله است. سرمایه‌داران از این راه پول‌های زیادی
را به طرف خود می‌کشند و از آن پول‌ها به نفع خود استفاده می‌نمایند.
سهامداران کوچک در شرکت‌های سهامی هیچ‌کاره هستند؛ ولی
سرمایه‌داران که سهامداران بزرگ می‌باشند، حتی اگر کمتر يك سوم
کل سهم‌ها را هم در اختیار داشته باشند، باز هم همه کاره خواهند
بود.



فرض کنیم پس از يك سال، شرکت ۵۰۰۰۰۰ (پانصد هزار تومان) سود ببرد. در این صورت سرمایه‌داران تصمیم می‌گیرند که مثلاً ۲۰۰۰۰۰ (دویست هزار) تومان را به‌عنوان پس‌انداز کنار بگذارند؛ و بقیه را که ۳۰۰۰۰۰ تومان می‌شود، بین سهامداران تقسیم کنند.

قبلاً گفتیم که فرض کنیم برای تأسیس شرکتی به ۱۰۰۰۰۰۰ (۱ میلیون) تومان سرمایه نیاز باشد، و این ۱۰۰۰۰۰۰ تومان به ۱۰۰۰ سهم تقسیم شود؛ و هر سهم نیز برابر با ۱۰۰۰ تومان باشد. حال اگر ۳۰۰۰۰۰ (سیصد هزار) تومان را به کل سهام که ۱۰۰۰ سهم می‌باشد، تقسیم کنند، به هر سهم ۳۰۰ تومان بهره می‌رسد، که به آن سود سهام می‌گویند.

$$\frac{300000 \text{ تومان}}{1000 \text{ سهم}} = 300 \text{ تومان بهره}$$

بنابراین هر سهامدار به ازاء هر سهم که ۱۰۰۰ تومان می‌باشد، ۳۰۰ تومان بهره می‌برد؛ یعنی سودی که هر سهامدار به ازاء هر سهم عایدش می‌شود، ۰/۰۱۵ (درصد) می‌باشد.

اگر سرمایه‌دار پولش را به بانک بسپارد، چون بانک حداکثر به ازاء هر ۱۰۰۰ تومان سالانه ۰/۰۵ (درصد) سود می‌پردازد، در نتیجه سرمایه‌دار برای هر ۱۰۰۰ تومان، ۱۰۰ تومان بهره دریافت می‌نماید. این است که سرمایه‌دار بجای اینکه سرمایه‌اش را به بانک بگذارد، با آن سهام می‌خرد تا برای هر سهم (۱۰۰۰ تومان)، سالانه ۳۰۰ تومان بهره دریافت نماید.

بهره مالکانه در نظام سرمایه‌داری:

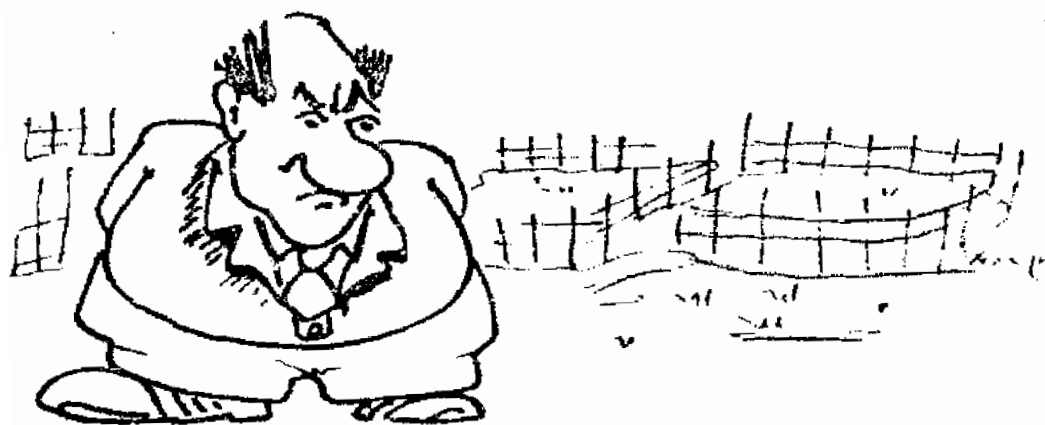
اجاره سرمایه‌داری:

این يك سرمایه‌دار است که زمین‌های زیادی را در اختیار دارد.

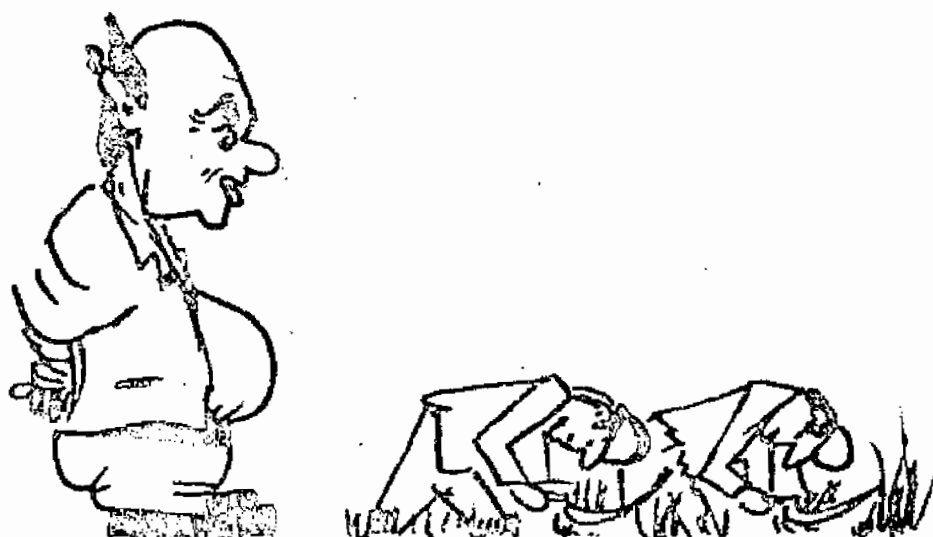
او می گوید زمین ها مال من است و هیچ کسی حق ندارد بدون اجازه
من در آنها به کشت و کار بپردازد.



این سرمایه دار دیگری است که زمین های زمین دار بزرگ را به
اجاره می گیرد.



اما اگر در زمین ها چیزی خود بخود کاشته می شود؟
مسالم است که خیر. سرمایه دار هم که خود به کشت و کار نمی-
پردازد. در این صورت چه کسانی باید زمین ها را بکارند؟ معلوم است؛
کارگران. بله، سرمایه دار عدد زیادی کارگر مزد بگیر را استخدام می کند،
تا روی زمین ها کار کنند.



کارگران روی زمین‌ها کار می‌کنند و ارزش اضافی بوجود می‌آورند. سرمایه‌دار بخشی از این ارزش اضافی را خود تصاحب می‌کند، و بخش دیگر آنرا بابت اجاره زمین‌ها به زمین‌دار بزرگ می‌دهد.



اجاره سرمایه‌داری با اجاره فئودالی تفاوت دارد. در نظام فئودالی، فئودال‌ها تمام محصولات را که از کار اضافی دهقانان حاصل می‌شود، تصاحب می‌کردند، در حالی که در نظام سرمایه‌داری زمین‌دار فقط بخشی از ارزش اضافی را که از کار کارگران بوجود می‌آید، تصاحب می‌کند.

اجاره تفضیلی (اجاره برای زمین برتر):

دو قطعه زمین را در نظر بگیریم، و فرض کنیم قطعه زمین اول حاصل خیزترین و مرغوبترین زمین و قطعه زمین دوم نامرغوبترین زمین می باشد که حاصلخیزی و بار آوری کمتر از قطعه زمین اول می باشد.

اگر سرمایه دار الف قطعه زمین اول را اجاره کرده و در آن ۱۰۰۰۰۰ (صد هزار) تومان سرمایه برای خرید بذر (دانه)، نیروی کار (دستمزد کارگران) و غیره مصرف نماید؛ پس از یکسال برابر با ۲۰۰۰۰۰ (دویست هزار) کیلو گندم بدست آورد، سرمایه دار ب که قطعه زمین دوم (یعنی قطعه زمین نامرغوبی که حاصلخیزی و بار آوری کمتر است) را به اجاره گرفته، با همان ۱۰۰۰۰۰ (صد هزار) تومان سرمایه می تواند ۱۲۰۰۰۰ (صد و بیست هزار) کیلو گندم بدست بیاورد.

می بینیم با مصرف سرمایه مساوی، روی دو قطعه زمین، قطعه زمین اول که حاصلخیزتر می باشد، محصول بیشتری به دست می آورد. حال اگر سود متوسط ۰/۰۲ (درصد) باشد، باید سرمایه دار به ازای هر ۱۰۰ تومان، ۲۰ تومان، و یا به ازای هر ۱۰۰۰ تومان، سودی برابر با ۲۰۰ تومان ببرد. در این صورت سرمایه دار برای ۱۰۰۰۰۰ تومان، ۲۰۰۰۰ تومان سود می برد. یعنی سرمایه دار ۲۰۰۰۰۰ تومان بیشتر از سرمایه ای (۱۰۰۰۰۰ تومان) که بکار برده، بدست می آورد.

بدین ترتیب بازار باید گندم را از سرمایه داری که با ۱۰۰۰۰۰ تومان سرمایه، ۲۰۰۰۰۰ کیلو گندم برداشت کرده، هر کیلو ۶ ریال بخرد؛

تومان ۱۲۰۰۰۰ = ریال ۱۲۰۰۰۰۰ - ۶ × ۲۰۰۰۰۰ کیلو گندم

و از سرمایه‌داری که در زمین نامرغوب کشت کرده و با ۱۰۰۰۰۰ تومان، ۱۲۰۰۰۰ کیلو گندم بدست آورده، کیلویی ۱۰ ریال خریده‌شود تا هر کدام از سرمایه‌دارها ۰/۰۲ سود متوسط عایدشان شود.

تومان ۱۲۰۰۰۰ = ۱۲۰۰۰۰۰ ریال = ۱۰ ریال \times ۱۲۰۰۰۰ کیلو گندم
ولی آیا چنین چیزی ممکن است؟ آیا می‌شود در بازار قیمت گندم هم کیلویی ۱۰ ریال باشد، و هم کیلویی ۱۰ ریال؟ خیر چنین چیزی ممکن نیست. بازار، گندم را از هر دو سرمایه‌دار به یک قیمت می‌خرد. بازار کاری ندارد که سرمایه‌دار محصولش را در چگونه زمینی ناشسته است؛ گندم، گندم است، حال چه در زمین حاصلخیز و مرغوب ناشسته شده باشد و چه در زمین نامرغوب‌تر. ولی چیزی که هست، اگر قیمت گندم بر اساس زمین حاصلخیز و مرغوب تعیین شود، آنگاه گندم در بازار کیلویی ۱۰ ریال می‌شود و سرمایه‌داری که در زمین غیر حاصلخیز و نامرغوب کشت کرده، نه تنها سود متوسط ۰/۰۲ عایدش نمی‌شود، بلکه کلی هم ضرر می‌کند. و از آنجا که سرمایه‌دار اگر سود متوسطی کمتر از ۰/۰۲ بدست آورد، سرمایه‌اش را از کشاورزی خارج کرده و در رشته دیگری بکار می‌اندازد، بازار، قیمت را بر اساس نامرغوب‌ترین زمین تعیین می‌نماید. و بدین ترتیب گندم از تمام سرمایه‌داران کیلویی ۱۰ ریال خریده می‌شود که در این صورت:

سرمایه‌دار ب (که زمین نامرغوب را اجاره کرده است)، ۲۰۰۰۰ تومان سود عایدش می‌شود که همان ۰/۰۲ سود متوسط می‌باشد. این ۰/۰۲ سود متوسط از کار اضافی کارگران حاصل می‌شود.

اما سرمایه‌دار الف که زمین حاصلخیزتر و مرغوب‌تری را اجاره کرده است، مبلغی بیشتر از ۰/۰۲ سود متوسط بدست می‌آورد:

تومان ۲۰۰۰۰ - ریال ۲۰۰۰۰۰ = ۱۰ ریال \times ۲۰۰۰۰ کیلو گندم

اما این سود متوسط و سود اضافی خود بخود بوجود نیامده‌اند. بلکه کارگران آنها را آفریده‌اند. بنابراین سود اضافی که به زمین‌دار پرداخت می‌شود، بخشی از ارزش اضافی است.

اجاره مطلق

زمین‌دار خودش را مالک زمین می‌داند، و به همین جهت حاضر نمی‌شود از اجاره زمین نامرغوبی که در اجاره سرمایه‌دار ب می‌باشد، صرف نظر کند. سرمایه‌دار ب هیچ‌گونه سودی اضافه بر سود متوسط بدست نمی‌آورد، و به همین خاطر مجبور است محصولاتش را طوری بفروشد که مقداری بیشتر از سود متوسط بدست بیاورد، تا آن را بابت اجاره به زمین‌دار بدهد.

به چنین اجاره‌ای که از فروش محصولات کشاورزی به قیمتی بالاتر از قیمت تولید آن تهیه‌شود، اجاره مطلق می‌گویند.

قیمت تولید همان‌طور که قبلاً هم گفتیم عبارت است از:

سود متوسط + مخارج تولید برای سرمایه‌دار = قیمت تولید
مخارج تولید برای سرمایه‌دار عبارتند از:

سرمایه متغیر + سرمایه ثابت = مخارج تولید برای سرمایه‌دار.
سرمایه متغیر مساوی است با دستمزد کارگران.

سرمایه ثابت مساوی است با پولی که صرف خرید بذر، ماشین-الات کشاورزی، کود شیمیایی و غیره می‌شود.

اجاره مطلق نیز مانند اجاره تفضیلی بخشی از ارزش اضافی است که توسط کار اضافی کارگران بوجود می‌آید.

فصل پنجم

بحران‌های سرمایه‌داری

اضافه تولید:

وقتی بیش از حد قدرت خرید مردم، پوشاک تولید شود، انبارها بتدریج از پوشاک پر می‌شود؛ در نتیجه کارخانه‌دار کارخانه را تعطیل می‌کند؛ کارگران زیادی بیکار می‌شوند، و دستمزد کمی راهم که قبلاً می‌گرفتند، قطع می‌شود.



وقتی بیش از قدرت خرید مردم، گندم تولید شود، کارگران بسیاری بیکار می‌شوند، و دستمزدشان قطع می‌شود؛ بدین ترتیب آنها باید گرسنگی بکشند، زیرا پول ندارند؛ زیرا بیکار شده‌اند؛ زیرا گندم زیاد تولید شده است.



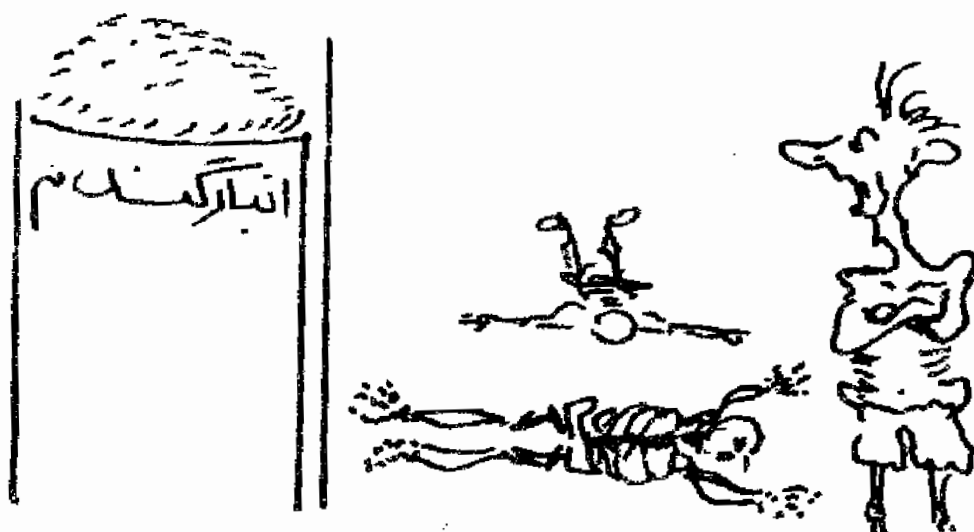
انبارها پر از زغال‌اند، اما زحمتکشان بخاطر نداشتن زغال، در اتاق سردشان می‌لرزند.



انبارها پر از پوشاک‌اند، اما توده‌های زحمتکش بدون پوشاک بسر می‌برند.



انبارها پر از گندم اند، اما صدها هزار نفر از گرسنگی می میرند.

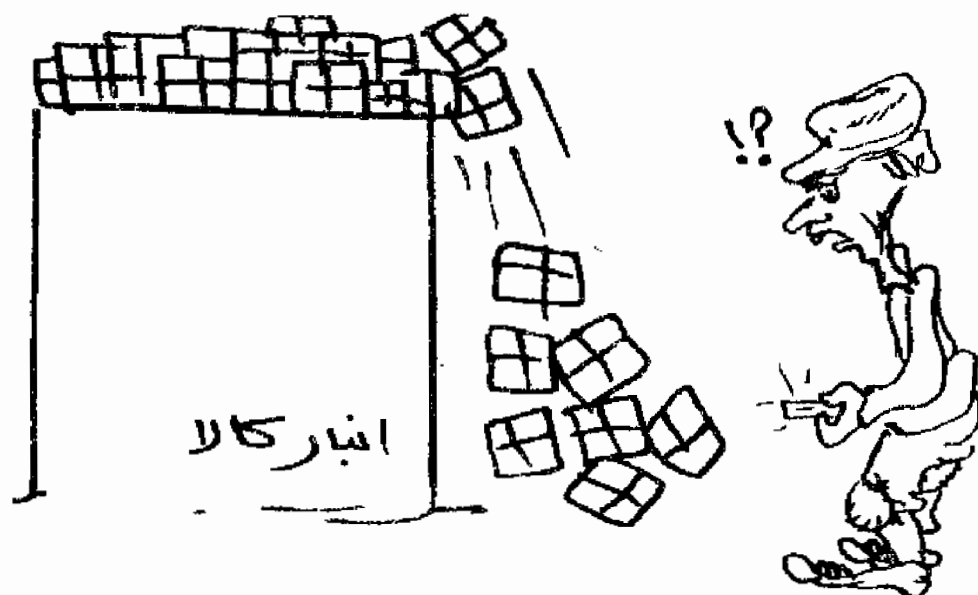


انبارها چگونه پر می شوند؟

کارگران و سایر زحمتکشانی که مصرف کنندگان اصلی جامعه می باشند، بدلیل اینکه شدیداً از طرف سرمایه داران استثمار می شوند، دستمزدشان پایین است؛ پایین بودن دستمزد باعث می شود که آنها نتوانند هر آنچه کالا که مورد نیازشان است، بخرند. در نتیجه کالاها بسیار کند بفروش می روند، و یا گاهی اصلاً بفروش نمی روند؛ و بدین ترتیب انبارها پر می شوند.

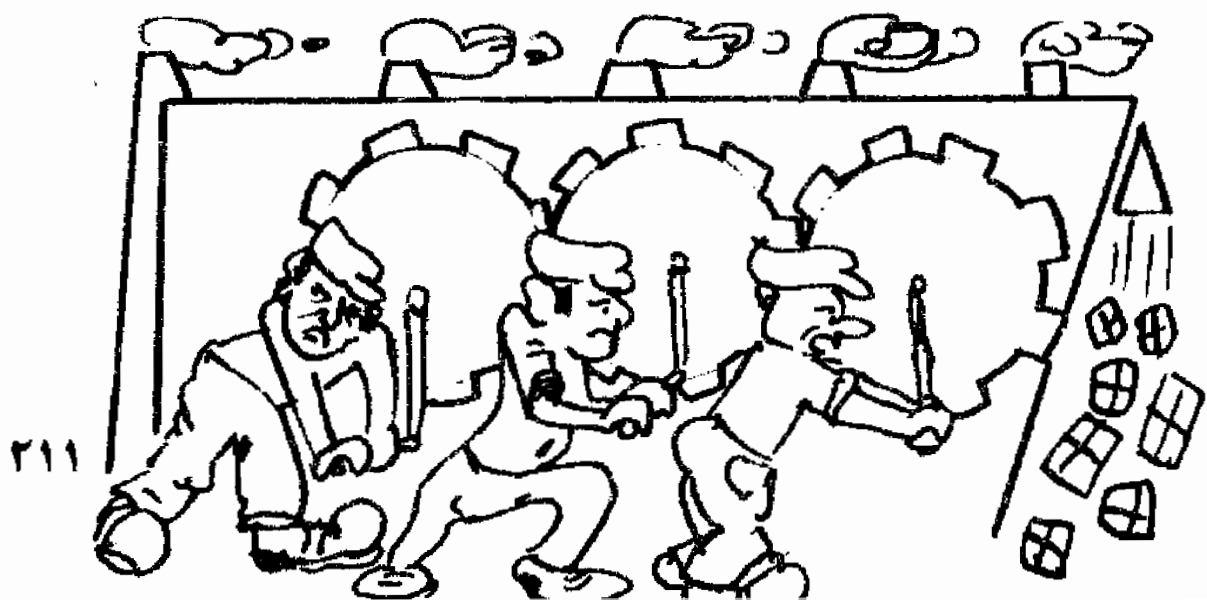
بنابراین می بینیم که کالاها زیاده تر از احتیاجات مردم تولید

بسی شود، بلکه به نسبت قدرت خرید مردم زیادتر تولید می شوند.



نشانه‌های بحران اضافه تولید عبارتند از: متوقف شدن تجارت، بفروش نرفتن بسیاری از کالاها در بازار، متوقف شدن تولید و تعطیل کارخانه‌ها، و به دنبال آن بیکار شدن کارگران.

علت اصلی بحران‌ها، تضاد بین کار و تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید می باشد. و این تضاد به شکل تضاد آشتی-ناپذیر طبقه کارگر و طبقه سرمایه‌دار نمایان می گردد. از آنجا که سرمایه‌داران بدنبال سود بیشتر می گردند، تکنیک را بهتر کرده و ماشین‌های تولیدی پیشرفته‌تری را به کارخانه می آورند، و بدین طریق پشت سرهم کالا تولید می کنند.



اما به علت پایین بودن دستمزد کارگران، و افزایش بیکاری، و فقر و تنگدستی دهقانان و غیره، مصرف کالاها بسیار محدود می شود. تولید زیاد و مصرف کم باعث می گردد که تولید سرمایه داری با چهار-چوب تنگ مصرف برخورد نماید.



بطور کلی تا نظام سرمایه داری وجود دارد، بحران هم وجود خواهد داشت؛ زیرا تا نظام سرمایه داری وجود دارد، تضاد بین تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید وجود خواهد داشت.

دوره های سرمایه داری و مراحل آن:

فاصله بین آغاز يك بحران را تا آغاز بحران بعدی، يك دوره (سیکل) می گویند که از چهار مرحله تشکیل شده است. مرحله اول دوره (سیکل)، بحران می باشد. این مرحله با متوقف شدن تجارت داخلی و خارجی، ورشکستگی، کمبود پول، بیکاری، پایین آمدن مرزدها، اضافه تولید کالاها، از بین رفتن کالاها و ماشین آلات و مؤسسات، پایین آمدن قیمت ها، و غیره همراه است.

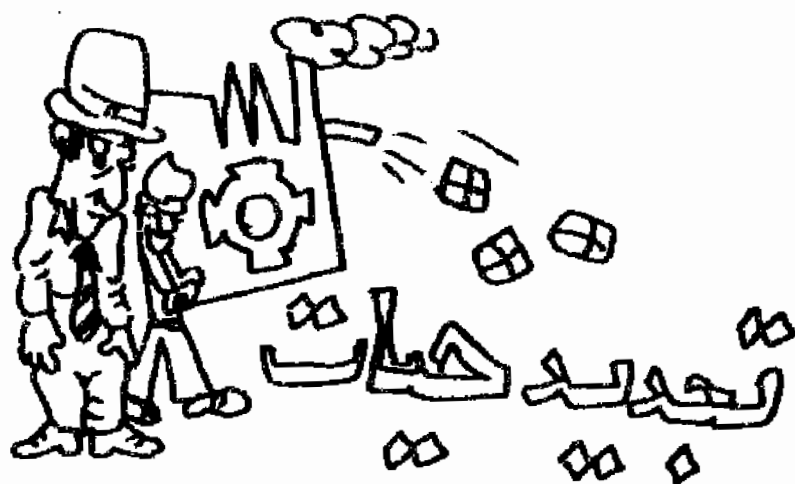


مرحله دوم، رکود (یا مرحله فروکش) می باشد؛ در این مرحله قیمت های کالاها پایین است، تولید صنعتی در حالت رکود بسر می برد. قسمتی از کالاهای اضافی از بین برده شده و قسمتی از آنها باقیمت های بسیار پایین فروخته شده اند.

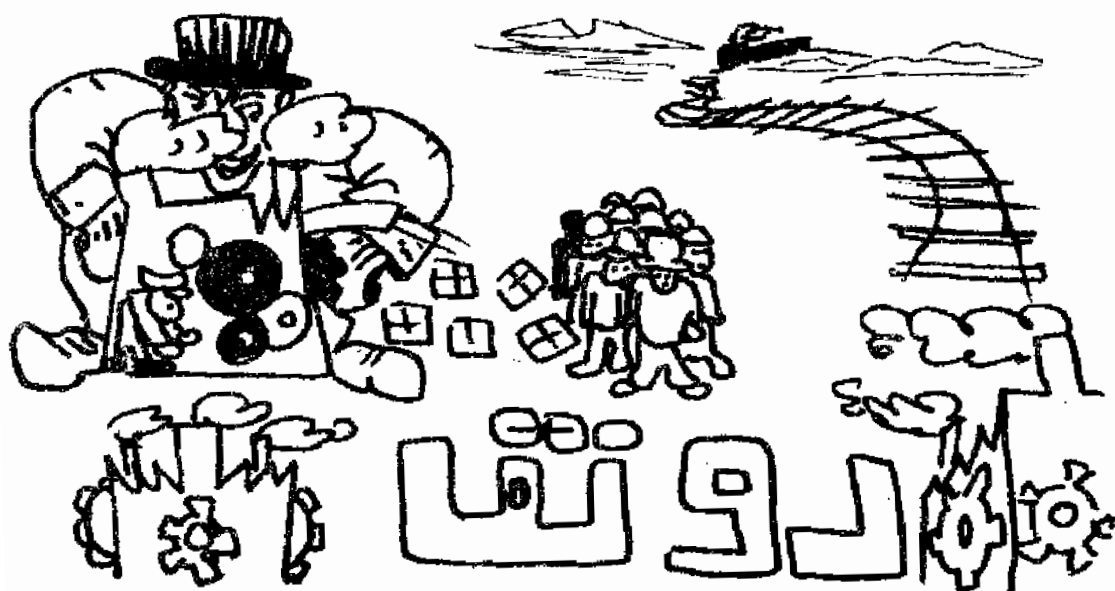


سرمایه داران برای خارج شدن از این مرحله تلاش می کنند تا بوسیله استثمار شدید کارگران و یابکارانداختن ماشینهای تولیدی جدید و پیشرفته مخارج تولید را پایین بیاورند.

مرحله سوم، بهبود یا تجدید حیات (از سر گرفتن حیات) است. در این مرحله آن بخش از مؤسسات و ماشین آلات که از بین نرفته اند، تولید را گسترش می دهند؛ به تدریج تولیدات به وضع عادی اش بر می گردد، و قیمت ها بالا می روند، سرمایه داران به سودهای کلانی دست می یابند و بدین ترتیب بهبود (تجدید حیات) وارد مرحله بعدی، مرحله رونق می شود.



مرحله چهارم، مرحله رونق است. رونق آخرین مرحله دوره (سیکل) می باشد. در این مرحله مؤسسات صنعتی جدید و راه آهن و غیره ساخته می شود؛ قیمت ها افزایش پیدامی کند، سرمایه داران برای



تولید هر چه بیشتر تلاش می کنند، تاجران به سرمایه داران سفارش تولید کالاهای هر چه بیشتر می دهند، و سرانجام ناگهان معلوم می گردد که تقاضا کنندگان (خریداران) کالا، از حجم کالاها بسیار کمترند، و بدین ترتیب انبارها لبریز می شوند و دوباره بحران فرا می رسد؛ و مراحل دوره (سیکل) از نو تکرار می گردد.

بحران های کشاورزی:

بحران های اضافه تولید فراورده های کشاورزی، بحران های کشاورزی می باشند. علت اساسی این بحران ها نیز مانند بحران های صنعتی، تضاد سرمایه داری، یعنی تضاد بین تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی است.

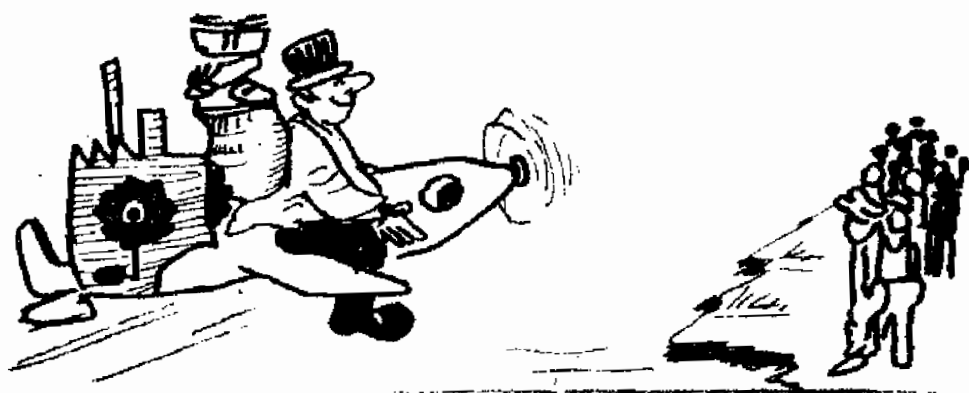
بحران های کشاورزی معمولاً طولانی تر از بحران های صنعتی هستند. علت های این امر یکی این می باشد که زراعت از صنعت عقب مانده تر است. دیگر اینکه چون زمین تحت مالکیت خصوصی یک عده زمیندار می باشد، سرمایه بطور آزادانه ای نمی تواند در کشاورزی به جریان بیفتد.

بحران ها و شدیدتر شدن تضادهای سرمایه داری:

دراثر بحرانها در حالیکه ثروتهای بزرگی از بین می رود، میلیونها زحمتکش از گرسنگی و فقر تهدید به مرگ می شوند؛ سرمایه داران بهیچوجه نمی توانند آنچه را که پیش آمده کنترل کنند، و در این جاست که ناتوانی سرمایه داران آشکار می گردد. بحرانها میلیونها کارگر را

بیکار و آواره می‌کند و میلیونها دهقان را بیچاره و خانه خراب می-
نماید.

این است که بحرانها تضاد بین کارگران و سرمایه‌داران را ازهر
زمانی شدیدتر می‌کند.



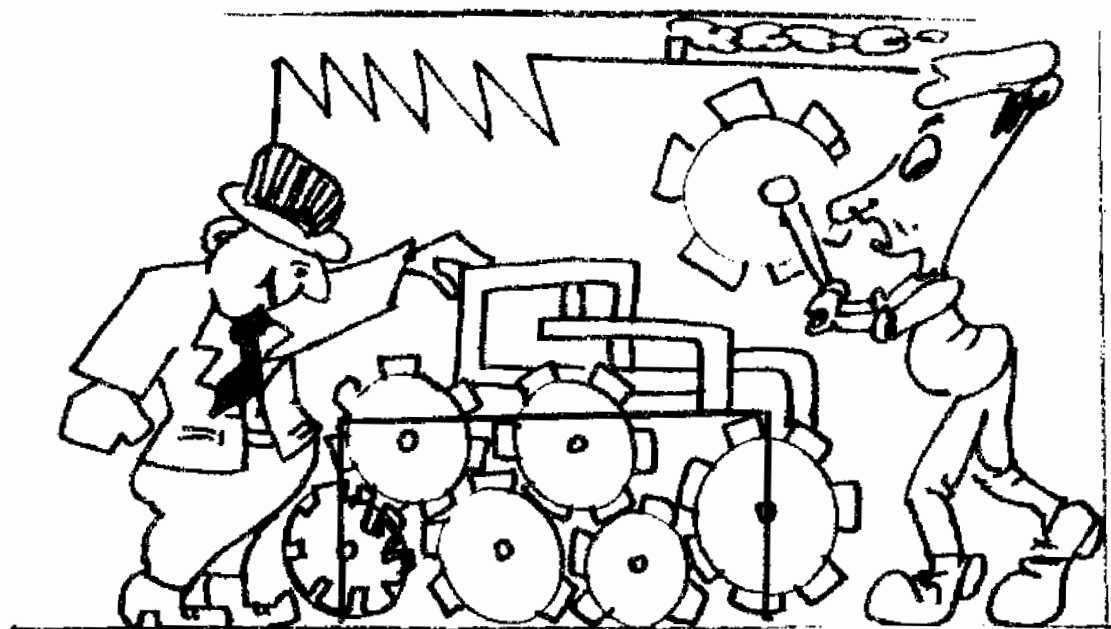
فصل هشتم

امپریالیسم

امپریالیسم از کلمه امپریال می آید. امپریال هم یعنی امپراطوری. بنابراین امپریالیسم بمفهوم طرفداری از امپراطوری می باشد. منظور از امپراطوری این است که کشوری سرزمین های زیادی را تصرف کرده، و مردم آن کشورها را مجبور کنند تابع کشور تجاوزگر باشند. بدین ترتیب معنی ساده امپریالیسم، تجاوز به کشورهای دیگر و جهانگیری می باشد.

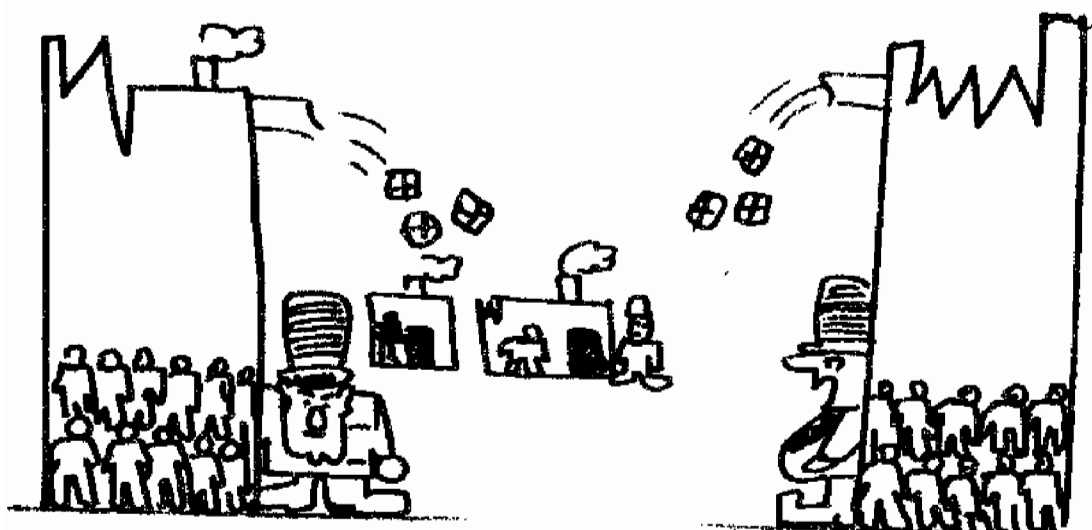


در تمام کشورهای سرمایه‌داری، قبل از اینکه این کشورها وارد مرحله امپریالیسم (آخرین مرحله سرمایه‌داری) شوند، بین سرمایه‌داران بزرگ و کوچک و متوسط، رقابت سختی وجود داشت، سرمایه‌داران تنها در این فکر بودند که سود بیشتری ببرند. بهمین خاطر تکنیک را بهتر می‌کردند، ماشین‌های تولیدی پیشرفته و جدید وارد کارخانه می‌کردند و کارگران را به شدت استثمار می‌نمودند.



سرمایه‌داران بزرگ که شاید بیشتر از ده درصد نمی‌شدند، شصت درصد کارگران را در اختیار داشتند؛ و بقیه سرمایه‌داران، یعنی نود درصد سرمایه‌داران، حدود چهل درصد کارگران را در مؤسسات خود بکار گرفته بودند. در نتیجه سرمایه‌داران بزرگ که بیشتر کارگران را در اختیار داشتند، کالاهای بیشتری تولید می‌کردند. آنها حتی بیش از نصف تولیدات کشور را انجام می‌دادند. این بود که ادامه رقابت چیزی جز ضرر نصیبشان نمی‌کرد.

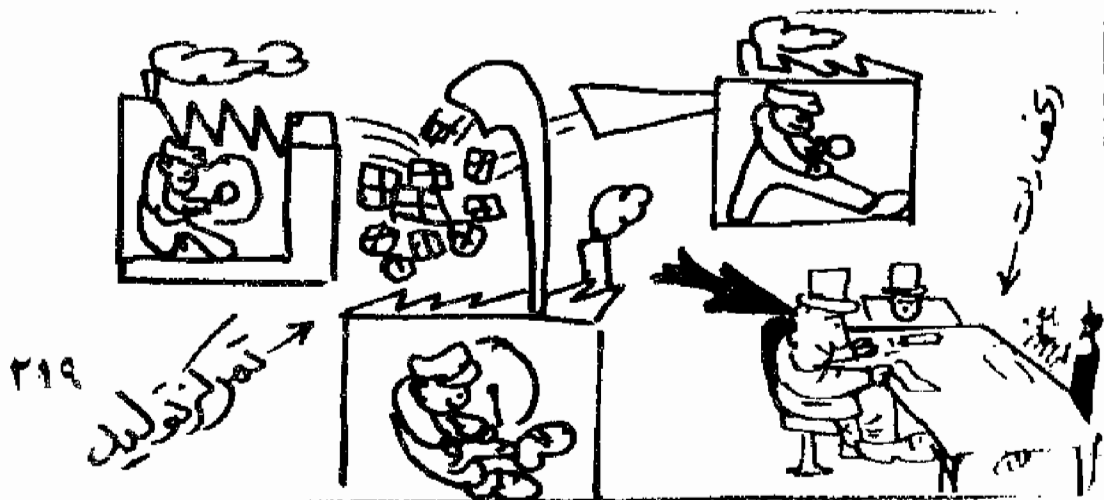
اتحاد و سازش بین تمام سرمایه‌داران بزرگ و متوسط و کوچک که در حال رقابت بایکدیگر بودند، امری غیرممکن بود؛ ولی سازش و اتحاد میان ده درصد سرمایه‌داران (سرمایه‌داران بزرگ) چندان



کار دشواری نبود. و سرانجام نیز سرمایه‌داران بزرگ با هم سازش کردند:

«حال که رقابت همهٔ سرمایه‌داران بزرگ و کوچک باعث شد که بیشترین قسمت تولیدات فقط در دست ما ده درصد سرمایه‌دار بزرگ جمع شود، بهتر است باهم متحد شویم و رقابت آزاد را کنار بگذاریم؛ اینطور هم راحت می‌توانیم قیمت کالاهایمان را هر چه دلمان خواست بالا ببریم، و هم راحت می‌توانیم تولیدات را کنترل کنیم. و بدین ترتیب به سرمایه‌داران کوچکی که هنوز می‌خواهند رقابت را ادامه دهند ضربهٔ محکمی می‌زنیم.»

رقابت آزاد باعث شد که تولیدات تقریباً یکجا جمع شود؛ و این جمع شدن تولید در یکجا (تمرکز تولید) نیز بتدریج انحصارات را بوجود آورد.



سرمایه‌داران بزرگ برای اینکه تولیدات را کاملاً در دست خود بگیرند، سعی می‌کردند بوسیلهٔ راه‌هایی سرمایه‌داران کوچک و متوسط را هم مجبور کنند که یا به آنها بپیوندند؛ و دست از رقابت بردارند؛ و یا در غیر این صورت ورشکست می‌شدند. بعضی از این راهها از این قرار بود:

با خریداران کالاها، قرارداد می‌بستند که فقط از آنها، یعنی فقط از سرمایه‌داران بزرگ کالاهایشان را بخرند. یا با کارگران قرارداد می‌بستند که فقط برای آنها کار کنند؛ و یا مثلاً به هر ترتیبی شده بود نمی‌گذاشتند مواد اولیه، یعنی موادی که کارخانه برای تولید کالا به آن نیاز داشت، به سرمایه‌داران کوچک برسد؛ و از اینجور چیزها.



یکی از راه‌هایی که سرمایه‌داران بزرگ بوسیلهٔ آن سرمایه‌های پراکنده را یکجا جمع می‌کردند، گسترش شرکت‌های سهامی بود.



سرمایه‌داران، مخالف رقابت آزاد بودند. و همه این تلاش‌ها در جهت مبارزه با رقابت آزاد صورت می‌گرفت. وقتی بیش از نصف تولیدات توسط سرمایه‌داران بزرگ که ده درصد کل سرمایه‌داران را تشکیل می‌دادند، انجام می‌گرفت، اتحاد برای انحصاری کردن تولید تنها راهی بود که منافع آنان را حفظ می‌نمود. بهمین خاطر آنها اتحادیه‌هایی تشکیل دادند و قراردادهایی بستند که طبق آن قراردادها:

۱- هیچ سرمایه‌داری حق نداشت کالایش را از سرمایه‌دار دیگری که همان نوع کالا را تولید می‌کند، گران‌تر و یا ارزان‌تر بفروشد.
۲- مقدار کالایی را که هر سرمایه‌دار باید تولید می‌کرد، تعیین می‌شد.

۳- بازارهای فروش بین سرمایه‌داران بزرگ تقسیم می‌گشت.
۴- مقدار مواد خام معینی به هر کارخانه‌دار داده می‌شد. و غیره.

انحصار، گرچه توانست سرمایه‌داران را مجبور کند که در قیمت گذاشتن روی کالاها با یکدیگر رقابت نکنند؛ و گرچه امپریالیست‌ها می‌گویند: حاکمیت انحصارات رقابت و بحران را از میان می‌برد، اما خود آنها بخوبی می‌دانند که انحصارات نه تنها رقابت را از بین نبرد، بلکه رقابت را بی‌رحمانه‌تر کرده است. با حاکمیت انحصارات، سرمایه‌داران بزرگ برای بدست آوردن بازار بیشتر و بهتر، و بدست آوردن مواد خام بیشتر و غیره، با یکدیگر دست به رقابت و مبارزه شدیدتر و خشن‌تری می‌زنند.



سرمایه مالی:

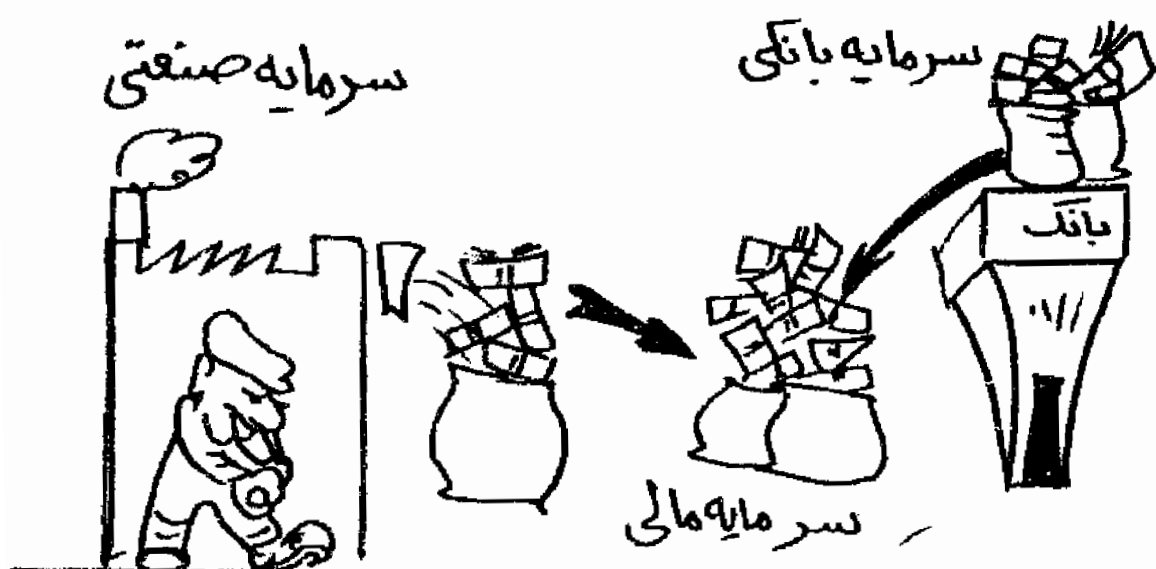
وقتی سرمایه‌دار، سرمایه‌اش را به کار می‌اندازد، باید منتظر سود آن باشد. این سود یکدفعه به دستش نمی‌رسد؛ چون کالاها بتدریج تولید شده و به فروش می‌رسند. مثلاً یک سرمایه‌دار را در نظر بگیرید که صد میلیون تومان سرمایه را در جریان تولید انداخته است؛ این سرمایه‌دار می‌خواهد بعدها بخشی از سود این سرمایه را به سرمایه اضافه کرده و بدین ترتیب کارخانه‌اش را توسعه بدهد. ولی از آنجا که هر روز مقداری کالا تولید شده و به فروش می‌رسد، سود هم کم کم جمع می‌شود؛ به همین جهت سرمایه‌دار باید ماه‌ها منتظر بماند، تا سرمایه اولیه، همراه با ارزش اضافی بطور کامل در اختیارش قرار گیرد. بنابراین در این مدت هر روز مقداری پول بدست سرمایه‌دار می‌رسد که بی‌مصرف می‌ماند؛ چرا بی‌مصرف می‌ماند؟ چون سرمایه‌دار نمی‌تواند با سود یک‌روز کارخانه‌اش را گسترش دهد. در نتیجه این مقدار پول بی‌مصرف به بانک سپرده می‌شود.

همه سرمایه‌داران پول‌های بی‌مصرف خود را به بانک می‌سپارند که بدین ترتیب سرمایه‌های بزرگی در بانک‌ها جمع می‌شود که دیگر بی‌مصرف نمی‌ماند؛ زیرا سرمایه‌داران دیگری به آن سرمایه‌ها احتیاج پیدا کرده و آنها را بعنوان قرض از بانکها می‌گیرند، و پس از مدتی همان پول را همراه با بهره‌اش برمی‌گردانند.

سرمایه‌داران صنعتی برای توسعه و گسترش کارخانجات خود به سرمایه‌هایی که در بانکها وجود دارند، نیازمند می‌شوند. یعنی در واقع سرمایه‌انحصاری صنعتی (به معنی کارخانجات بزرگ و شرکت‌های بزرگ صنعتی که در انحصار سرمایه‌داران بزرگ است) به سرمایه انحصاری بانکی (یعنی سرمایه‌های بزرگی که در بانک‌های بزرگ جمع

شده و در انحصار بانکداران می باشد)، نیازمند می گردد و باهم ترکیب می شوند.

از در هم شدن سرمایه انحصاری صنعتی و سرمایه انحصاری بانکی، سرمایه مالی بوجود می آید.



سرمایه انحصاری صنعتی + سرمایه انحصاری بانکی ← سرمایه مالی.
ترکیب سرمایه انحصاری صنعتی و سرمایه انحصاری بانکی را در این هم بخوبی می توان دید که بیشتر سرمایه داران بزرگی که همه کاره بانک ها هستند و در بانک ها دارای مقام می باشند، در کارخانه ها و شرکت های صنعتی هم دارای مقام های بزرگ هستند.

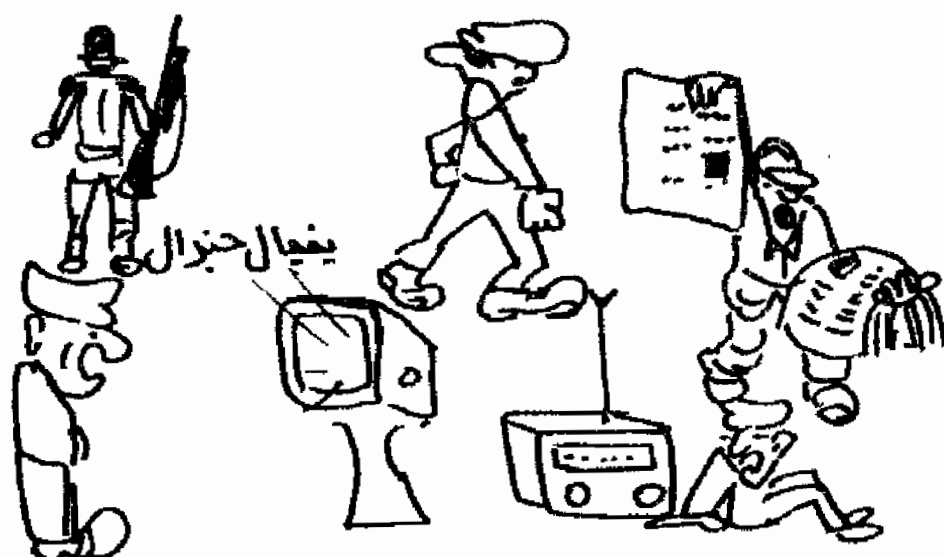
مثلا هفتاد سال پیش در يك کشور امپریالیستی، سه بانک بزرگ اداره کننده صد و هشتاد مؤسسه صنعتی و دو بیست شرکت سهامی بودند. یعنی این سه بانک روی هم رفته در سیصد و هشتاد شرکت مقام داشتند. از طرف دیگر بیست و پنج کارخانه دار بزرگ هم جزو اداره کنندگان این سه بانک بودند.

از این مطالب معلوم می شود که چگونه هم بانکداران در شرکت های صنعتی و تجاری مقام دارند، و هم کارخانه داران بزرگ در بانک ها

صاحب مقام هستند. علاوه بر این روشن می‌شود که چگونه سرمایه انحصاری صنعتی و سرمایه انحصاری بانکی با هم ترکیب می‌گردند. و همانطور که قبلاً نیز گفتیم از ترکیب سرمایه انحصاری صنعتی و سرمایه انحصاری بانکی، سرمایه مالی بوجود می‌آید.

الیکارشی مالی:

سرمایه‌داران بزرگ برای اینکه عمر خود را طولانی‌تر کنند، دستگاه‌های تبلیغاتی (رادیو، تلویزیون، مطبوعات و غیره) و ارتش و پلیس را در اختیار خود می‌گیرند. از دستگاه‌های تبلیغاتی مانند رادیو، تلویزیون، مطبوعات و غیره، برای تبلیغ از نظام سرمایه‌داری، و سرگرم نمودن و فریب مردم استفاده می‌نمایند؛ و پلیس و ارتش را نیز برای سرکوب هر نوع اعتراضی به کار می‌گیرند.



در کشورهای امپریالیستی، سرمایه‌داران بزرگ، اینها که تعدادشان بسیار کم است، تمام منابع و سرمایه‌های کشور را در دست دارند؛ از

زمین و کشاورزی و کارخانجات بزرگ و شرکت‌های تولیدی و بانک‌ها گرفته تا معدنهای طلا، نقره و الماس، آهن و غیره. علاوه بر این، سرمایه‌داران بزرگ برای حفظ این سرمایه‌ها، ارتش، پلیس، رادیو، تلویزیون، مطبوعات و غیره را نیز در اختیار دارند.

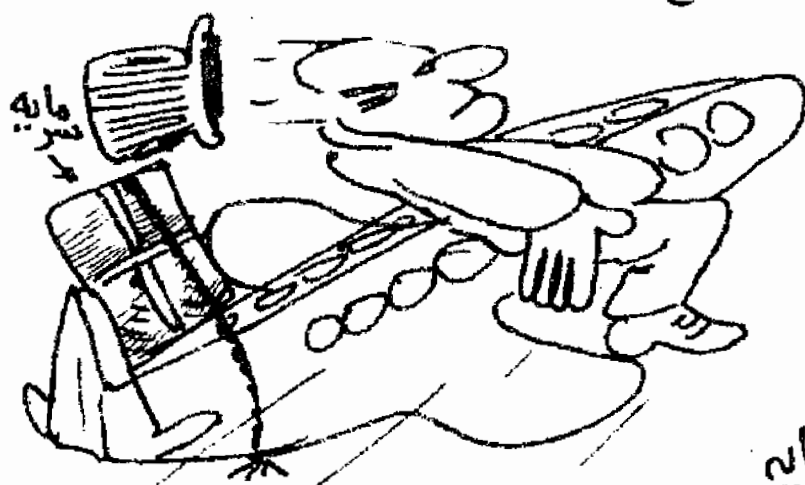


الیگارشی مالی یعنی قرار داشتن تمام امور اقتصادی و سیاسی در دست عده بسیار کمی که شاید ده درصد جامعه را هم تشکیل نمی‌دهند؛ و یا بهتر است بگوئیم، الیگارشی مالی عبارت است از بزرگی عده بسیار کمی بر تمام مردم.

مثلا در آمریکا همه چیز (زمین، کارخانجات بزرگ، شرکت‌های صنعتی بزرگ، مؤسسه‌های بانکی، وسایل تبلیغات، دستگاه‌های دولتی، دانشگاه‌ها، مدارس، مطبوعات و غیره و غیره) در دست شصت خانواده است. این شصت خانواده که به هشت گروه (گروه را کفلر، گروه مورگان، گروه دوپان و پنج گروه دیگر) تقسیم می‌شوند، تمام امور اقتصادی و سیاسی کشور را بطور اشتراکی در اختیار خود گرفته‌اند.

صدور سرمایه:

سرمایه‌داران بزرگ تمام سرمایه‌های خود را در داخل کشور به کار نمی‌اندازند؛ زیرا اینکار بری آنها صرف ندارد. قبلاً گه‌تیم که هر چه سرمایه گسترش یافته‌تر شده، نرخ سود پایین‌تر می‌آید (زیرا در فرمول نرخ سود، کل سرمایه که در مخرج کسر قرار دارد، هر چه بزرگ‌تر شود خود کسر کوچکتر می‌گردد). این است که سرمایه‌داران مقدار کمی از سرمایه‌هایشان را در داخل بکار می‌اندازند، و بقیه را که سرمایه‌های اضافی می‌باشد، به خارج صادر می‌کنند.



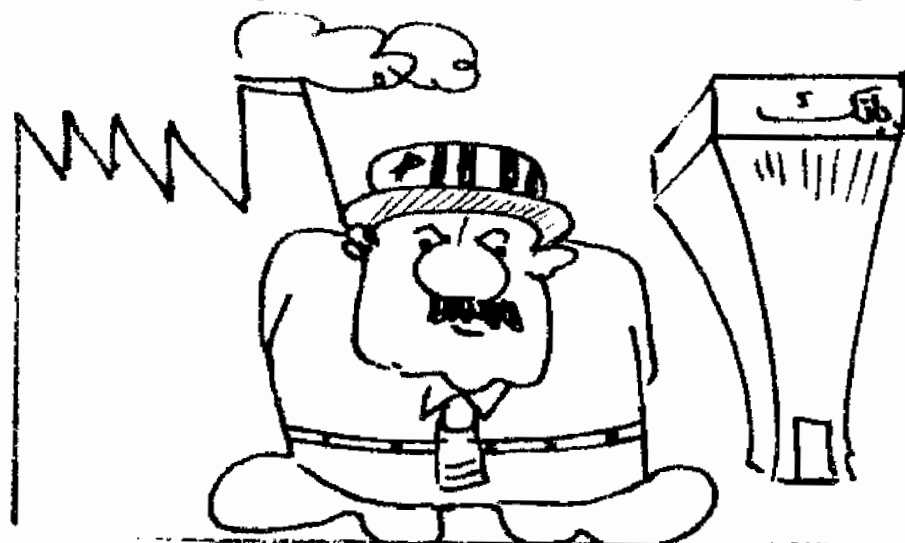
$$۱۰۰ \times \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{کل سرمایه}} = \text{نرخ سود}$$

مهمترین علتی که باعث می‌شود سرمایه‌دار سرمایه‌اش را به خارج صادر کند، پایین آمدن نرخ سود است. بنابراین سرمایه‌داران بزرگ که همیشه دنبال سود بیشتر هستند، سرمایه‌هایشان را به کشورهای عقب‌مانده صادر می‌کنند؛ چونکه در این کشورها دستمزد کم است، زمین و مواد خام ارزان می‌باشند و غیره، بدین ترتیب در فرمول نرخ سود، کل سرمایه که در مخرج قرار دارد، کوچک، و ارزش اضافی که در صورت کسر می‌باشد، بزرگ می‌گردد، و در نتیجه کسر بزرگ می‌شود،

یعنی نرخ سود بالا می‌رود.

معمولاً سرمایه‌داران به دو راه سرمایه‌هایشان را صادر میکنند. یک راه این است که آنها سرمایه‌هایشان را به سرمایه‌داران کشورهای دیگر قرض می‌دهند و با بهره‌هایی که روی سرمایه‌ها می‌گیرند، کلی سود می‌برند.

دومین راه به این ترتیب است که سرمایه‌داران بزرگ در کشورهای عقب مانده کارخانجات عظیم می‌سازند، شرکت‌های صنعتی و تجارتهی تأسیس می‌کنند، بانک‌های بزرگ بوجود می‌آورند و غیره.

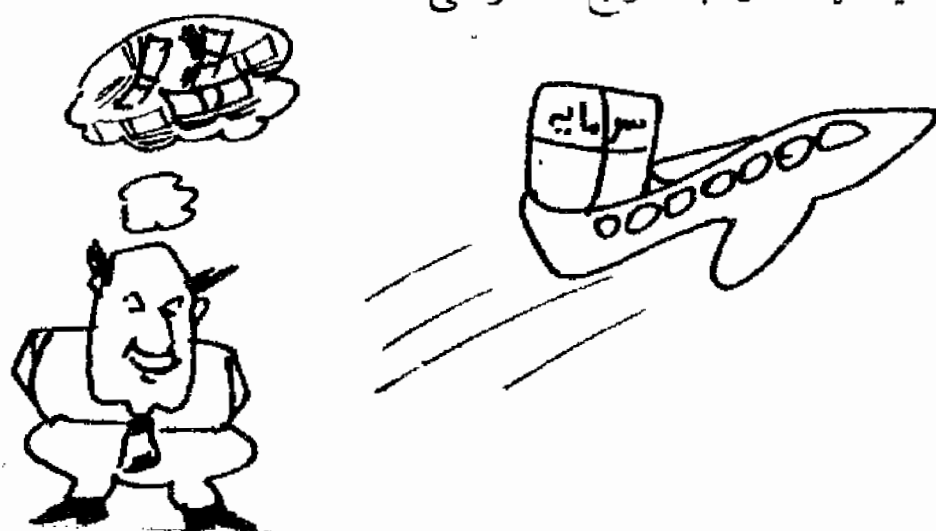


با اینکه در امپریالیسم صدور سرمایه اهمیت زیادی پیدا میکند، ولی این امر مانع از صدور کالا نمی‌گردد. اتفاقاً صدور سرمایه، صدور کالا را راحت‌تر از پیش می‌کند؛ به عنوان مثال وقتی یک کشور امپریالیستی به کشوری سرمایه‌قرض می‌دهد، آن کشور را مجبور می‌نماید که کالاهای خود را از کشور قرض‌دهنده بخرد.

جالب اینجاست که سرمایه‌داران وقتی سرمایه‌های خود را به خارج صادر می‌کنند، برای فریب دادن مردم کشورهای عقب افتاده می‌گویند:

«ما علاقه داریم که صنعت در تمام جهان پیشرفت کند؛ به همین

خاطر چون دیدیم در اینجا از صنعت خبری نیست و مردم زندگی بدی دارند، دلمان سوخت و آمدیم کمکی به این کشور عقب مانده بکنیم!»
اما در واقع آنها به خاطر غارت منابع و ثروت آن کشور و از همه مهمتر غارت نیروی کارزحمتکشانشان و به جیب زدن سودهای فراوان، سرمایه‌هایشان را به خارج صادر می‌کنند.



تقسیم دنیا بین سرمایه‌داران بزرگ کشورهای امپریالیستی و مبارزه برای تقسیم دوباره:

وقتی سرمایه‌داران بزرگ کشورهای امپریالیستی می‌خواهند سرمایه‌هایشان را به خارج صادر کنند، بر سر بدست آوردن هر چه بیشتر بازارهای جهانی، بین آنها مبارزه و رقابت شدیدی درمی‌گیرد. در تقسیم دنیا بین امپریالیست‌ها، امپریالیست‌هایی که سرمایه‌ی اضافی‌شان بیشتر باشد، سهم بیشتری گیرشان می‌آید؛ و برعکس، هر چه امپریالیست‌ها سرمایه‌شان کمتر باشد، بازارهای کمتری نصیبشان خواهد شد. بنابراین می‌بینیم که جهان به نسبت مقدار سرمایه‌ی اضافی‌ای که هر کشور امپریالیستی دارد، بین آنها تقسیم می‌گردد.
امپریالیست‌ها می‌گویند تقسیم جهان برای جلوگیری از وقوع جنگ است؛ اما با تقسیم جهان نیز اختلافات آنان حل نشده، و خطر

بروز جنگ نه تنها از بین نمی رود، بلکه بیشتر از پیش می شود.
چرا؟ برای اینکه بعضی از کشورهای امپریالیستی که موقع تقسیم
جهان سرمایه اضافی کمی داشتند، سهم کمتری به آنها رسیده، و بعدها
که سرمایه اضافی شان زیادتر شده، خواهان سهم بیشتری می شوند.
و یا مثلاً بعضی از کشورها هنگام تقسیم جهان، بعقل مختلف در تقسیم
شرکت نداشته و به همین جهت سهمی گیرشان نیامده، ولی بعدها صاحب
سرمایه اضافی شده و می خواهند تقسیم جهان از اول صورت بگیرد تا
سهمی هم گیر آنها بیاید.



بدلیل بی‌دقتی لیتوگرافی، در بعضی از صفحات کتاب، سطر اول صفحه چاپ نشده است؛ لطفاً تصحیح فرمایید:

صفحه جمله‌ای که سطر اول صفحه را تشکیل می‌دهد و چاپ نشده است .
 ۹۲ مصرف هر دو یکسان است؛ اما میتوان گندم را با خرما مبادله نمود؛
 ۱۷۲ برای توسعه تولید بکار می‌برد .

$$۱۸۵ \quad ۱۰\% = \frac{۱۰}{۱۰۰} \times ۱۰۰\% = \frac{۱۰}{۹۰+۱۰} \times ۱۰۰\% = \text{نرخ سود}$$

۱۴ سطرهای ۵ و ۶ زائد است، لطفاً آنها را حذف کنید .

۱۶ ضوع زائد است، آنرا حذف نمایید

خوانندگان عزیز، با کمال تأسف این اشتباهات نیز در کتاب رخ داده.

لطفاً قبل از مطالعه تصحیح نمایید:

صفحه	سطر	غلط	درست
۱۴	۷	که بطور مستقیم	بطور مستقیم
۱۵	۴	آوردن آماده کردن	آوردن و آماده کردن
۲۳	۱۱	با آن	با آن
۳۹	۲	محض	محض
۴۶	۶	بدون يك سازمان منظم	بدون يك سازمان منظم
۷۵	۱	بی پول	بی پولی
۱۴۳	۲	۱۰۰۰۰۰ تومان	۱۰۰۰۰۰۰ تومان
۱۶۰	۱	می گردد	می گردد
۱۸۲	آخر	ارزش اضافی	ارزش اضافی =
۱۹۵	۵	می بینم	می بینم
۱۹۷	۱۵	سرمایه دارنی	سرمایه دارانی

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**